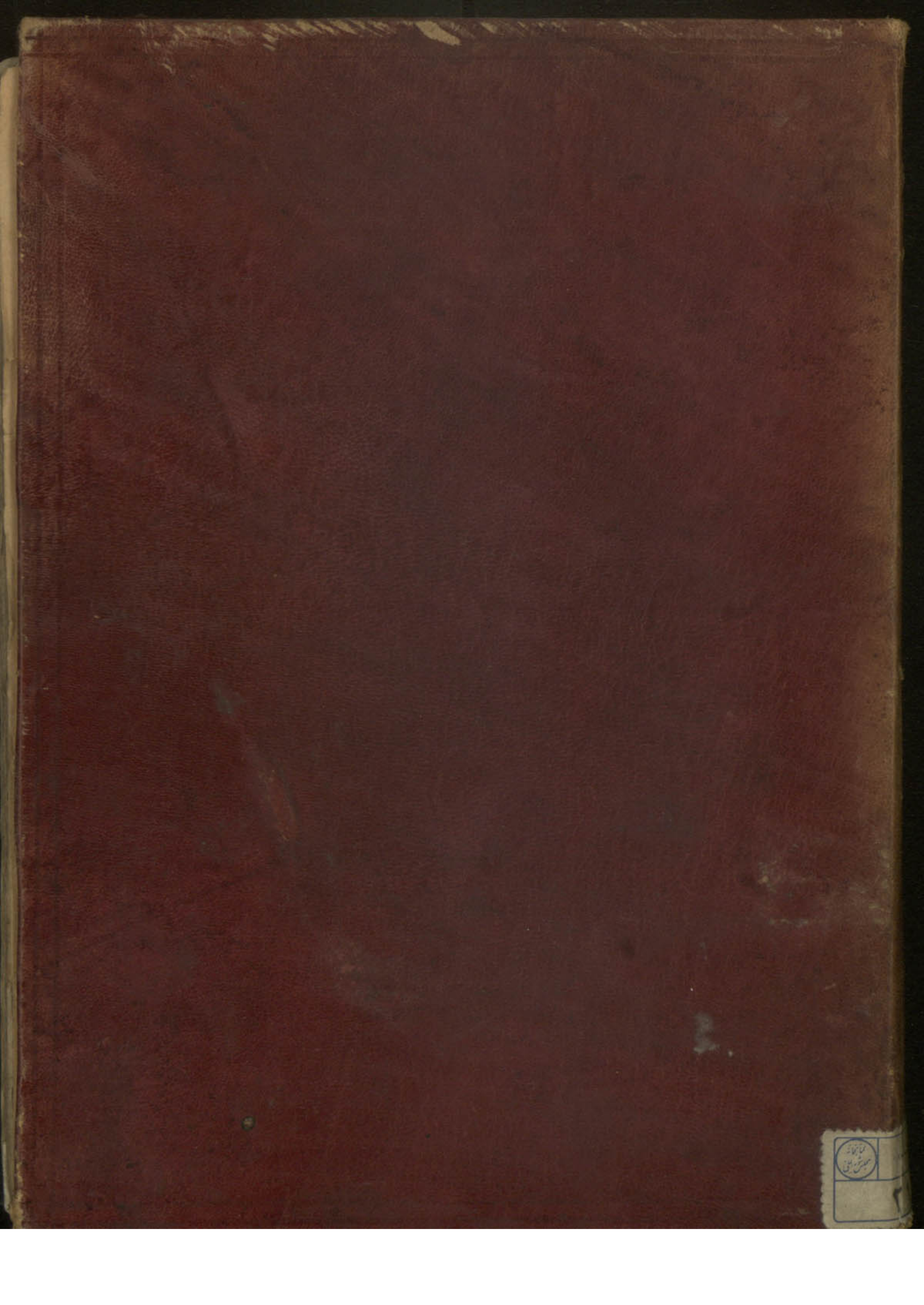
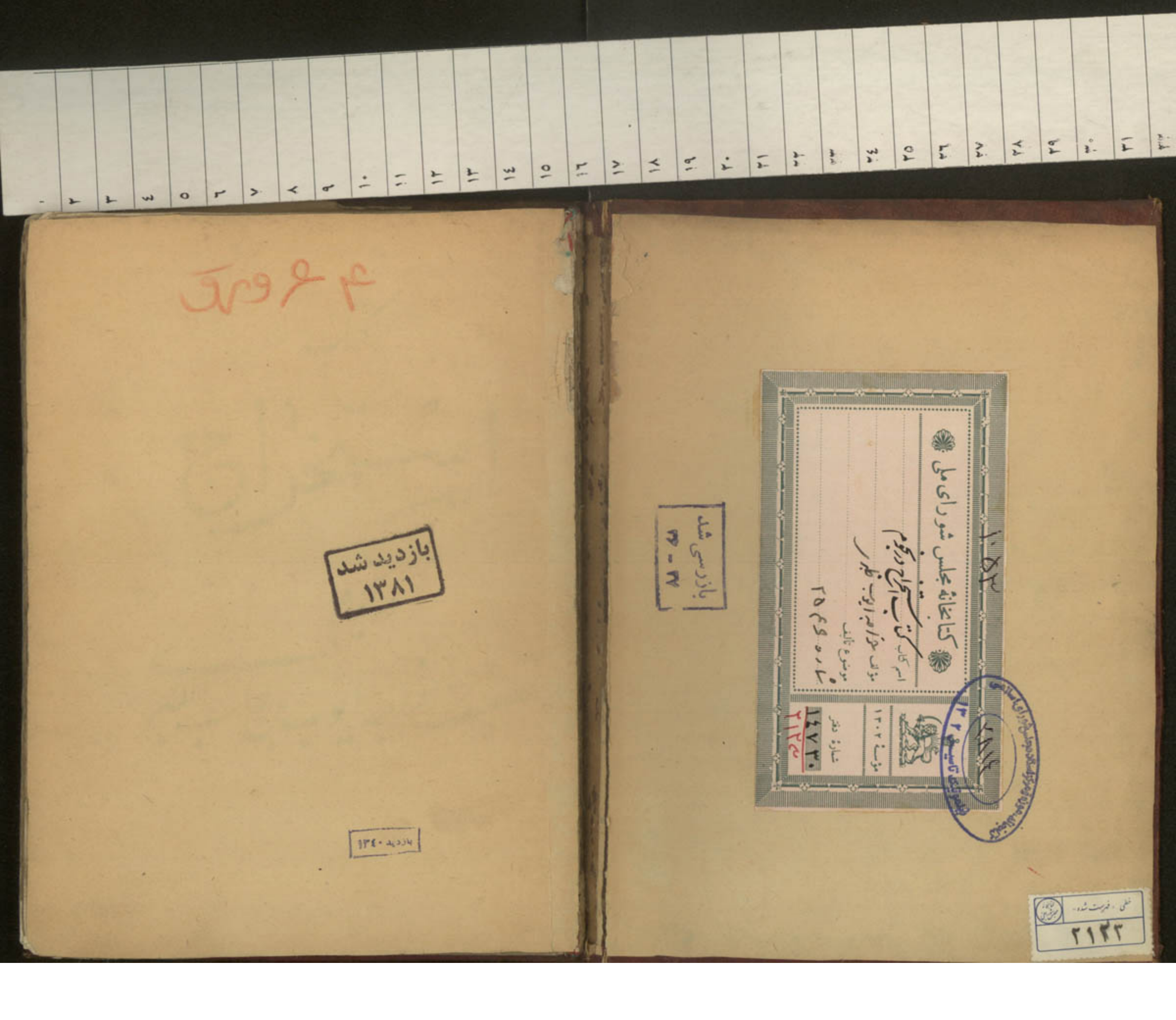
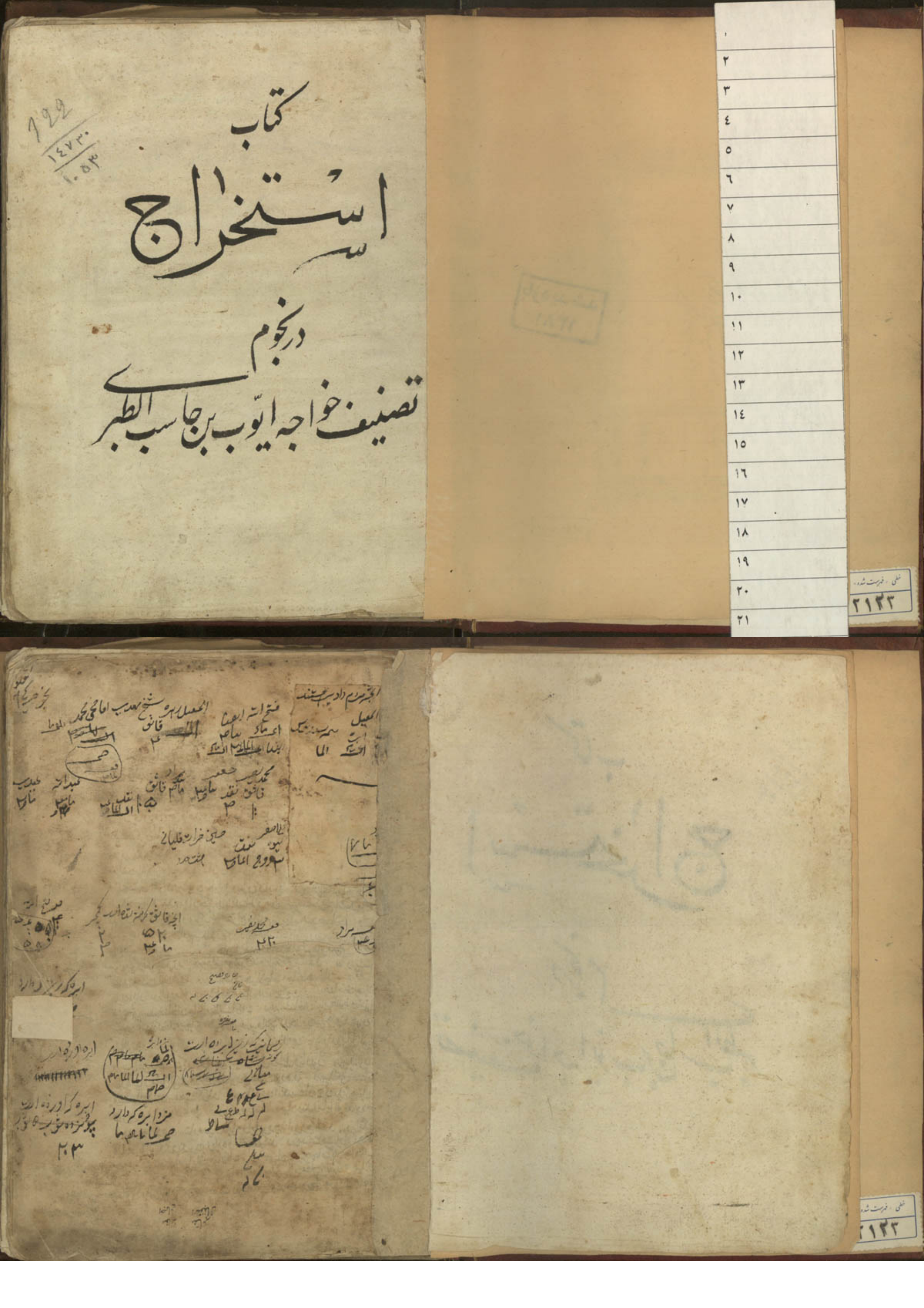




بازدید شد
۱۳۸۱


کتاب
استخراج
در نجوم
تصنیف خواجه ایوب بن جاسب الطبری

بسم الله الرحمن الرحيم

1 الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على خير خلقه محمد وآله اجمعين اما بعد چنين گويد
اين خواجه ابو ... ابن حاسب الطبري كه از دشواري شناختن حالهاي مردم و بقاي
وي اندر جهان و بر آن حكم كردن تا بدان رسيده است كه هر كسي را طبعي و رسمي ديگر است
بر درستي و نادرستي قاعده و اصل اين علم بدانند انساني كه از تمامي اصول اين علم
نيست و اين علم را خوار و سبك گرفته پس ما خواستيم كه از بهر ايشان رسالتي سازيم
مختصر و اندر وي پيدا كنيم ساختن عمر و بقاء او و بيان بدانيم شرحهاي كه بكار آيد و اهل
صناعت را اندر اين باب طريقه آساني و راي صواب بود و قول همه حكماء متقدم بران اعتماد كرده اند
و اندر اين باب سهو كنند تا چون بكار آيد و در اين كتاب بدانند اين شرطها كه ما پديد كرديم كه
دارند و در يابند و بدان حكم بدانند تا طريق صواب بر دست گرفته باشند ما اين كتاب
اندر اين معني آغاز كرديم و او را كتاب استخراج خوانديم اندر طلب عمر و هيلاجات و او را سي باب
نهاديم و اندر هر بابي معنايي پيدا كرديم كه آن در جمع معني است و از ايزد تعالي توفيق خواستيم و هو
على ما يشاء قدير باب اول اندر ساختن قاعدهاي عمرهاي مردم در معرفت
مولودي كه غذا نپذيرد در معرفت مولودي كه او را ترتيب نباشد در شناختن
حالها و قسمتها و ترتيبها در شناختن هيلاجات و جايگاه هشان در شناختن
دليلهاي اوتاد و زايل و مايل در شناختن هيلاجات در طوالع روزي در شناختن هيلاجات در
طوالع شبي در شناختن جايگاه نظر ستارگان در باب شناختن ارباب حظوظ و دليلهاي ايشان
در بيرون آوردن كدخداه بر جايگاه هيلاج در پيدا كردن آنكه كدخداه چون بر درجه وتد بود يا بر درجه
مايل الوتد و يا زايل الوتد يا در پيدا كردن عطيت كدخداه چون ميان وتد و مايل الوتد بود
در پيدا كردن عطيت كدخداه چون ميان مايل و زايل اوتاد بود در پيدا كردن چون
خداه ميان مايل الوتد و درجه وتد بود چه عطيت بود دهد در پيدا كردن ستارگان كه
و نقصان كنند بر عطيت كدخدا در پيدا كردن آنكه ستاره چون بدرجه وتد يا مايل
زايل بود چه فزايد و چه كاهد در آنكه چون ستاره ميان وتد و مايل الوتد بود چه فزايد
كاهد در آنكه چون ستاره ميان مايل و زايل بود چه فزايد و چه كاهد در آنكه چون
ميان زايل الوتد و وتد بود چه زياده و نقصان كند در معرفت تسيير از الاحمر
در معرفت اوتاد بهاء ساعات چهارگانه در استخراج تسيير درجات يا درجات كه آن
باشد در استخراج تسيير درجات تا معلوم باد درجات معلوم كه آن درجه هيلاج باشد
طالع بود يا درجه قاطع در معرفت درجات قاطع و كدخداه و درجات طالع و اولاد احكام در باب

2 آوردن اجزاء ساعات بحسب موضع ستارگان در بيرون آوردن مطرح شعاع ستارگان در
شناختن اول مدت تحويل و وقت تحويل بتمامي در معرفت تركيب مردم و دانستن دليلها كه بر تركيب
دلالت كنند هر جا در نظر كردن اندر دليلهاي عمر و بيرون آوردن كه كدام مولود بزايد
و كدام بميرد كه هيلاج وا دال عمر نباشد باشد و اين تمام كتاب بود باب اول در شناختن
قاعده عمرهاي مردم ... سجاره ... كه مسبب الاسباب است هر چيزي را سببي چيزي ديگر كرده است
و حركت افلاك و كواكب را سبب هر چيزي در عالم سفلي حادث شود و بقاي عمر مردم در وي بعضي
را تقديري يا بر داختر و آنكه از وي پرداخته است و بقاي ذاتي خوانيم نا پرداخته را بقاي عرضي و ساختن
بقاي عرضي آنست كه جمله اشخاص را بود و تولد او از فراهم آورد و دو ها و او هر ستارگان است و فنا يا
اين از نابودن مكان و هوا و يا غرا باشد و اين ناغرق شدن كشتيها و خراب شدن قلعها باشد و ان
زمين لرزها و نباشدن هوا ان بارها ... سموم و زبان كار بود كه پديد آيد و تا يافتن آب و قحطها
و جنگها كه پديد آيد و اين تاثيرها خوانند و هر تاثيري كه بيشي تاثير جزوي باشد بر مردم بر سد آن
مردم را فنا كند و بكشد اما بقاي ذاتي هر شخصي را باشد او را تاثير جزوي بالمجد خوانند و دانستن
آن از طالع مواليد اين اشخاص باشد و اين بر چهار گونه باشد يا حال ترتيب بود يا عطيت كدخدا
بان بود تا تسيير درجات دليلها بود بدرجات قاطع يا فساد و دليلهاي تحويل بود اما آنكه ترتيب
است بر سبيل روبه است يا حالي يا نابودن غذا است و نا يافتن آن يا نا يافتن هيلاج است
يا نا يافتن ترتيب است و آنكه عطيت كدخدا يا دانست هم بر سبيل روبه است يا عطيت
كدخدا يا دانست زيادت و نقصان از عطيت است بر حسب مواضع يا زايد و زايد و ناقص
نواقص است و آنكه تسيير درجه دليلها است هم بر سبيل روبه است يا تسيير درجه طالع است
بجاي گاه قواطع يا تسيير درجه هيلاج است يا تسيير درجه كدخدا است و آن هم كه بفساد
تحويل است بر سبيل روبه است يا فساد دليل اصلي است گاه تحويل يا فساد دليل تحويل است گاه
اصل يا فساد هر دو دليل است گاه تحويل و ما حال هر يكي پيدا كنيم بشرح اندر در هر
كه بيش از اين اند و اين هر تا تمامت در معني و هو اعلم باب دوم در معرفت مولود كه غذا نپذيرد
مولودي كه غذا نپذيرد آن بود كه پيش از سه روز بميرد و اين مولود كه پيش از سه روز بميرد آن
بود كه اندر طالع او ماه يا آفتاب اندر وتد وي بود از اوتاد چهارگانه و نحسي از جمله
نحسان با او بود يا بتربيع او بود يا مقابله پس چون چنين بود آن مولود غذا نپذيرد

3 و پيش از سه روز بميرد چنين گويند كه درجه طالع منحوس بود چون يا در ميان دو نحس يا شعاع نحس بود
چنين كه يك نحس در دوازدهم و يكي در دويم بود هيچ سعدي بر وي ننگرد آن مولود غذا نپذيرد
و چون مستولي بر جايگاه نوبت يعني بروز آفتاب و بشب ماه نحسي بود يا كوكبي منحوس با او
بود يا كوكبي نحس بد و ننگرد آن مولود غذا نپذيرد و پيش از سه روز بميرد و اگر همچنين موضع
قمر روز سيم از ولادت منحوس بود و خداوند طالع راجع بود يا هشتم پيوندد يا خداوند
هشتم بخداوند طالع بپيوندد آن مولود غذا نپذيرد و پيش از سه روز بميرد اينست حال مو
لودي كه غذا نپذيرد باب سيم در معرفت مولودي كه او را ترتيب نباشد و دليلها ترتيب
ده است درجه طالع است و مستولي بر طالع و ارباب مثلثات طالع و موضع آفتاب و ارباب
مثلثات موضع وي و سهم السعادة و ارباب مثلثات موضع وي و موضع قمر روز سيم مولود
اگر درجه طالع را سعود باشند و مستولي بر طالع مستقيم السير بود و خداوند هشتم متصل باشد
و خداوند هشتم نيز بد و متصل نبود و خداوندان مثلثات طالع اندر وتد بود باشد يا در مايل
الوتد و منحوس نشده باشد و آفتاب در وتد يا مايل الوتد باشد سعود بود و خداوندان
مثلثات وي در وتد يا مايل الوتد باشد و قمر در وتد يا مايل الوتد بود سعود و اتصال
او بكوكبي بود كه فوق الارض بود و خداوندان مثلثات موضع ماه در وتد و مايل الوتد بود
باشد و سهم السعادة در وتد يا مايل الوتد باشد و با موضع قمر روز سيم ولادت سعدي بود اين همه
دليلها باشد بدانكه مولود را ترتيب تام بود در خوشي و آساني و اگر درجه طالع منحوس بود و
مستولي بر جزو طالع راجع و در برج زايل و اتصال وي بخداوند هشتم بود يا خداوند هشتم بد و ننگرد
و خداوندان مثلثات طالع در برج زايل باشد و آفتاب در برج زايل بود يا منحوس بود و ارباب
مثلثات طالع و آفتاب هر سه در برج زايل باشند و ماه منحوس بود و در برج زايل بود و اتصال
وي به ستاره بود كه تحت الارض بود و ارباب مثلثات وي در برج زايل بود و سهم السعادة در برج
زايل بود و خداوندان مثلثات موضع وي همچنين در برج زايل باشد و موضع قمر روز سيم
منحوس بود مولود را ترتيب نباشد و چهار سال بيش عمر نكند در دشواري و بيماري و رنج
دايگان داشتن وي دشوار بود و گريه بسيار كند و بيماريها سخت افتد و آنها بسيار بود
و اگر بعضي از اين حالها بود و بعضي از آنكه در اول ياد كرديم شمارها برابر كنيم و اگر بيشتر دليلهاي آن
بود كه ترتيب تمام شود حكم بر آن كنيم و اگر شمارها برابر باشد در آنكه بعضي بر تمام ترتيب دلالت

4 كند و بعضي در معرفت حال بر نا تمامي حكم كنيم بر امكان هر دو هيچ يك قطع نكنيم از تمامي و نا تمامي
باب چهارم در معرفت حال قسمتها و مراتب آنها اما حال ترتيب بر سه قسمت متساوي باشد
هر قسمتي را دليل ... مثلثه نخستين و
موضع آفتاب و ماه و سهم السعادة نگريم و اگر جمله مسعود و نيكو حال يابيم حكم كنيم كه ترتيب اندران
قسمت سليم بود و آسان و سلامت گذرد و بيماريها و علتها از وي دور باشد و اگر منحوس بود در
كذرد و سليم بود و اگر منحوس بود و ضعيف حكم كنيم بر ضعف قوة و رنجوري آن قسمت و بيمار
صعب و اگر راجع باشد و بسيار كند و در خواب بسيار ترسد و اگر تحت الشعاع باشد
يا در مقابله و تربيع نحسين از جايي بيفتادن بيم بود و بر آمدن چيزها و جراحتها بسيار
و از آتش بيم بود و واستن او بر دايگان دشوار بود اما قسمت دويم همچنين از خداوندان
مثلثات مثلثه دويم و موضع آفتاب و ماه و سهم السعادة و طالع بنگريم اگر همچنان مسعود
و قوي حال يابيم حكم كنيم بر قوت و نيكويي و اگر ضعف و منحوس يابيم حكم كنيم بر ضعف و بدي
حال آن مولود و قسمت سيم را همچنين از خداوندان مثلثه سيم طالع و موضع آفتاب و ماه
و سهم السعادة بنگريم و همچنان حكم كنيم كه در آن قسمتها ياد كرده باشيم و مسعودي
قمر روز سيم مولود دليل باشد بر بسياري شير و تمامي غذا آن مولود و منحوسي وي در روز
سيم دليل باشد بر كمي شير و نا يافتن غذا والله اعلم باب پنجم در معرفت هيلاجات و
جايگاه هشان هيلاج پنج است آفتاب و ماه و درجه طالع و سهم السعادة و جزو اجتماع
يا استقبال مقدم بر ولادت و همچنان جايگاه هيلاجات ده است طالع است يا دهم
يا يازدهم يا نهم يا هشتم يا هفتم يا پنجم يا چهارم يا سيم يا دويم و هر آن هيلاج را كه كدخدا
نبود او هيلاج نبود و هر آن مولودي كه او را هيلاج نبود او را عمر و بقا نبود و دانستن و بيرون
آوردن هيلاجات شب و روز بعد از اين ياد كنيم انشاء الله تعالى باب ششم در شناختن
جايگاه و دليلهاي اوتاد و زايل و مايل و هفتم و دهم و چهارم اوتاداند يازدهم و هشتم
و پنجم و دويم مايل اوتاد و دوازدهم و نهم و ششم و سيم زايل اوتاداند و درجات هر يكي از اين
درجات آن وتد و مايل و زايل الوتد است و هر آن دليل و ستاره و سهمي و نوري از نورها
ستارگان كه در ميان درجه زايل و درجه وتد باشد كه دوري وي از درجه پيش وتد پنج درجه
بيش باشد آن دليل و آن كوكب و آن سهم و آن نور در برج زايل باشد و اگر كمتر باشد از وتد
باشد و هر آن دليلي كه ميان درجه وتد و مايل الوتد باشد و دوري وي از درجه مايل بيش از پنج

۵ درجه باشد ان دلیل وان کوکب وان سهم در وتد باشد واکر کمتر باشد در مایل الوتد بود وهران
دلیل که میان درجه مایل وزایل بود که دوري وي از درجه زایل بیش از پنج درجه باشد ... در مایل
الوتد بود واکر کمتر بود در برج زایل الوتد بود باشد بر این کردار که در این ... طالع نوزدهم

	الثور		حمل	الحوت	
السرطان	مریخ مشتري		عطارد قمر	زحل	الدلو
					الجدي
الاسد	زحل				القوس
	السنبلة		المیزان	العقرب	

خواستیم که درجها پیدا کنیم تا امان بود
پس طلب کردیم که هر هفت ستاره در کدام برج
اند زهره در مایل الوتد وزایل بود ودرجه
وي هفت بود ودوري از زایل هشت
درجه بود از پنج که وي اندر مایل الوتد بود
وافتاب در برج زایل وعطارد وقمر در وتد
طالع ومریخ در مایل الوتد ومشتري در زایل
زحل را درجه کمتر از پنج بود ودر مایل الوتد
بود وجمله بر این کردار باشند حکم هیلا
جات وکدخداوات دریک بعد از این یاد کنیم والله اعلم — در طالع نهاري چون ولادت
بروز باشد وافتاب را یابیم در دهم طالع یا در یازدهم یا در نهم یا در هفتم هیلاج بود واکر
در هشتم برج یابی وان برج نر بود هیلاج بود واکر نیابیم بعد از ان بقمر نکاه کنیم اکر در
طالع یا در دهم یا در یازدهم طالع یا در هفتم یا در سیم یابیم قمر در ان طالع هیلاج بود واکر
در نهم یا هشتم یا در پنجم یا چهارم یا دوم یا سیم وان برجهاي نر که ماده کر او در وي بود برجي
ماده بود قمر اندر هیلاج بود واکر ماه را چنین که کفتم نیابیم بدرجه طالع نکاه کنیم تا
که درجه درجه کدا ست چنانکه کوییم اندر کدخدا شناختن اکر باشد درجه طالع هیلاج
بود واکر نباشد سهم السعاده نکریم او را در طالع یا در دهم یا در یازدهم یا در هفتم
او در هیلاج بود واکر نیابیم جزو اجتماع یا استقبال که پیش از ولادت بوده باشد
نکاه کنیم که او را در طالع یا دهم یا یازدهم یا در هفتم یابیم هیلاج بود واکر چنین
نیابیم ان مولود در هیچ نبود او مران هیلاج اند این جایکاهها که خدا ندارد
هیلاج دیکر طلب کنیم بران ترتیب که کفتم یعنی که نخستین افتاب یابیم در طالع
یا در دهم یا در یازدهم یا در هفتم یا در هشتم هیلاج بود واکر کدا نه هیلاج

نبی

۶ نبود پس بماه نکاه کنیم پس بدرجه طالع پس بسهم السعاده پس بجزو اجتماع یا استقبال مقدم بر ولادت
وچون هیلاج نباشد ان مولود را هیچ بقا نبود وانچه بود در محنت وسختي بود واکر پنج
جایکاه هیلاج یابیم وهر یکي را کدخدا جدا بود نخست افتاب را پیش داریم پس ماه را پس سهم
السعاده را پس جزو اجتماع یا استقبال وبسیاري هیلاجات دلیل باشد بر بسیاري عمر ودر
زیان وبقاي مولود ونیکوي عمر وقوت ترکیب ودانایي وزیرکي وماجدي پیدا کردیم ودر
طالع مولود بنمودیم واندر او بنوشتیم که در هر جایی که هیلاج باشد مولود نهاري وان دیکر بیشتر
ان بود واندر یابند واین شرطها که یاد کردیم بجاي ارید تا اکر مولود را هیلاج باشد وکدخدا
والله اعلم — در شناختن هیلاج در
طالع لیلي واکر مولود شب باشد وخواهیم که هیلاج
بشناسیم اول بقمر نکاه کنیم اکر در دهم طالع یا در طالع
یا در یازدهم یا در هفتم یا در سیم باشد هیلاج
باشد واکر در نهم یا در هشتم وپنجم وچهارم ودوم
طالع بود ان برج نر بود وافتاب هیلاج بود واکر
چنین نیابیم بعد از ان بسهم السعاده نکاه کنیم
اکر در دهم طالع باشد یا در طالع یا در هفتم طالع
هیلاج بود واکر او را کدخدا بود واکر نیابیم
هیلاج نبود وبعد از ان بجزو اجتماع یا استقبال
نکاه کنیم اکر در دهم طالع یابیم یا در طالع یا در یازده
دهم یا در هفتم وي هیلاج بود واکر چنین
نیابیم ان مولود را هیلاج نباشد که دو سه را یابیم هر یک را هیلاج باشد بر این کردار
بود که ان مولود را هیلاج بسیار باشد لیکن یکي را پیش داریم بران ترتیب که کفتیم بروز
افتاب پس ماه پس سهم السعاده پس درجه طالع پس جزو اجتماع یا استقبال اینست صورت
طالع لیلي که در این جدول بنوشته شده وجدول در این روي صورت است
— در شناختن
برجها ودر جایي که بهم ناظر باشند برجها در جایي که یکدیکر نظر دارند واولا چون بدانی
برسند بیکدیکر ناظر باشند در جایکاه هست مقابله ومقارنه وهفت تسدیس ودو تربیع
ودو تثلیث وبرجهایي که یکدیکر راست باشند در طالع وبرجي که زمان بود نکاه یکدیکر را
باشند مقارنه ان بود که دو کوکب در یک برج ویک درجه باشند وتسدیس ان بود که در یازدهم

ثاني عشر	طالع	ثاني
شمس وقمر هیلاج واجتماع یا استقبال	هیلاج شمس در درجه طالع سهم السعاده جزو اجتماع یا استقبال هیلاج	قمر هیلاج اکر در برج ماده باشد بود / قمر هیلاج
عاشر		قمر هیلاج اکر این برج ماده بود
شمس وقمر هیلاج	شمس قمر هیلاج سهم السعاده جزو اجتماع یا استقبال	اکر این برج ماده بود
ثامن	سابع	سادس

۷ ودر سیم یکدیکر ناظر باشند وتربیع
ان بود که در میان دو کوکب نود درجه
بعد بود وتثلیث ان بود که میان دو
کوکب صد وبیست درجه بعد بود ومقابله
ان باشد که میان دو کوکب صد وهشتاد
درجه که میان ایشان اسمانست بعد باشد
اما نظر مطلق ان باشد حمل را بود با حوت
وثور را با دلو وجوزا را با جدي وسرطان
با قوس واسد را با عقرب وسنبله را با میزان
در جایکاهشان اول حمل بود بر ولادت از حوت
بر خلاف توالي چنانکه یکي در پنج درجه حمل ویکي در بیست وپنج درجه حوت ویکي در ده درجه سنبله
ودیکري در بیست درجه میزان اما از زماني سرطان را بود با جوزا واسد را با ثور وحمل را
با سنبله وقوس را با جدي وعقرب را با دلو وحوت را با میزان ودر جایکاهشان همچنانکه یکي در پنج
حوت ویکي در بیست وپنج میزان بدین صورت واین جایکاه هاست که ستارکان بیکدیکر
نظر دارند اندر این جایکاهها واین نیک معلوم باید دانست که در باب کدخدا شناختن
بسیار بکار اید — در شناختن ارباب حظوظ وشهادتهاي ستارکان در برج
هر برجي از این برجها دوازده کانه را هفت حظوظ است وان خداوند خانه است وخدا
وند شرف وخداوند حد وخداوند مثلثه نخستین وان دوم وسیم وخداوند درجه
پس هر کدام را شهادت بیش بود بران خانه مستولي ومدبر بود وخداوند خانه باشد
حکم جمله بر او بود وانچه بدو نزدیکتر بود که کمتر از او بود انباز بود مر او را پس هر برجي را
ارباب حظوظ هفت ستاره اند بر هفت حال وزیان ندارد که هر دو را اینجا خداوند خانه
را هفت شهادت دهیم وخداوند شرف را شش وخداوند حد را پنج ومثلثه نخستین را
چهار وخداوند مثلثه دوم را سه وخداوند سیم را دو وخداوند درجه را یک وهر
کوکب را که در خط خویش یابیم رو چندان کنیم پس چون خواهیم که بشناسیم که دران
برج کدام ستاره است که شهادت بیشتر دارد کرد کنیم شهادتهاشان چنانکه کفتم
وهر که را در ان حظ بود ان شهادتها دو چندان نهیم که کفتم پس کرد اریم بیشتر حظها
چنانکه طالع حمل
بر این اینجا بر کو بنیم که مستولي باشد بران خانه وبدان برج
بود نخست مشتري وصورت مریخ وخداوندخانه مریخ بود وخداوند شرف است افتاب

۱۲	۱	۲
هیلاج قمر یا سهم السعاده در درجه طالع اجتماع واستقبال	هیلاج قمر در برج ماده شمس در برج نر	۱۱
		۳
۱۰ اجتماع یا استقبال		هیلاج ...
۹		۵ ...
	۸	۷ ... ۶

۸ وخداوند مثلثه او افتاب است افتاب ودوم
مشتري وسیم زحل پس مریخ را هفت شهادت
داریم که خداوند خانه وپنج دیکر که خداوند مثلثه
نخستین است چهار شهادت هم تا ده باشد
وخداوند حد مشتري است او را پنج شهادت دیکر
هم وخداوند مثلثه دوم است او را سه شهاد
دیکر هم جمله هشت شود ومشتري در حمل
بود که خویش در مثلثه خویش شهادة او را دو
چندین کردیم شانزده باشد پس خداوند
استیلا بر این طالع مشتري است او را مستولي
خوانیم ودیکر حظ بیشترین اوست وافتاب مشارک
اوست — در بیرون اوردن کدخدا از جاي
هیلاج چون هیلاج معلوم کرده شد بنکریم
تا او را حظوظ بموضع هیلاج کیست وکدام شد
کران خداوند خانه وخداوند شرف وخداوند
مثلثه اول ودوم وسیم دو وجه است از این حظ
کانه هر چه بموضع هیلاج ناظر باشد کدخدا بود اکر جمع
ناظر باشند انرا هیلاج را کدخدا نبود واکر بیش
از یکي ناظر باشند شهادتهاشان کرد اریم چنانکه
کفتیم وبنکریم تا کدام شهادت بیشتر است از ان جمله انرا که ناظر بود فرا پیش داریم که او کدخدا بود
واکر دو وسه شهادتهم راست بود وهر دو یا هر سه ناظر باشند خداوند خانه را بر همه
مقدم داریم که او کدخدا بود واکر خداوند شرف باشد او را بر خداوند حد ومثلثات دو وجه
مقدم داریم واکر خداوند حد بود او را بر خداوندان مثلثات نخستین بود او را بر خداوند
مثلثه دوم وسیم دو وجه مقدم داریم بر این ترتیب که کفتیم نکاه میباید داشت — باب دوازدهم
در پیدا کردن چون کدخدا بر درجه وتد یا مایل الوتد یا زایل الوتد بود چه عطیت دهد
هر انکه کدخداه بر دقیقه اوتاد باشد عطیت کبري خویش بدهد وافتاب چندین
سال باشد ۱۲۰ وان قمر چندین ۱۰۸ وان زحل چندین ۵۷ وان مشتري چندین ۷۹ وان مریخ
چندین ۶۶ وان زهره چندین ۸۲ وان عطارد چندین ۷۶ چون بود دقیقه مایل الوتد بود
یعني یازدهم وپنجم ودوم وهشتم عطیت وسطي دهد وان افتاب چندین سال بود ۶۹
وان قمر چندین ۶۶ وان زحل چندین ۴۳ وان مشتري چندین ۴۵ وان مریخ چندین ۴۰
وان زهره چندین ۴۵ وان مریخ چندین وان زهره ۸ وان عطارد ۲ وچون بدقیقه زایل

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

الوتد یعنی دوازدهم وسیم ونهم وششم عطیت صغری دهد وازان افتاب چندین ... و
ازان قمر چندین ۲۵ وازان زحل چندین ۳ وازان مشتری چندین ۱۲ وازان مریخ چند
ین ۱۵ وازان زهره چندین ۸ وازان عطارد چندین ۲۰ واین هم سالهای ... بود
توجیه دیگر در تعریف وسط کواکب واکر کدخداه بر دقیقه مایل الوتد باشد عطیتی دهد
که آن مابین صغری وکبری بود واورا عطیت وسطی کویند وبیرون اوردن اینچنان بود
که چون عطیت کبری هر ستاره با عطیت صغری بهم اریم وان مبلغ را دو نیم کنیم انچه ماند
عطیت وسطی ان ستاره باشد مثال انچنانکه عطیت کبری زهره ۸۲ چندین باشد
وصغری عطیت وسطی زهره بود برین مثال ان افتاب بیرون اریم شصت ونه سال
نیم بود وان قمر شصت وشش نیم وان زحل چهل سال ... وان مشتری چهل پنج سال
نیم ... تا سالهای کبری ووسطی وصغری کواکب اسان معلوم توان کرد بودن
مثال که بعد ازین نوشته خواهد شد در معرفت انکه چون عطیت که کدخدا
میان وتد ومایل الوتد بود چه عطیت دهد
چون که کدخداه میان درجه وتد ومایل بود
عطیتی بود که جزوی از میان کبری ووسطی
ان که کدخداه ... [illegible]

الکبری					الوسطی			الصغری		
زحل	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	مز	ط	ح	مر	ل	ط
المشتری					عط	ط	مه	له	له	ط
مریخ					سه	ک	م	له	له	ط
الشمس					فلد	ط	سط	له	لط	ط
الزهره					فت	ک	صه	ک	ک	ط
عطارد					مو	ک	ک	ک	ک	ط
القمر					ح	ط	سو	له	که	ط

ضرب کنند وبر هانند ... [illegible]

تو اکر این کدخدا باشد بحسب موضع این است تفاوت کلام ... واکر خواهند که ثلث ... عطیت
وسطی کم کواکب باشد بیفزاید تا انکه حاصل کردد در مثال مرکور چون بسنجت ثلث بودم ...
در هر جا که ... جاری ... وباشد بسنجت ... ضرب کردیم بر امد دویست ... مابین درجه
وان نه ... چندین ۴۲ ومایل الوتد عقرب چندین ... مابین ایشان چندین ...
مابین وتد ومایل الوتد قسمت کردیم امد چندین ... این تعدیل از عطیت کبری مریخ نقصان کردیم ماند
چندین ... واین عطیت کدخداه بر حسب چندین موضع ... والله اعلم ...
خواهیم که بدانیم ... مابین درجه وتد ومایل الوتد ... مقدار مابین وسطی وکبری ...
تعدیل بود ... این تعدیل را از عطیت کبری کدخداه وانچه بماند عطیت ان کدخدا باشد
در معرفت انکه چون کدخداه میان مایل الوتد وزایل الوتد بود چه عطیت دهد اما اکر ستاره
میان درجه مایل الوتد وزایل الوتد باشد ضرب کنیم میان درجه مایل الوتد وان کدخداه در ما
بین عطیت وسطی وصغری انچه براید بر مابین درجه مایل وزایل قسمت کنیم انچه براید سال بود
وانچه بماند در شصت ضرب کنیم وهم بران قسمت کنیم انچه براید ... دقیقه را ...
شهر ... وهر دقیقه را ... این تعدیل را از عطیت وسطی نقصان کنیم انچه بماند عطیت
کدخدا بود بر حسب موضع او مثال ... اوچنانکه طالع ... بود ... درجه ودهم طالع میزان
[illegible]

در مابین عطیت وسطی وصغری که بود چندین ... بر امد چندین ... بر مابین درجه مایل و
زایل که بود چندین ... قسمت کردیم بر امد چندین ... واین یازده سال ویکماه هست
از وسطی نقصان کردیم ماند چندین ... یعنی بیست ونه سال پنج ماه ...
باید کرد ... در معرفت انکه چون کدخدا میان درجه زایل الوتد ووتد بود چه عطیت
دهد چون ستاره میان درجه زایل الوتد بود ضرب کنیم مابین درجه زایل الوتد وکد
خدا اندر مابین صغری وکبری وانچه براید بر مابین درجه زایل ووتد قسمت کنیم
انچه براید تعدیل بود وانچه بماند در شصت ضرب کنیم وهم بران قسمت کنیم ...
دقیقه حاصل شود ... دقیقه ... وهر دقیقه را ... بر عطیت صغری ان کدخدا ...
[illegible]

واز مقارنه وتربیع ومقابله نقصان کند وزحل ومریخ از مقارنه وتربیع ومقابله کدخداه نقصان
کنند ودر تسدیس وتثلیث نه بیفزایند ونه بکاهند اسوری باکدخداه در مجاسده بود ...
کند ربع عطیت کدخداه بر حسب موضع ... در مجاسده کدخدا نقصان کنند ربع عطیت کدخدا
وعطارد چون مسعود بود بمقارنه وتسدیس وتثلیث بیفزاید بر عطیت کدخدا واز تربیع ومقارنه
نقصان نکند و بیفزاید واکر منحوس بود بمقابله واکر منحوس بود بتربیع ومقابله نقصان کند
واز تسدیس وتثلیث نفزاید ونکاهد واکر نه مسعود بود ونه منحوس بمقابله وتربیع نقصان کند
وبمقارنه نفزاید ونکاهد وبه تسدیس وتثلیث بفزاید اما مسعودی عطارد ان بود که باشد
که در خانه سعدی بود یا شرف یا در حد سعدی بود یا از سعدی ... بود وبه سعدی ...
[illegible]

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

١٣ انچ بیرون اید ودقایق بود هر پنج دقیقه را ماهی گیریم و هر دقیقه را شش روز این تعدیل را از عطیت صغری ان ستاره که زیادت همی کند یا نقصان زیادت کنیم یا بکاهانیم انچه بماند عطیت بود که زیادت ونقصان خواهد کرد مثال چنانکه طالع حمل بود به بیست درجه دگر هفتم طالع بود بر درجه وتد در میزان عطیت کبری دهد وان پنجاه وهفت سال شمسی بود ومریخ دگر درجه دهم طالع بر تربیع نقصان همی کرد پس فرا گیریم مابین درجه دور و درجه وتد وان هشت درجه بود ضرب کردیم در ده که دو ثلث عطیت صغری مریخ است بر آمد هشتاد پس سوی یک قسمت کردیم که مابین درجه وتد ومایل الوتد بود بر امد چندین یه د واین دو سال وهفت ماه هست از عطیت صغری مریخ که پونزده سال است بکاهیم باند دوازده سال پنج ماه واین عطیت است نخواهد کاست از عطیت زحل که کدخدا هست واین پنجاه وهفت سال باماند چهل وهفت سال وهفت ماه جمله بر این کردار بود والله اعلم باب ١٠٩ در انکه ستاره میان مایل وزایل بود چه فزاید وچه کاهد وچون ستاره زیادت ونقصان خواهد کرد میان درجه مایل الوتد وزایل بود ضرب کنیم مابین درجه مایل الوتد واین ستاره اندر ثلث صغری ان ستاره وانچه براید بر مابین درجه مایل وزایل قسمت کنیم انچه براید از دو ثلث صغری ان ستاره نقصان کنیم انچه بماند مقدار ان عطیت بود که زیادت ونقصان خواهد مثال

چنانکه طالع حمل بود به بیست درجه وزحل کدخدا اندر حمل بر درجه وتد طالع وعطیت کبری همی داد وان پنجاه وهفت سال باشد ومشتری اندر وتد بود میان مایل الوتد وزایل الوتد بر این کردار که بنمودیم پس ضرب کردیم مابین درجه مایل الوتد ودرجه مشتری که چندین بود در ثلث عطیت صغری مشتری وان چهار سال است بر امد چهار بر سی دو قسمت کردیم که مابین درجه مایل وزایل است امد یکی وپانزده دقیقه وان یکسال وسه ماه باشد این در هشت سال که دو ثلث صغری مشتری است بکاستیم باند شش سال ونه ماه این عطیت است که مشتری زیادت همی کند با عطیت کدخدا که پنجاه وهفت سال است جمع کردیم شد شصت وسه سال ونه ماه جمله بر این کردار بود باب ٢٠ در معرفت انکه چون ستاره در وتد

١٤ وزایل الوتد بود چه فزاید وچه کاهد چون ستاره زیادت ونقصان کند میان درجه وتد وزایل الوتد ضرب کنیم مابین درجه زایل وتد ودرجه ستاره در ثلث صغری ان ستاره وانچه براید بر مابین درجه زایل وتد ودرجه وتد بخشیم انچه براید بر ثلث صغری ان ستاره افزاییم انچه براید ان عطیت بود که ان کوکب زیادت ونقصان خواهد کرد مثال چنانکه طالع حمل باشد است به بیست درجه وزحل در ان درجه بود که کدخدا بود ومشتری اندر دهم طالع بود ومیان درجه زایل الوتد بر این مثال که بعد از این نمی الهیم نمود پس ضرب کنیم مابین درجه زایل ووتد وان مشتری که بود چندین ـ اندر ثلث عطیت صغری مشتری وان چهار ساعت بر امد چندین ـ واین چهل هشت سال است پس ببخشیدیم بر مابین درجه دهم ودهم چندین کو امد چندین ١١١ واین یکسال دو ماه شش روز واین عطیت است که مشتری زیادت همی کند تا پنجاه وهفت سال ده ماه شش روز شود بر این صورت که نوشته شد باب ٢١ در تسییر ادلهٔ عمر وهیلاجات در تسییر از عمر بر درجات قاطع تسییر جز را باشد جز هیلاج وجز کدخدا جز وطالع را ودر اندن دستیر دو نوع باشد نوعی ان بود که درجه مقصود که هیلاج است ودرجه قاطع معلوم باشد وروزگار مجهول بود ودوم ان بود که روزگار ودرجه مقصود معلوم بود ودرجه قاطع نامعلوم وما هر دو طریق یاد کنیم واگر هیلاج بر درجه دهم طالع یا چهارم بود تسییر به مطالع خط استوا مستقیم کنیم واگر بر درجه طالع بود یا خود درجه طالع را بود تسییر راندن به مطالع بلد باشد واگر بر درجه غارب بود دستیر راندن به مطالع غارب بلد باشد واگر در میان وتدها بود عمل بطالع که بر خیزد واز مطالع خط استوا او مطالع بلد واز مطالع حسب موضع هیلاج وقاطع خوانم وان بر این مطالع حسب موضع باید که ساعات بعد از اوتاد نگاه کنیم تا درجه هیلاج بشناخته باشیم وان انیست که بعد از این یاد خواهیم کرد باب ٢٢ در معرفت ساعات بعد از اوتاد نگاه کنیم تا درجه هیلاج وکدخدا اندر کدام ربع است اگر در میان دهم طالع یابند بکاهانیم مطالع خط استوا درجه دهم از مطالع استوا درجه چندین

ابریق شد سوی ترکیب که چهار ساله ... د ماه ...

١٥ وکدخداه وانچه بماند بعد درجه مقصود باشد واگر هیلاج یا کدخدا میان وتد طالع وچهارم بود بکاهانیم مطالع خط استوا درجه وتد چهارم واگر برابر این ربع بود بکاهانیم مطالع خط استوا درجه هفتم طالع از مطالع خط استوا درجه هیلاج وکدخدا انچه بیرون اید بعد از درجه مقصود باشد پس بخشیم بعد درجه مقصود بر اجزاء ساعات برابر درجه هیلاج وکدخداه انچه براید ساعات بعد بود از وتد دهم یا چهارم بساعات زمانی چون ساعات بعد را بعد از شش ساعات بکاهانیم انچه بماند بعد با از وتد طالع یا هفتم بساعات زمانی مثال چنانکه طالع برج اسد باشد بچندین ٢٠ ودهم طالع ثور بچندین ١١ وافتاب بجوزا بچندین ١٤ واو هیلاج است خواستیم که ساعات بعد او بدانیم که میان دهم وطالع بود پس مطالع خط استوا بود دهم طالع از مطالع خط استوا درجه هیلاج بکاهانیم بماند چندین ـ و این درجه بعد مقصود است یعنی هیلاج واین را بر اجزاء ساعات درجه افتاب که چندین است بخشیدیم امد چندین ١١١ این ساعات بعد درجه هیلاج است از وتد دهم واو از شش کم بکاهانیم بماند چندین ـ واین ساعات بعد است از وتد طالع بساعات زمانی وجمله بر این کردار بود باب ٢٣ در تسییر کردن از دو گونه است یا تسییر درجه معلوم است بدرجه نامعلوم چنان باشد که روزگارش معلوم باشد پس اگر ان درجه معلوم دهم یا چهارم بود باد لیل که تسییر همی رانیم بر عنصر چهارم باشد فرا گیریم مطالع خط استوا از درجه وتد افزاییم بمقدار سالها معلوم هر سالی را درجه وهر ماهی پنج دقیقه وهر شش روز دقیقه انچه براید مطالع درجه باشد که تسییر بدو خواهد رسیدن درجه سوای او بدانیم بمطالع خط استوا انچه بود اندر درجه سوا ان درجه با شد تسییر بدو ابود مثال چنانکه طالع جدی بچندین ٧ ودهم طالع میزان بچندین ١٢ وافتاب در میزان بچندین ٧ بر درجه دهم هیلاج بود خواستیم که تسییر برانیم درجه او بشناسیم که تسییر او کجاست بمدت هفده سال پنج ماه ودوازده روز با بکدام درجه رسیده است فرا گرفتیم مطالع خط استوا درجه دهم چندین ـ وهفده سال را هفده درجه بر وی زیادت کردیم وپنج ماه را بیست پنج دقیقه ودوازده روز را دو دقیقه جمله چندین شد ـ این مطالع خط استوا ان درجه باشد که تسییر بدو رسیده باشد اندر ان مدت که گفتیم ودرجه سوا چندین ـ بدانیم بمطالع خط استوا وان برج عقرب است بچندین ـ این ان درجه است که تسییر بدو رسیده است دلیل بر درجه طالع وهفتم بود واگر هیلاج بر درجه طالع وهفتم باشد وما جزو ان درجه را تسییر برانیم فرا گیریم از هر درجه طالع وهفتم ومطالع بلد درجه طالع وبمقدار روزگار معلوم هر سالی را درجه بر افزاییم وهر

١٦ ماهی پنج دقیقه وهر شش روز را دقیقه وان مطالع هر دو را درجات یکی یکی درجه وپنج دقیقه باشد ان درجه بود که تسییر بدو خواهد رسیدن واگر مخالف کیریم فرا گیریم فضل میان ایشان بود واندر ساعات بعد وتد ضرب کنیم که پیش ان درجه هیلاج ودرجه معلوم باشد چنانکه اگر در میان دهم وطالع بود در ساعات بعد وتد دهم ضرب کنیم واگر میان طالع وچهارم بود در ساعات بعد وتد چهارم ضرب کنیم واگر میان چهارم وهفتم بود در ساعات بعد وتد چهارم ضرب کنیم واگر میان هفتم ودهم بود در ساعات بعد وتد هفتم ضرب کنیم انچه براید بر شش قسمت کنیم انچه بیرون اید تعدیل بود پس اگر فضل درجه سوا مطالع خط استوا بود واین درجه هیلاج یا درجه معلوم میان دهم طالع یا برابر ان ربع بود این تعدیل از درجه سوا مطالع خط استوا نقصان کنیم واگر سوا او را بود بر وی افزاییم واگر درجه معلوم میان وتد طالع وچهارم بود یا برابر ان ربع بود درجه سوا مطالع بلد طالع بود واین تعدیل را زو بکاهانیم واگر سوا او را بود بر وی افزاییم انچه براید باند بود اکر ... مثال این چنانکه طالع برج اسد بچندین ودهم طالعش ... بچندین ... وافتاب ... بچندین ... وساعات بعد افتاب از وتد دهم چندین ... خواستیم که ... درجه افتاب بدانیم که در پنجاه وهفت سال ونه ماه وبیست ویک روز رسیده است مطالع خط استوا درجه افتاب فرا گیریم ... وپنجاه وهفت سال را پنجاه وهفت درجه بر وی افزودیم ونه ماه را چهل وپنج دقیقه ... روز را ... مطالع استوا درجه سوا او بیرون اوردیم چندین امد ... از برج اسد مطالع بلد درجه افتاب فرا گرفتیم چندین امد ... وپنجاه وهفت درجه بر وی افزودیم ونه ماه را چهل وپنج دقیقه ... دقیقه بر افزودیم جمله شد چندین ... درجه سوا او بیرون اوردیم امد چندین ... از برج اسد ... فضل ... فرا گرفتیم بود چندین ... اندر ساعات بعد درجه افتاب که چندین باشد ... ضرب کردیم بیرون امد چندین ... این را بر شش بخشیدیم بیرون امد چندین ... فضل درجه سوا مطالع خط استوا را بود ابکاهانیم ... سوا مطالع استوا که بود چندین ... باند چندین ... از برج اسد این ان درجه است که تسییر بدو رسیده است ... وانا تمام است در تسییر والله اعلم باب ٢٠٣ در استخراج تسییر بر جهات معلوم که ان درجه هیلاج یا طالع بود بدرجه قاطع اما تسییر درجه کسی ... درجه معلوم را بدرجه نامعلوم بدین کردار باشد که اگر درجه معلوم یا درجه هیلاج یا برابر وتد دهم یا چهارم بود بکاهانیم مطالع خط استوا ان درجه دهم را از درجه قاطع یا از ان درجه که تسییر بدو خواهد رسیدن واگر هفتم یا چهارم را بود از نظر شانچه باند هر درجه را سال شماریم وهر پنج دقیقه را ماهی وهر دقیقه را شش روز انچه براید مدت ان باشد که تسییر بدو خواهد رسید واگر درجه معلوم بر درجه طالع یا هفتم باشد یا هیلاج بر درجه طالع یا هفتم بود یا خود ان درجه طالع بود که تسییر بر او همی رانیم بکاهانیم مطالع درجه طالع ببلد از درجه قاطع که تسییر بدو رسد واگر هفتم را بود از نظر شانچه باند هر درجه را سالی شماریم وهر پنج دقیقه را ماهی وهر دقیقه را شش روز وانچه براید ان مدت باشد که تسییر بدان موضع رسیده ... واگر درجه معلوم یا درجه هیلاج میان دهم وطالع بود یا میان چهارم وهفتم که برابر ان ربع است بشناسیم ...

یا درجه معلوم کرده است پس اوسط کنیم بدرجه قاطع یا درجه معلوم دیگر میان دهم طالع بود یا برابر این ربع فراز گیریم مطالع
خط استوا از درجه و مطالع بلد نیز اگر هم راست آید از مطالع خط استوا درجه هیلاج او درجه معلوم مطالع
بحسب بود و اگر مخالف شان یابیم فضلشان فراز گیریم و اندر ساعات بعد از وتد ضرب کنیم و اگر میان
چهارم و هفتم بود در ساعات بعد چهارم درجه آنچه بیرون آید بر شش قسمت کنیم آنچه بیرون آید تعدیل بود
از مطالع خط استوا آنچه بدرجه نقصان کنیم اگر از فضل مطالع خط استوا را بوده باشد و اگر
نه او را بود بر افزاییم آنچه بر آید مطالع خط استوا و هیلاج اندر درجه بود بحسب موضع و همچنین
مطالع خط استوا [illegible] یا اندر درجه که رسیده بود بر اینم فراز گیریم و مطالع بلد نیز اگر هر دو
بهم راست باشند مطالع خط استوا درجه و مطالع حسب او بود و اگر هیلاج اندر میان ربع بلند
و اگر در ربع دوم بود که میان قاطع و چهارم است مطالع بلد درجه او مطالع حسب او بود و اگر مخالف
بود فضلشان فراز گیریم و در ساعات بعد درجه هیلاج از وتد دهم یا چهارم ضرب کنیم
آنچه بر آید بر شش قسمت کنیم آنچه بیرون آید تعدیل بود و این تعدیل را از مطالع خط استوا
درجه نقصان کنیم اگر فضل او را بود و اگر نه او را بود بروی افزاییم اگر درجه هیلاج یا
قاطع اندر این ربع باشد که میان دهم طالع بود که هیلاج یا شد یا میان طالع و چهارم بود یا میان
هفتم و دهم از تعدیل از مطالع درجه نقصان کنیم اگر فضل او را بود و اگر نه او را بود بروی
افزاییم آنچه بماند یا بیفزاید مطالع حسب بود مثال چنانکه طالع برج اسد بچندین [illegible] دهم طالع ثور بچندین [illegible] آفتاب
هیلاج در جوزا بچندین [illegible] و مریخ در سرطان بچندین [illegible] خواستیم که معلوم کنیم که رسیدن درجه آفتاب
که درجه هیلاج است بدانیم تا بچه مدت بدو رسد ساعات بعد آفتاب را از وتد دهم بیرون آوردیم
بود چندین [illegible] پس مطالع خط استوا درجه آفتاب فراز گرفتیم بود چندین [illegible] و مطالع بلد
درجه وی چندین [illegible] و فضل هر دو چندین [illegible] در ساعات بعد وتد دهم که بیش از آفتاب بود
ضرب کردیم بر آمد چندین [illegible] این را بر شش قسمت کردیم بیرون آمد چندین [illegible] و این تعدیل است
نگاه کردیم یافتیم مریخ را در میان دهم و طالع و فضل مطالع استوا را بود نقصان کردیم تعدیل
از مطالع خط استوا باند چندین [illegible] این درجه مریخ است بحسب موضع او پس نقصان کردیم مطالع
موضع آفتاب را از مطالع حسب موضع مریخ باند چندین [illegible] هر درجه سالی شماریم و هر دقیقه را
شش روز بر آمد بیست و شش سال و [illegible] ماه و [illegible] این [illegible] است که رسیدن درجه آفتاب بدرجه مریخ
رسد و جمله بر این کردار بود و [illegible] آنکه درجه هیلاج یا درجه معلوم میان طالع و چهارم طالع
باشد یا برابر این ربع فراز گیریم از مطالع بلد درجه او و مطالع خط استوا و اگر میان هفتم

دهم

و دهم باشد مطالع خط استوا بنظیر درجه او و مطالع بلد بنظیر او فراز گیریم اگر هم راست باشد مطالع بلد
درجه او مطالع حسب او باشد و اگر مخالف بود فضلشان فراز گیریم و ضرب کنیم در ساعات بعد وتد
طالع اگر هیلاج میان طالع و چهارم بود و اگر هفتم و دهم باشد در ساعات بعد وتد هفتم آنچه بر آید
بر شش قسمت کنیم آنچه بیرون آید تعدیل بود و اگر درجه قاطع یا هیلاج اندر میان وتد طالع و چهارم بود
یا میان هفتم و دهم و فضل مطالع بلد را باشد این تعدیل از وی نقصان کنیم و اگر نه او را بود بروی افزاییم
و آنچه حاصل آید مطالع حسب موضع اندر درجه باشد پس مطالع حسب موضع هیلاج بکاهیم از مطالع حسب درجه قاطع
آنچه بماند هر درجه را سالی شماریم آنچه حاصل آید بدان مدت بود مثال چنانکه طالع برج اسد بود بچندین [illegible]
و دهم طالع ثور بچندین [illegible] و آفتاب هیلاج بود در حمل بچندین [illegible] زحل در جوزا بچندین [illegible] و ساعات بعد
بچندین [illegible] از وتد هفتم خواستیم که رسیدن درجه آفتاب کنیم بدرجه زحل پس فراز گرفتیم مطالع خط استوا
بنظیر درجه آفتاب بود بچندین [illegible] مطالع بنظیر درجه او ببلد چندین [illegible] مختلف بود فضلشان فراز گیریم چندین بود
و فضل مطالع بلد را بود ضرب کردیم در اجزاء ساعات بعد وتد هفتم که بود چندین [illegible] بر آمد چندین [illegible] این بر شش
قسمت کردیم بیرون آمد چندین [illegible] این تعدیل است فضل درجه مطالع نظیر است تعدیل را بر مطالع بلد درجه
بود چندین [illegible] این مطالع حسب موضع هیلاج است پس مطالع نظیر درجه زحل که درجه قاطع است بخط استوا فراز گرفتیم
بود چندین [illegible] و مطالع بنظیر درجه زحل مطالع بلد چندین [illegible] فضل هر دو را فراز گرفتیم بود چندین [illegible] در ساعات بعد
آفتاب از وتد هفتم بود چندین [illegible] ضرب کردیم بر آمد چندین [illegible] بر شش قسمت کردیم بیرون آمد چندین [illegible] و این تعدیل
است از مطالع بلد نقصان کردیم باند چندین [illegible] این مطالع بدرجه زحل است بحسب موضع وی هیلاج از این بکاهیم از آن
بیشتر بکاهیم باند چندین [illegible] و این پنجاه سال و ماه باشد والله اعلم باب [illegible] در معرفت درجهای قاطع بسهم هیلاج که کدام است
یکی آنست که وقت مولود به پیغمبر و دیگر آنکه جزو وقت مولود افتاده باشد و آنکه وقت مولود افتاده باشد و آنکه وقت مولود بیفتد
چون فرا نماید و با وقتها که در میان وقت ظاهر شد و آنکه وقت ولادت مولود افتد یا درجات اتصال کواکب ستاره
یا درجات موضع کواکب ثابته قاطع و از کمابات است یا موضع جزو سعادت و جزوات الاولاد یا درجات برده دوازده
کانه یا درجات مواضع سهام و آنچه جزو وقت ولادت بود جزو باب اجتماع یا استقبال است و از فراغها که میان این باشد
و طالعها اینوقت چنانکه هر یک شرح کنیم بتمامی باب [illegible] در شناختن درجات قاطع از کوکب ستاره اول درجات تسدیس
و تربیع و تثلیث و مقارنه و مقابله زحل و مریخ است و دیگر درجات تربیع و مقابله و مقارنه ماه و درجات مقارنه
و مقابله و تربیع و تثلیث و تسدیس عطارد است اگر عطارد اندر خانه نحسی بود یا در حد نحسی کرده بود و سعدی
بی ستره بود یا خود نحسی متصل خواهد شد و اگر در خانه سعد بود یا در حد سعد نیز باشد یا از سعد بر گردیده و نحسی
به پیوندد و مقارنه و مقابله و تربیع و تثلیث و تسدیس قطع نکند اگر در خانه خویش باشد یا در حد خویش اندر خانه

و از نحس سعد بر گردیده بود و هیچ نحس به پیوندد و از هیچ نحس بر گردیده بود و هیچ به پیوندد و از آن باشد که طبیعت خاص
خود بیشتر بود آنگاه بمقابله و تربیع قطع کند و نحس باشد و تثلیث و تسدیس سعد باشد قطع نکند و بصلاح
باشد و درجات بر اینها بمقارنه هم سعد باشد و هم نحس درجات جزو سهم و داد الاولاد است که قاطع است
بر هیلاج و اولاد عمر و درجات ذنب است که وقطع کند بر عمر اولاد عمر و درجات راس است که قطع
کند بر جزو اجتماع و سهم السعاده و جز این هر که هیلاج باشند و قطع نکنند بدرجه آفتاب و دیگر
و طالع و اما موضع کید است و موضع ذو ذوابه و موضع عطیت و موضع غریم و موضع سر هوش و موضع
کلاب و موضع طیان و سیر این بیکسال و دو درجه و دقیقه است مثلی بچرخ سیر راس و موضع
هر یک بیدا کردیم در اول سال چهار صد و پنجاه یک بود چو دی عطیت [illegible] غریم [illegible] سر هوش [illegible]
کلاب [illegible] ذو ذوابه [illegible] طیان [illegible] کید [illegible] و این برجه و درجه و دقایق است که بیدا کردیم و اما
ستاره کان ثابت دو جای اگر قاطع نیز اند راس العول است [illegible] و کوکب اگر مرفق الثریا است مباشش و دبی الثور
که او را دبران گویند راس الجبار است اول سرطان صدر السرطان است هاته الاسد است قلب الاسد
است قلب العقرب تبیع المسوله است ذنب المواییست رکبة الدجاج منکب الفرس است این جمله
بر طبیعت مریخ و زحل اند چون درجات هیلاج و اولاد عمر بدرجهای ایشان رسد قطع کنند مگر که ستاره
سعد نظر داشته باشد و اگر تسییر درجه ایشان قریب چهار سال یا کمتر نزدیک عطیت کدخداه
رسد قطع کند بهمه حال اگر سعد نظر دارد و اگر نه و بایی ستاره کان ثابت قاطع چون تسییر هیلاج و اولاد عمر
بدرجات ایشان رسد بیمار گونا توانی و علت دهد مگر که عطیت کدخداه تمام شده باشد و اگر سالی ایام
سال مانده بود قطع کند مگر که نظر ستاره کان سعد باشد و الا تحویل هم سعد شده باشد باب [illegible] در شناختن درجه
قاطع از اجزاء سروقت جزو طالع قاطع است چون هیلاج جزو طالع و درجه آفتاب قاطع است چون مولود لیلی
باشد و سهم السعاده هیلاج بر سهم السعاده و اگر مولود بروز باشد قطع نکند جزو سهم السعاده و اگر
سهم السعاده برد و قسم طالع بود قطع نکند طالع را لیکن قطع کند او را اگر لیلی بود و اگر میان ایشان فرق
بود هر یک دیگر را قطع کنند چون به هم رسند و اگر ولادت بروز باشد سهم السعاده و جزو طالع یکدیگر
قطع کنند چون بهم رسند و درجه چهارم طالع و ششم و هفتم و دوازدهم قاطع است قطع کند بر درجه
هیلاج و اولاد عمر و صعب تر ایشان درجه هفتم است که قطع کند در هر حال اگر درجه شعاع درجه
هیلاج یا نحس بد انجا باشد و هم چنین درجه هشتم اما ششم و دوازدهم و چهارم چون در حد نحس
افتد قاطع باشد بلا خلاف و اگر شعاع سعد بدان درجه رسیده باشد و اگر در حد سعد
بود قطع نکند اگر درجه دوازدهم در نیمه اول برج بنا اول سرطان بود قطع کند اگر هیلاج

قرار باشد بر سهم السعاده لیلی و اگر بر ششم و چهارم بود و اندر حد سعد باشد هر دو قطع
کنند بر جزو اجتماع یا استقبال اگر ان سهم هیلاج بود یا نبود والله اعلم باب [illegible] در شناختن [illegible] قاطع
که در وقت ولادت آمده باشد که گفته آمد که جزو اجتماع یا استقبال که بیش از مولود
باشد قطع بود بر هر دو لیلی او درجه مقابله ان همچنین قاطع بود چون قران مریخ با قران
زحل و ذنب با قران آفتاب و زحل با قران مریخ و آفتاب در ساعت مولود باشد ان اجتماع
یا استقبال که مولود را زیاده باشد ان درجه و دقیقه قاطع باشد بر هیلاجات و اولاد احکام
و همچنین درجه مقابله و تربیعها شان هر چهار قاطع باشند مثال چنانکه طالع ولادت
میزان بود بده درجه و بعد از ان اجتماع بود بده درجه و زحل و قران در بیست پنج درجه
میزان و گاه ولادت آفتاب بعقرب بود بچند درجه [illegible] و مریخ در میزان بچند درجه پس
معلوم شد که بیست پنج درجه میزان قاطع است که قران بران درجه بوده است و تربیع
ان درجه از یکجانب سرطان بود بیست پنج درجه و از یک دیگر جانب جدی بیست پنج هر سه
جایگاه قاطع باشد و بیست پنج درجه حمل همچنین قاطع باشد و پنج درجه دلو که از هر جانب
تربیع آفتاب و [illegible] مقابله آفتاب نیز او هست قاطع باشد و یکدرجه عقرب که موضع نحس
است و یکدرجه ثور که مقابله مریخ است این هر سه موضع نیز قاطع بود و از طالع را صورت چنین
است که در این جدول نهاده شده و مواضع قاطع نموده آمد و اوائل مشترک و زمره کو دانسته پیش از مولود
قران ایشان در نظرات از مواضع قطع قاطع است انجا
نحس را باطل گرداند از موضع چنانکه قطع نتوانند کرد بدانکه
درجات و همچنین درجه وسط السماء او قاطع است و مقابله جزو
اجتماع و استقبال قاطع و طالع که پیش از مولود اند
اجتماع و استقبال قاطع است و درجه کسوف درجه چهارم
کسوف نیز قاطع است و استقبال تسییر درجه هیلاج
از حد قاطع است اگر شعاع سعد انجا باشد و اول
هر برج که حد نحس است قاطع باشد اگر شعاع سعد
بر او نبود و سهم الموت قاطع است و قاطع تر از ان سهام ان سهم است که فراز گیرند از مریخ
تا زحل انیست درجات قاطع یاد کردیم و سهم الغیط فراز گیرند از درجه زحل وقت تحویل
سال عالم یا درجه اجتماع که پیش از تحویل یا پس از تحویل باشند و از طالع بیفکنند و بست از درجه

اجتماع تا درجهٔ زحل والله اعلم **باب ششم** بیرون آوردن اجزاء ساعات موضع آن ستاره کی خواستار بود
وقطع شعاع کواکب بحسب موضع آن ستاره کان است و وزد درجه است تا بدرجه سوا است
یا بدرجه طالع است بشناختن وی بدین گردیم اندر آنجا و اینجا است که اول باید که اجزاء ساعات
حسب ستاره بدانیم که مطرح شعاع او چی شناسیم از تسدیس و تثلیث و تربیع چون چنین خواهیم
نگاه کنیم تا آن ستاره کجا یابیم اگر بدرجه دهم طالع باشد اجزاء ساعات حسب موضع آن ستاره باشد
و اگر بدرجه هفتم طالع اجزاء ساعات حسب موضع او بود و اگر میان وتدها باشد فرا از کنیم
فضل میان پانزده و اجزاء ساعات درجه آن ستاره و او را ضرب کنیم در ساعات بعد وتد
دهم طالع یا چهارم انچه برآید بر شش بخشیم انچه بود تعدیل خوانیم و نگاه کنیم از پانزده
اگر فضل پانزده را بود چون ستاره میان دهم و طالع یا برابر این ربع باشد و اگر فضل
او را نباشد بر پانزده افزاییم انچه بیفزاید باید مانند اجزاء ساعات درجه آن ستاره باشد
بحسب موضعش و اگر بدرجه ستاره میان وتد طالع و چهارم یا برابر این ربع باشد
و فضل اجزاء ساعات درجه ستاره را بود نگاه کنیم آن تعدیل از اجزاء ساعات درجه آن
ستاره بود بحسب موضعش **مثال** چنانکه طالع وقت برج اسد بود چندین **یو** و دهم برج ثور چندین
و درجه ستاره چندین **ل** از برج جوزا میان دهم و طالع ساعات بعد وتد دهم چندین **ا**
یا اجزاء ساعات درجه ستاره چندین **ل** فضلش بر پانزده چندین **لل** ضرب کردیم در
ساعات بعد دهم برآمد چندین **دا** بر شش قسمت کردیم برآمد چندین **ادا** این تعدیل است که
ستاره را میان دهم و طالع را و فضل اجزاء ساعات را بود تعدیل با پانزده افزودیم کرد آمد چندین
ند این اجزاء ساعات درجه ستاره است بحسب موضعش والله اعلم **باب هفتم** در بیرون آوردن
مطرح شعاع ستاره کان چون خواهیم که درجات شعاع ستاره را کان بشناسیم از تسدیس
و تثلیث و تربیع ضرب کنیم اجزاء ساعات درجه بحسب موضع آن ستاره را در دو چندانه انچه بیرون
آید نگاه کنیم از مطالع خط استوا مر درجه آن کوکب انچه باشد قوس او بدانیم جمله از خط استوا انچه بیرون
آید از قوس موضع تسدیس آن ستاره بود و نظر او مقابله او بعینه موضع تثلیث این بود باز ضرب کنیم اجزاء
ساعات و درجه حسب موضع ستاره را همچنان اندک تر انچه برآید نگاه کنیم از مطالع خط استوا درجه ستاره
انچه بماند در مطالع خط استوا قوس کنیم انچه بیرون آید از آن قوس تربیع چپ درجه آن ستاره باشد
و نظر او تربیع این بس نگاه کنیم در اجزاء ساعات حسب موضع آن ستاره را از سی درجه انچه بماند نظیر اجزاء
ساعات او انیم و ضرب کنیم در او در جهار انچه برآید برافزاییم بر مطالع خط استوا درجه آن کوکب و آن مطالع را قوس کنیم

بشناسیم انچه بیرون آید از قوس موضع تسدیس آن ستاره باشد و نظیرش تثلیث چپ باشد و جمله برآن کوکب را بود
مثال چنانکه طالع خط استوا کوکب بود چندین **بوه** اجزاء ساعات چندین چندین **لوله** ضرب کردیم اجزاء ساعات
درجه ستاره را در چهار برآمد چندین **جد** نگاشتیم بر مطالع خط استوا و درجه آفتاب بماند چندین **حد** این مطالع ...
ادبیرست قوسش را برابر نیم بر وفق چندین **ههه** این تسدیس است بر ابر برش چندین **ط** این تثلیث این است در موضع
کوکب درجه را چندین **بح** ضرب کردیم اجزاء ساعات درجه او را بجهت موضع او در شش برآمد چندین **ند**
نگاه کنیم از مطالع خط استوا درجه ستاره بماند چندین **ند** این مطالع استوا است تربیع معلوم است پس در درجه را
بیرون آمد و در دیم چندین **با** و برابر شعاع تربیع چپ چندین **ند** نگاه کنیم اجزاء ساعات بجهت موضع او را
از سی درجه بماند چندین **ند** این را در چهار ضرب کردیم برآمد چندین **ند** بر مطالع خط استوا درجه ستاره
افزودیم بیامد چندین **لد** این قوس برانشیم مطالع خط استوا درجه ستاره بود چندین **لا** این موضع تسدیس کوکب
موخر است و نظیرش چندین **ل** از این موضع تثلیث معلوم است درجه مقابله کوکب چندین **حه** جمله برای کردار
باشد **باب هشتم** در اولاد آنکه بر بینید در تحویل اولاد سرکه اندر حال مردم دو چیز است موضع هیلاج
درجه طالع تسییر درجه هیلاج از کدخدا درجه برج انتها مستولی بود بر بعضی ستاره که کدخدا و درجه طالع
تحویل مستولی بود چون کوکب تحویل دلیلها نحس کرد و ضعیف حال دلیل باشد بر بتاهی حال مولود و بیماری
و هلاکت و اگر سعد و قوی حال باشند دلیل بر نیکویی حال و سلامت نفس چون مولود را تند و
عطیت کدخدا او حاصل باشد بعد از زیادت سعدان و نقصان نحس و انتها سال مولود برجی باشد
که برج صلح بود از اصلاح ایشان عطیت کدخدا و برابر برج زحل و مریخ بوده در وقت ولادت تحویل از نحس یا نحس
دیگر در برابر یا نظر کند بدان خانه از تربیع و یا مقابله و هیچ سعد بر نظر نکند بد و نه بطالع اصل و برابر
موضع که رسید تسییر درجه هیلاج بد و رسیده بود و برابر آنجا که رسیده است از شعاع ایشان باشد دو قرین
شده باشد در او تا طالع ایشان تا در او تا برج تحویل این علامت هلاک باشد مولود را ابد خلاف
چون طالع تحویل و موضع انتها و مطالع اصل هر یکی باشد که تحویل سال و هیچ سعد بر بد و نظر نکند و اندر و بالا و
تند باشد که تحویل نحس بود خداوند از دو یا قطع بعضی نظر نکنند با خدا و نه ستاره کوکب نحس باشد یا نحوس
شده باشد همه حال خداوند تحویل را مردود اندازد سال بلا خلاف از انجمله اگر این سر برج نحس
باشد بعضی طالع ایشان و تحویل و انتها بر یک برج یکی باشد و هر برج از آن یکی نحس بود و هیچ سعد بر آن
نباشد یا خداوندان نحس و راجع بود اندر آن جا یا ساقط بود از آن این علامت مرگ بود بهمه حال
از انجمله اگر خداوند تحویل مولود و خداوند انتها در هشتم طالع بود خداوند هشتم ایشان کوکب نحسی باشد بعد

یا نحس و در ایشان ولادت اندر طالع بوده باشد این مولود را اندر آن سال بهمه حال مرگ بود از انجمله اگر هیلاج
مسعود باشد در وقت انتهاء تسییر و انتهای سال و برجی باشد که نحس و برابر برج نحس شده باشد و در اصل
ولادت یا آفتاب نحس شده باشد و در اصل و گاه تحویل نحس باشد یا آفتاب و نظیر ایشان آنجا با
شد و طالع اصل مسعود نباشد یا و انتهای تسییر مسعود نباشد چون چنین باشد این
دلیل بود بر مرگ از انجمله و اگر انتهاء سال در برج چهارم و ایشان بود و خداوند برج سال خداوند
در هفتم طالع بود و خداوند طالع ایشان نحس باشد و خداوند تحویل در وقت تحویل نحس شده باشد
و نظر نکند بخانه دلیل بود بر زود مرگ از انجمله وقت تحویل سال اگر خداوند تحویل
سال و خداوند تحویل اصل در ششم با خداوند هشتم تحویل نحس باشد دلیل بود بر هلاک شدن
از انجمله طالع ایشان اگر ساقط تحویل بود یا تحویل یا در اصل و اند و نحس بود از کس نه و خداوند
اصل در وبال بود نحس غیر مقبول و هیچ سعد بد و نظر نکند خداوندش بیمار شود بیماری صعب بود و باشد
که بمیرد از انجمله است که وقت سال انتها به چهارم طالع و هفتم و ششم بود و آفتاب و زحل اندر آن
بود خداوند تحویل از جای بلند بیفتد یا در چاه افتد و از آن بمیرد خداوند انتها بعضی سال خداوند
تحت الارض باشد در برج حرکت او از آن برج هیچ خط نباشد و هیچ سعد بر او ناظر نبود تسییر هیلاج اگر
ستاره که بر او بود آفتاب و مریخ بود بکشند سال خداوند بعضی صاحب انتها و برابر آن مستولی بود و بیاورد
نحسش و یا برابر آن کیوان نحسش برسد و وقت آن آن گاه بود که خداوند سال محترق شود یا مقابله مریخ رسد
یا صاحب طالع اصل محترق کرد و یا قران کند با مریخ و از انجمله چون وقت تحویل سال خداوند
برج هفتم یا هشتم نحس کرده و خداوند سال بر تربیع و مقابله او باشد و خداوند سال اندر وبال بود
و ضعیف و هیچ سعد بطالع اصل و طالع تحویل و خداوند خانه ایشان ننگرد دلیل بود بر مرگ
اندر آن سال از انجمله چون تحویل باز کرده و قمر منصرف بود از تربیع مریخ یا مقابله او و به
خداوند خانه هشتم تا برج انتها خداوند رسیده و مریخ خداوند هشتم اصل و خداوند
تحویل باشد یا هفتم تحویل و هیچ سعد بد و نظر نکند و نه بخداوند سال دلیل بود بر مرگ یا
بر کشتن بی علت و بیماری از انجمله در وقت تحویل سال چون طالع اصل و طالع تحویل بصلاح اند
بود و خداوندشان بر پای آمده بود در یک برج و آن برج بدحال باشد و هیچ سعد بصاحب
تحویل ننگرد و بخداوند برج نحس چنین بود چنین دلیل بود بر مرگ بی فنا و هلاکت و بیماری
و علت چنانکه پیشتر از این گفتیم از انجمله است چون وقت تحویل برج انتها بصلاح اند بود

و در اصل بد و فاسد شده باشد دلیل کند بر بتاهی حال از انجمله وقت تحویل نحسی از برج نحس بود
طالع افتد کیا در طالع تحویل یا بنظر تربیع بعضی نحس اصلی نگرد و خداوند انتها منحوس باشد و شعاع نحس
و هیچ سعد بدین نحس مواضع نظر نداشته باشد این مولود را اندر آن سال هلاکت بود بهمه حال اگر آن
نحس مریخ بود این هلاکت باهن بود بصلاح و از آتش بود خاصه و اگر زحل باشد اکثر باز کرد باشد و از
بالا افتادن و تنگی و زندان و قطرها و کجا بر زمین افتادن بود باشد آن از انجمله بوقت تحویل سال
یا نور و یک تحویل یا تسییر هیلاج یا تسییر درجه طالع بدرجه حد نحسی رسیده بود و نظر نحسی دیگر بر آنجا
بود و هیچ سعد بدان جایگاه نظر نداشته باشد و آن تحویل ضلعی باشد از اضلاع عدد سال
کدخدا سود ندارد و هر قوت انتها و قوت سال و عمر مولود و قطع اینست ادلائل عمر تحویل
و اصلی که قطع کند در یاد کردن آفرینش مردم سر مردم و دلیلها بر آن چون فارغ شدیم
از دلیلها بر تحویل و تسییر و عطیت بازآمدیم بحال و دانستن سر مردم و آن چهار چیز تواند
دانستن از علت خدا یا از تسییر هیلاج یا از تسییر درجه طالع بد رجات قاطع یا از دلیلهای تحویل چون
اما این چهار دلیل بیک سال بهم وقت بیک سال بهم افتد دلیل بود بر ظاهر سر این مولود چون بود
از انجمله ممکن بود که عهد این نکاح بعید و چون دو باشد بعضی بعهد و بعضی نه و اگر یک دلیل باشد
بعضی عهد و این سر احوال مردم کرد و چون کودکی و جوانی و کهلی و پیری بس از کودکان یک ربع بگذرد
و سه ربع بماند و از جوانان یک ثلث و دو ثلث بماند و از کهلان نصف بمیرند و نصف بمانند و اگر نه
چنین بود در یک کودکی بجای این برسد و یک جوان بکهل و یک کهل به پیری و چون از چهار ربع بود
و سه ربع بماند و چون سه ثلث رود دو ثلث بماند و از دو نصف یک نصف برود و دیگر یک نصف بماند و چون
از یک یکی برود و هیچ نماند تا بجایگاه پیر است پس چون چهار دلیل بهم گرد آمد بهم ممکن نیست که هیچ
از آن بر بماند و چون سه بود روا بود که بر جای بماند و چون دو بود بیست تحیت و چون یک بود اکثر
سنوات گردد بخطر والله اعلم در حکم بر حکم کردن بر عمر مولود و نظر در آن امادللها
جهار کانه اول تسییر درجه هیلاج است بدان درجهای قاطع که یاد کردیم و تسییر درجه طالع اگر هیلاج
او نباشد بدان درجهای قاطع که گفتیم و اگر هیلاج بود تسییر درجه کدخداه که عطیت داده بود و دلیل
سیم بجانب تحویل است چنانکه یاد کردیم و چهارم عطیت کدخداه و جایگاه زیادت سعود و
نحوس بنقصان چنانکه هر کدخدا بود و عطیت او شناخته سال است و زحل نقصان
کند سی سال و مشتری زیادت کند دوازده سال پس اندر پیچ گاه سال که نقصان نو افتد و زیادت

۲۵ روا یا راست و دیگر اندر هشتاد و دو سالگی که تمام عطیت کند خدا راست و دیگر اند رنود و چهار سالگی که
جایگاه زوایا راست و جمله براین کردار بود هرگاه که چهار دلیل قاطع بیکجا گرد آیند یعنی جایگاه زوایا و نور
و عطیت و اولاد و تحویل و درجه طالع و سیر بهیلاج بدرجه قاطع رسد و بدو قطع افتد و نظر سعود ازو
بیخ و ساقط و تدبیر و سود ندارد و آن حقیقه باشد سه دلیل بهم افتد از آن چهار که گفتیم
و بیت برکه نحس نظر دارد هر قطع بود و هیچ تدبیر سود ندارد مگر که سعود نظر دارند باشد یا بهر سه ضعیف
گردد دفع شود و ساقط شود و اگر نه سعود نظر دارد و نه نحس علاج بدست آرد بر سر یزد و کم جهد و در جمله
هرجا که دلیل بدرجه قاطع رسد اگر از نظر نحس بر یاری باشد تدبیر سود ندارد و قطع باشد و اگر نظر سعود
بار شود تدبیر و علاج سود مند بود و آن قاطع دفع کرده این است احوال اولاد و عمر که یاد کردیم والله اعلم بالصواب

بسم الله الرحمن الرحیم

مقدمه در بیان بعضی مسایل که واجب است قبل از شروع در این فن علم بدانند مشتمل بر دوازده فصل
اول در بیان سایل و مسئول عنه بطریق سؤال بدانکه غرض از تدوین علم نجوم آن بود که بدلایل نجومی و تجربات
و قیاس در کون اشیا خبر داده شود پیش از وقوع آن و اکثر پس از وقوع بیوسته و بعضی بواسطه خطای منجم یا اریب
از ابنا خفته بر منجم در خیر امکان باشد و چون بزرگان این فن شریف متعذر دانسته اند و الا اندیشند
سر بیرون از بیات طالع انتظام از بیدا بالظن و بر تا نه کمال حیثیان بافته اند که اگر کسی جهت مهمی جزئی
سؤال کند از منجم او در آن وقت استخراج طالع کند و نسق کواکب و وضع افلاک باز جوید و از طالع اصل
آن حکم کند و بزرگان احکام اشیا بدین طریق حکما رانده اند و نیز حکما گفته اند اکثر از قوت فعل اندر سایل
کسیست که بجهت حاجتی نزد منجم رود و سؤال مهمانی است که سؤال از جهت اوست و طریق سؤال آنست
که یکبار روز در خیال او مسئله باشد تا بمنجم رسند و سؤال نمایند و بعضی گویند که مهمی در خاطر خطور
کرد اگر سؤال کنند فرقی ندارد اما اولی آنست که باید که سایل نیت دارد و چند بار نیت در هم کند
مگر که احوال خود بیند بر امتحان نجوم نزد منجم رود و در وقت راست ایستادن آفتاب سؤال نکند چون که
در این وقت آن تیر ارتفاع و طالع صلوحیتی دارد و منجم باید که حظوظ و سعادت و ضعف و قوت کواکب
خوب بازرسید تا حکم او خطا نشود و صاحب و منم المنجمین گوید خطای سایل اکثر از آنست که منجم
تمام و صافی نکنند و بتر دو باشد و بطریق تجربه دیدن نیز بسد از این جهت خطا بر حکم افتد
و خطای منجم اکثر از آنست که آلات ارتفاع و قیاس درست نباشد و کار بر کواف و تخمین کند
و بر حسب آن حکم کند و اگر در وقت زوال باشد منجم تامل بایدش کرد چه اندک ارتفاع در طالع تفاوت

۲۶ بسیار باز افتد و اگر قوت سعدان و نحسان مساوی باشد پس عاجز باشد و فرق نتواند کرد
و بدانکه طالع دلیل سایل است و سابع دلیل مسئول عنه و چند بار این بتجربه کرده ام
که تحسینی بر هفتم بود حکم راست نیاید فصل دوم در بیان آنکه چند نفر یک طالع سؤال
کنند بدانکه چون سایلان جمع شوند منجم ارتفاع ببیند و طالع راست دارد هر یکی
حکیم گوید سؤال سایل اول از طالع جواب گوید و دوم از عاشر و حاجت سایل سیم را
از هفتم و جواب سایل چهارم از رابع گوید و چون به پنجم رسد ارتفاع تازه بگیرد که
ممکن بود که خداوند تحد و صورت بگردد و درجات برگردد نیز تغییر یابد و در بعضی
حکیم گوید جواب سایل اول از طالع و دوم از عاشر و سیم از یازدهم و حاجت سایل
چهارم از بیت پنجم و حاجت سایل پنجم از بیت سابع و سایل ششم از سیم و حاجت
هفتم از بیت چهارم و حاجت سایل هشتم از بیت نهم و چهار خانه که طالع هم
نظر ندارند و از طالع ساقط اند و از آن حکم نتوان کرد فصل سیم در بیان آنکه منجم چگونه
داند که سایل امتحان میکند و مدت بقای دلیل مسئله چون منجم خواهد که بداند که
که سؤال بامتحان است یا نه سه کوکب اگر منصرف باشد زحل یا عطارد بود دیگر ببیند که
بطالع اگر صاحب طالع اگر در آن طالع کوکبی منحوس هست و قمر متصل است بصاحب طالع و وی فا
بل الکل تدبیر ما هست بدانکه یا منقل بدانکه سؤال درست است و اگر از این دلایل
هیچ نیست این سؤال درست نیست و غرض سایل امتحان منجم است و اگر بعضی یافت
شود و بعضی نه سؤال بعضی درست است و بعضی نه یا سؤال سایل از ضمیر کسی دیگر است
که دل بد و نکو آن است والا نیک تامل باید کرد که خطا نکند و حکما گفته اند که مدت بقای
دلیل مسئله قمر در یک دور قمر است و بعضی گفته اند که قدر یک دور شمس است و نیز گفته
اند که قدر یک دور ستاره است که دلیل بود و مستولی بود بر حاجات و صاحب روضة
المنجمین گوید من این را هیچ وجهی ندانم و مدت بقای دلیل مسئله چندان شناسند که ان حاجت
روا شود یا فوت شدن آن و امید و نا امید کان فصل چهارم در بیان صحت استخراج ضمیر بنای استخراج
ضمیر بر سه اصل است اول صحت زمین که سایل شب و روز اندیشه انکار باشد که ضمیر کرده
است آن ضمیر منقطع نشود تا آن وقت که از منجم بپرسد و اگر سه شب در آن اندیشه

۲۷ بنی است که اقرار از وقت ضمیر تا آن وقت که از منجم سؤال کند یک برج سیر کرده باشد هیچ حکم
آن درست آید و بجای طالع اصل قیام نماید دوم آنکه منجم بی توقف طالع وقت بالت صحیح برون
آرد و بیوت دوازده کانه درست نماید و کواکب تقویم کند و در زایچه ثبت کند سیم
آنکه سابع طالع مسعود باشد و اگر سابع و صاحب آن منحوس باشد منجم خطا کند و ضمیر
بیرون نتواند آورد که چنانکه بطلیموس در صد کلمه میگوید اگر شما بگویان خطا الخ اذا
کان سابع منحوس پس صورت این اصل و آنچه بدانکه دلیل سایل و مسئول عنه و دلیل حاجت
و غرض پیدا ملیک کردن تا ضمیر درست توان گفت و دلیل در فصل اینده مذکور خواهد
شد انشاء الله تعالی فصل پنجم در پیدا کردن دلیل ضمیر از آن استخراج توان کرد بعد از
آنکه طالع معلوم کرده باشد و خانها راست داشته و کواکب را در محل خود نوشته
سهم الغیب و سهم الحاجة و سهم السعادة معلوم شده باشد و جز اجتماع یا استقبال
مقدم بدانست او رده باشد و مستولی بر درجه طالع دانسته باشد و مستولی بر درجه طالع آن کوکب است
که در آن حظی داشته باشد و بران درجه نظر باشد بیکی از نظرهای پنج گانه و بیشتر داشته باشد
و بیشتر کوکبی است که در صورت طالع در او تد باشد یا در حظی از حظوظ خود بود و کواکب
اکثر بدو ناظر بود چون این مقدمات معلوم کردی بدانکه دلیل سایل صاحب طالع باشد
یا ناظر بطالع یا مستولی بدرجه طالع و اگر مستولی نبوده باشد آن کوکب که قمر از وی منصرف
شده باشد دلیل سایل است و صاحب ساعت دلیل سایل است و هر کدام از
قوی تر باشد آن را اختیار کند و دیگر اگر قوی تر باشد شریک ما کنند
دلیل مسئول عنه صاحب هفتم اگر به هفتم ناظر باشد و مستولی بر درجه هفتم کوکبی که
در هفتم باشد و کوکبی که قمر با وی متصل شود و صاحب برج خداوند ساعت است
که دلیل مسئول عنه است فصل ششم در بیان پیدا کردن ضمیر بدانکه قبل از این
مذکور شد که سایل باید که ضمیر مسئول سؤال دارد و دیگر آنکه حاجت سایل
که منجم از جهت منجم باید که همچنان باشد که حاجت از جهت علت بطبیب تا ضمیر درست
کرد از آن روی که سایل شب و روز در غم ضمیر بود چنانکه بیمار شب و روز در غم علت
بود و هر چیزی که بر این وجه نباشد و هر وقت سؤال آن در شب ضمیر نباشد و برای این معنی منجمان

۲۸ گویند که شب با ضمیر درست نباشد و طایفه که این اصول دانسته اند گویند دلیل بدست
آوردن و سؤال دانستن و اگر چه بیشتر از این طریق اجمال گفته اند که مستولی بر درجه
طالع کدام کوکب است اما شاید که از غلط تدبیر که از کثرت هنیات مذکور نباشد
این غرض بیان کنم مفصلا تا مذکور باشد باید که نظر کنی بر درجه طالع که کدام کوکب را
حظ بیشتر است آن کوکب مستولی باشد و آن بدین منوال است چنانکه بر طالع پنج شهادة دهند
و خداوند شرف چهار شهادة و خداوند حد سه شهادة و خداوند مثلثه اول و دوم
هر یک دو شهادة الا آنکه دوم ضعیف تر بود و خداوند بوم و سعادت و وجه
مثلثه سیم و ستاره که قمر بد و بپیوندد در شهر و آنچه عشرية و درجه طالع و کوکب
که در وتد و حد چنین باشد هر کدام یک شهادت دهند پس هر کدام که او بیشتر
شهادت او بیشتر و ناظر بجزو مطلوب بود از انظار خمسه او مستولی است و دیگر که حظ
او کمتر شریک او دهر کدام از کواکب مذکوره از صاحبان حظ در خانه خود باشد یا در شرف خود
باشند شهادت ایشان مضاعف شود مثال طالع اگر فرض کنیم برابر صورت صاحب بیت
زهره و صاحب شرف قمر و مریخ و صاحب حد عطارد
و صاحب وجه زهره و صاحب ساعت نیز زهره بود
پس صورت طالع زهره را یا نوده شهادت یافتیم چرا
که زهره صاحب بیت است و در خانه شهادت او
مضاعف شده که ده باشد و چون صاحب مثلثه اول است
دو شهادت و چون صاحب وجه و ساعت است
و در طالع است هر کدام یک شهادت دارند که
مجموع ۱۵ شهادت باشد و قمر را ده شهادة و عطارد
را سه شهادت یافتیم و چون صاحب جزو است
و در خانه خود است شهادت او مضاعف شد که شش
باشد ... زهره باشد و قمر و عطارد شریک
وی چون مستولی و دلیل و سایل و مستولی مسئول عنه غرض معلوم

یا عظم سفر دارد و این حاصل کلام بطلمیوس است و اعتماد بر این بیشتر است اما استادان دیگر
در این تجربه بسیار سخنها گفته اند و از آن که چند بازگفته شود اول نظر کنند تا سهم السعاده
بر درجه طالع است یا بروج سهم السعاده کدام کوکب است ستاره قوی تر باشد و در جایگاه
نگاه کنند هر چه حاکم بود ضمیر از آن جنس بود دوم خداوند سهم السعاده و خداوند مثلثه
اول باید دید که کدام قوی تر بود سوال از منسوبات آن خانه گوید سیم نظر کنند در بیست درجه
طالع تا کدام برج و درجه است و کدام ستاره بدو نظر دارد اگر ستاره بدو ناظر باشد
دلیل از طلوع و اجتماع آن ستاره بود و اگر هیچ ناظر نباشد ابتدای حال بود چهارم نظر
کند با اثنا عشریه درجه طالع هم بدان طریق که بیشتر گفته شد پنجم اتصالات
نظر و رتبت نگاه باید داشت و نقل و جمع و رد و قبول که دلیل او تحت و قوی باشد
ششم هندوان اعتماد بر خداوند ساعت کنند چنانکه هر جانب که او باشد ضمیر
از آن خانه رانند و آن ستاره که ناظر است بدل آن بیان کنند هفتم بعضی گویند بدلیل
طالع تا بکدام کوکب متصل است اگر آن کوکب دلیل بود پیوسته یا خود هیچ
اندر طالع باشد ضمیر وی از تن و جان باشد یا از زندگانی یا از بهر خود و اگر
کوکبی که دلیل بدان پیوندد در برج دوم بود ضمیر از یاری کردن بود یا از مال باشد
و اگر در سیم بود دلیل از برادران و منسوبات ایشان باشد و اگر در برج چهارم
باشد ضمیر از مادر و پدر و از ضیاع و عاقبت کار و زمینها باشد و اگر در پنجم
باشد ضمیر از فرزند بود یا از عشق و اگر در ششم بود ضمیر از بندگان و خدمتکاران
و بیماران و مبتلی بود و اگر در هفتم بود ضمیر از انبازی یا از نکاح و دشمنان
برج بود و اگر در هشتم بود ضمیر از میراث و خوف و خطر بود و اگر در نهم باشد
ضمیر از علم یا از سفر دور بود و اگر دهم بود ضمیر از مهتر و سلطان و بیع و شرا
باشد و اگر در یازدهم باشد ضمیر از امید و دوستان بود و اگر در دوازدهم
بود ضمیر از دشمن یا از غم و زندان و شدت و بیماری یا از چهار پای و ستور باشد
و اگر دلیل طالع با ستاره که پیوسته باشد راجع بود ضمیر از غایب برسد یا

یا از کم شده یا از فرزندی که کار یا از باز داشته بود و اگر دلیل آفتاب متصل باشد یا دلیل خود آفتاب
باشد خبر از سلطان بود و اگر مستقیم بر جهت باشد ضمیر از مهتر و فرزندی بود و اگر دلیل طالع
مقابل الخسین باشد ضمیر از جنگ و داوری باشد و اگر بزحل پیوندد ضمیر از بستگی کار بود
و اگر بمریخ پیوندد از تثلیث ضمیر از سفر باشد و اگر بزهره پیوندد از تثلیث ضمیر از زن بود
و اگر بمشتری پیوندد ضمیر از حال بود و اگر بعطارد پیوندد ضمیر از نامه بود
یا خبر غلام و کودکی هشتم بنگرند اگر خداوند ساعت مریخ باشد و نحوست او زیادت بود ضمیر
از درد بود اگر خداوند ساعت زهره بود دلیل بدو ناظر از تثلیث و تسدیس ضمیر از دوستی
و نیکویی بود و اگر کواکب نحس شد و زهره بدو متصل ضمیر از عداوت و خصومت بزنان بود
اگر نه زحل دلیل بود یا آنکه دلیل بزحل پیوندد ضمیر از مرگ یا از غم و شدت و قرض باشد
نهم اگر طالع مشتری بود یا رای ضمیر از صلاح است و آنچه تا کار آخرت تعلق دارد و اگر زهره در طالع بود
ضمیر از نکاح بود و اگر در هفتم بود ضمیر از طلاق بود و اگر عطارد در هفتم بود ضمیر از پیغام و نامه و کتاب
بود و اگر آفتاب در طالع بود سوال از زوال ملک بود و اگر در وسط السما بود سوال از سلطان و مادر بود
اگر افتاد در حدود کواکب باشد سوال از آنچه منسوب باشد بکوکب اگر صاحب سوال از زن باشد و صاحب طالع
در زایل الوتد بود ضمیر از شوهر و داغ بود و اگر صاحب طالع در هفتم بود ضمیر از فرزند بود که در حکم یا در
یازدهم گفته اند که در صورت سایل نیک تامل باید کرد تا سایل بکدام صورت و بکدام برج شباهت دارد ضمیر سایل از آن
برج و کوکب گوید و این بسیار بعید است دوازدهم بدانکه ضمیر سهم الضمیر طلب باید کرد و از بیرون کنند وجه
بیان کرده اند اول از خداوند برج سهم السعاده تا محل کوکب ساعت و از طالع طرح کنند هر جا که برسد
ضمیر از آن برج و کوکب آن باشد دوم بگیرند از درجه خداوند طالع تا درجه طالع از طالع متصل طرح کنند
درجه طالع طرح کنند هر جا که برسد ضمیر آنجا بود سیم بگیرند از درجه طالع تا درجه
کوکبی که بعد از اجتماع یا استقبال مقدم بر سوال ماه بوی متصل شده باشد و از آن کوکب که در وقت سوال
ماه بوی متصل است یا متصل خواهد شد طرح کنند آنجا که برسد ضمیر آنجا باشد و صاحب وضع
گوید این ضمیر از جمله اسرار است و باب لطیف و مانند این ارسطالیس باید دانست چه اگر درجه
مولود بر جزو اجتماع یا استقبال اثر کند دلیل سایل نیز رواید چهارم از درجه آفتاب تا درجه طالع

بر کوکبی که نابخه الیل فتد در برج خویش بر او افزایند از برج دلیل طرح کنند هر جا که برسد
ضمیر آنجا بود پنجم چون دانستی که سوال از کدام جنس است نظر کن تا بدان خانه مستولی
کیست چنانکه اگر سوال از مال باشد مستولی بر درجه دوم بیرون باید و بر صاحب برج دوم
او در نکرد او را دلیل دانستی و علی هذا القیاس حال جمیع البیوت و همچنین حال آن کوکب
که بطبع دلیل آن جنس بود چنانکه آفتاب از جهت علم و رفعت و زهره از بهر لذت و فرزند
دراستخراج ضمیر صاحب کفایت التعلیم بیان میکند و در این محل ایراد کرده میشود تحسن
نوع بدانکه از اهل ضمیر از کوکب ده است مبتز قابل تدبیر مبتز قابل تدبیر صاحب طالع
قابل تدبیر قمر رافع تدبیر صاحب صاحب طالع مستولی بر درجه طالع قابل تدبیر مستولی بر درجه طالع
کوکبی که در طالع باشد قابل تدبیر وی صاحب بیت القمر اگر قابل قمر و با قمر مقارن صاحب
طالع باشد مقدم بود بر قابل تدبیر طالع و اگر قمر صاحب طالع هر دو مبتز بر ابر باشد قمر
مقدم بود بر صاحب طالع و اگر قمر در بکاره فرد مقبول بود و قابل تدبیر او مسعود بود بر همه مقدم
باشد بشرط آنکه ناظر باشد بطالع و سهم السعاده را بهم از جمله دلایل شمرده اند بدانکه سبب که بهم
احکام نجوم و نتایج بیرون را اثر عظیم است و صاحب طالع را هم اثر عظیم است در دلایل
ضمیر و جنس و رتبت او در اثر برابر رتبت قمر است خصوصا که صاحب یوم نیز باشد
بدانکه هر دلیل از این دلایل بر چیزی دلیل کند از اجناس و اسباب و اعراض ضمیر
چنانکه مبتز و قابل تدبیر قمر و مستولی و کوکبی که در طالع باشد و صاحب طالع و محل هر یک
از طالع بر اجناس ضمیر دلیل کند سیم کوکب را خداوند سن و رافع تدبیر حاجت
طالع و اثنی عشریه طالع و مکان صاحب بر اسباب ضمیر دلیل کند و قابل تدبیر مستولی
و قابل تدبیر کوکب صاحب بیت قمر و اعراض ضمیر دلیل کند و این جمله مثال روشن
شود مثال آنست که طالع سایلی یافتیم و در شهر عزیزی برج سرطان بود نوزده درجه و شمس
در اول حمل بر درجه عاشر بر ایستیم در این شکل شمس اولست پس دلیل اجناس ضمیر شمس است
و بیت عاشر چون شمس جاه و ریاست دلیل کند و عاشر بر شغل و عمل بر ضمیر سایل

از این جنس باشد و چون شمس خداوند دوم طالع است و دوم دلیل مال و معاش و ما کشت اسباب
ضمیر سایل یا معین و معاش بست و اگر قابل تدبیر شمس مریخ باشد عرض ضمیر سایل ثنا از جهت غلبه
و قهر یا عدل را اگر قابل تدبیر مشتری است عرض ثنا از جهت عدل و انصاف ثنا بر دمان و اگر زحل باشد
عرض ثنا است از جهت ثبات و ابقای خاندان قدیم و بر آوردن بنای پایدار و مانند آن
بدان سبب که غایب عرض جاه و ریاست طلب ثنا است پس اگر بیرون شد و کوکب دلالت
جنس زیبی آمد و بنا ایشان موافقت بود استخراج ایشان کرد چنانکه در طالع اولی تر باشد و اگر
ایشان موافقت بود آن کوکب که مقدم است دلیل جنس ضمیر باشد و اگر اختلاف در محل ثنا قصور و
قصاید در چنانکه استدلال ممکن نگردد استعانت خواه بطالع اجتماع یا باستقبال بر وقت هر کدام
جانب را ترجیح هند اعتماد بر آن جانب کن و چنان کن که طالع سایل است فصل هفتم بیان منسوبات
بیوت دوازده گانه طالع اول طالع دلیل کند در سوال بر آنچه دلیل است در ولادت و بر زیادت
از آنکه نیکو آن زیادت آنست که طالع دوم دلیل آغاز کارهاست و ظهور آن و زیادتی جاه
و افزایی سیم دلیل دل و سته و باز آمدن غایب و جست جوی باد چهارم اسرار و اخبار و عباد
خانها و برادران پنجم دلیل چیز کم بر کسی و جای کنج و جای دزدی و دزدیده و زیر دستان
کودکان و ضیاع و عقار و پدر و نکاح ششم دلیل خبر و رسول و هدیه و رشوه و عشق و جای
دور دست و بدست آوردن مال گذشته کار و دعوت و احوال فرزندان هفتم دلیل
چیزهای حقیقی است و کار زنان و خادمان و بندگان و تهمت و حسد و چربک و دروغ
و کریختن و قفس نقد و جبر و زندان و بیماری هشتم دلیل غایب ایل است و جنگ شرکت و کنج و قصد
مسافت و کرانی و ارزانی نرخها و کم شدن و خریدن و فروختن و زیان نهم دلیل خود و خطر
و نیکو و چیزی تلف شده و معتی و خصم و حق دهم دلیل کار گذشته و کار شکسته و خبر سوداگر
سفر و راه و خواب دیدن یازدهم صاحب ولایت و شهر کارها و چرکی و شراب و پدر یازدهم دلیل والیت
و صادق و والی و معین وی در شهوت و دوستی بزرگان و چیز نیکو و نو دوازدهم دلیل کار گذشته است
و کریختن و غضب و حبث و بدکاری و حقد و مکر و حسد و خصامت و خوف و حق فصل نهم
در بیان دلایل ابتدای وقوع کارها بدانکه دلیل ابتدای کار طالع و صاحب او است مادام که در وتد

باشد و قمر و سهم السعاده خداوند ساعت چون بطالع ناظر باشد و دلیل عاقبت کار بود چنانکه
و صاحب و خداوند خانه ماه و انکوکبی که قمر بوی متصل است و صاحب برج سهم السعاده و بیوتکی
ماه و خداوند ماه اکر هر دو قوی حال باشند اول انکار و اخرش بهر نیک باشد و اکر ماه قوی حال
باشد و صاحب خانه ماه ضعیف بود اول انکار خوب باشد و اخرش تباه کردد و اکر برعکس بود اول
انکار تباه بود و اخر قوت یابد و اکر ماه و صاحب خانه ماه هر دو ضعیف باشند اول و اخر انکار هر دو
بد باشد فصل دوم در دانستن رواشدن حاجت و انچه بان تعلق دارد بدانکه چون ضمیر بیرون
اوردی اکر بپرسند که غرض حاصل اید یا نه و حاجت تمام شود یا نه اول از سه کوکب نکرند ۱ قمر
۲ صاحب طالع ۳ صاحب حاجت و صاحب بیت بیت غرض است و غرض مربیج بد لول او ستی
چنانکه یاد کرده شد پس هرکاه یکی ازین سه کوکب را قوه شهادت تام باشد حاجت تمام حاصل اید
و بحسب قوت شهادت حاصل اید و غایت قوت در شهاده هفت نوع است ۱ قبول وی در مکان
خود ۲ اتصال وی بنحسی در وتد قوی ۳ اتصال وی بصاحب طالع از وتد ۴ اتصال وی بسعد از بیت
ان سعد ۵ اتصال وی بکوکب مقبول ۶ اتصال وی بانخانه خود یا شرف خود یا سعد در وتد ۷
اتصال وی بصاحب طالع یا در طالع انچه با تمام است و بمنزلت تمام است ده نوعست ۱ اتصال وی
بسعدی که او را قبول نکند در وتد ۲ اتصال وی بکوکبی در بیت کوکب ۳ اتصال وی در بیت
خود یا شرف خود بکوکبی در بیت خود بکوکبی در زایل ۴ اتصال وی بصاحب حاجت ۵ اتصال
وی بکوکبی در بیت حاجت ۶ بودن در طالع یا در وتد با مقبول ۷ اتصال بکوکبی در طالع ۸ بودن
وی در بیت حاجت ۹ اتصال وی بنحسی در اسد یا در حمل لیکن در زایل الوتد ۱۰ بودن
خداوند خانه وی در وتد اما تمامی قوه صاحب طالع هم هفت نوع است ۱ قبول وی در
مکان ۲ اتصال وی بصاحب حاجت ۳ اتصال وی بسعد در وتد یا در بیت ان سعد ۴ اتصال وی در بیت
خود یا در شرف خود بکوکبی در وتد ۵ اتصال وی در بیت حاجت یا قبول اتصال ۶ اتصال وی در طالع
۷ اتصال وی بسعد در بیت خود یا شرف خود و انچه تمام است بمنزله تمام است شش نوع است
۱ اتصال سعد از وتد ۲ اتصال وی در بیت خود یا شرف خود بکوکبی در زایل ۳ اتصال وی در بیت
حاجت ۴ سعد بیت بودن وی در بیت صاحب ۵ بودن خداوند وی در وتد ۶ بودن وی در وتد اما تمامت قوه صاحب

ذکر

حاجت
دو نوع است ۱ اتصال و قبول طالع ۲ اتصال او بسعدی در طالع اما انچه تمام است و بمنزله است چهار
نوع است ۱ قبول وی در مکان خود ۲ نقل نور و جمع نور میان صاحب طالع و قمر ۳ اتصال سعدی در بیت
حاجت بود ۴ بودن وی در طالع چون معلوم شد کلیه دلایلی که بعضی از مقدمات حکم و بیت ربیان روا کشتن
حاجت باز کنیم بدانکه اکر خداوند طالع در خانه حاجت و غرض بود یا خداوند غرض و حاجت در خانه
طالع یا مقارن بودن دلیلین یا نظر دلیل کند که حاجت روا شود و مکر دلیلان نحس و بود یا نظر ظل
خلاف انند جهت ضعیف ایشان و اکر دلیل ساقط بودن و لیکن از میان ایشان ستاره
بود که نور یکی را نقل کند بدیکری حاجت روا شود و اکر ناقل نحس بود بر دست مزدی کنند
روا کردد و اکر ناقل سعد بود بر دست مردی نیکو کار روا کردد و اکر ناقل در دو کوکب
بد دلیلان نکرد حاجت روا شود با سانی و اکر از دشمن نکرد بد شواری و رنج روا کردد
و اکر هیچ ستاره نبود که نقل نور دلیلین کند اکر ستاره هست که نور هر دو را جمع کند دلیل
کند که حاجت روا شود بر دست شخصی از جنس ان ستاره که نور دلیلین را جمع کرده بر انکونه
که یاد کردیم در سعد و نحس و اسانی و دشواری و اکر نظر هر دو دلیل بنا قلیان جامع
از دوستی بود حاجت روا کردد بر رضای هر دو و اکر یکی بدوستی نکرد و بر ان دیکری بدشمنی
و اکر دو بر رضا انکه دلیلش بدوستی نکرد و بر رضای ان دیکر و اکر هر دو بدشمنی نکرند
هر دو روا کردد و اکر ازانچه یاد کردیم هیچ نبود حاجت روا نکردد و اکر هر دو ستاره
پیوند کنند بستاره که اندر هبوط بود حاجت تباه کردد و اکر یکی از دو دلیل نحل
و ند حاجت نحس بود و خداوند مسئله را از ان کار ملال و سختی رسد پس چون مسئله بزرگ
مشکل شود روند انی که حاجت روا شود یا نه اعتماد بر یازدهم و خداوند یازدهم کنند
اکر خداوند یازدهم اندر طالع بود مقبول یا سعدی همینکر دوان سعد اندر طالع بود
یا در وتد بود و مقبول حاجت روا کردد و اکر بخلاف این بود حاجت تباه شود فصل سیوم
در بیان وقت روا کشتن حاجت چون دانسته باشی که حاجت روا میشود و خواهی که بدانی که کدام
وقت حاجت روا کردد بدانکه کار تمام شود بروز تمام شود یا بماه یا به سال بقدر تبعیت
حاجت و بیشتر عمل ابر اسند که وتد طالع دلیل ساعتاست و ماشر دلیل روز و سابع دلیل ماه
و رابع دلیل سال چرا که بعضی چیزها که باشند ماهی بروز کار تمام کردد و بعضی بود که شاید

پیوندد و از نحس و مقابل او حذر دارند نظر حاجت

تمام شود مکر بماه چون مدت ابستن و زادن و بعضی باشد که بسالها تمام کردد چون درخت
نشاندن و انچه بدین مانند پس خواهند که بدانند نکاه کنند بدرجات هر دو دلیل که
مسافت باشند هم در ان روز حاجت روا کردد و اکر در میان ایشان درجات بود بدانند
که چند جهت هر درجه را روزی کیرند و اکر برج منقلب بود و هر درجه را ماهی کیرند و اکر
برج ذو جسدین باشد هر درجه را کیرند و اکر برج ثابت باشد مثال سوال کردند
که حاکم بندر عباس بجهت حاجتی عرضه بدیوان اعلی نوشته حاجت او روا کردد یا نه ارتفاع کرفتیم
و طالع معین بدینصورت چون صاحب طالع و صاحب غرض و صاحب حاجت مقابله بود و در دو درجه
بین الدلیلین تفاوت بود بعد از ان بدلایل مذکوره که در صورت معینه طالع یافتیم و دیدیم
که حاجت بر اید کفتیم که چون برج ثابت است بعد از دو سال حاجت بر اید و چنان شد چون الثابت
و اکر هر دو دلیل در ان ربع بود که از طالع است تا
دهم ملاقات رواکشتن حاجت در وقت و اکر از ان
ربع بود که هفتم تا دهم است مدت ماه بود همچنین
از طالع تا چهارم و اکر از ان ربع است که در چهارم
است تا هفتم مدت سال بود و اکر در وقت مسئله
یک ستاره یا دو ستاره یا سه ستاره در طالع بود چون
بجایکاه طالع برسد حاجت دران روز روا کردد که
حاجت زودتر از ان که در حاجت این بود است
کردد روا شود و اکر هرکاه که ماه از یکی دلیلین بر کردد و بدلیل دیکر پیوندد و چون دلیلی که عاقبت روا
شده بود یا انکه دو بار بهفت کوشش دارد تا ماه جای خویش اید انجا انکه کرد و بدین ماه مرد و رفت
و پیوند کردش و دلیل از بهر جایکاه حاجت دلیل کند بر و اکر تنی حاجت چه معنی دلیل
حصول غرض در قوت است پس حاجت طالع و صاحب حاجت بدان صفت که یاد کردیم پس اکر کوکب راجع
دلیل باشد انکاه حاجت روا کردد که مستقیم شود و اکر وعده در حبس بود وفا انکاه کند که از شرف
و اکر در هر حال ضعیف باشد وفا در حال فوت کند و اکر در زایل بود وفا در وقت باشد و اکر وعده در وتد
مانده باشد وفا در حال بیشتر بود و وعده سعد بیشتر راست اید و وعده نحس بیشتر در وغ خاطر وعده در نحوم

مثال در روز شنبه بیستم شهر ربیع الاول سنه ۱۲ سوال کردند که علامی فهامی اعلی که در مملکت
فارس بعد از نواب مستطاب خانی اقا مصطفی خان بزرکی و فضیلت در فارس بود حاجتی دارند نواب
و نواب مستطاب عالی جهت رواشدن حاجت سامی الالقاب عرضه بدرکاه کیتی پناه نوشته ایا حاجت
رواشود یا نه ارتفاع کرفته شد و زایچه طالع بدین طریق یافته بعد از طرح دلایل و اتفاق حکم
بران شد که در روز یکشنبه ۲۳ شهر مذکور رقم از جانب نواب بسمی اعلا رسد که حاجت حضرت
علامی روا شود و احکام انچه بود نوشته در روز دوشنبه جلالت ماب علامی فهامی رسیده کهنه مذکور
مطالعه فرمایند و صدق و کذب نوشته بر ضمیر ظاهر سازند چون روز یکشنبه ششم رقم نواب
اشرف رسیده شده جهت این سرور رسایند اکابر و اشراف فارس و علما به تهنیت روانه شدند
حاجت حضرت علامی فهامی کرده طالع مسئله که نوشته بود بحضور طلبیدند و احکام خواندند و بخشش
انچه این بی بضاعت نوشته بود حضوصا اینکه روز یکشنبه بیست ششم شهر ربیع الاول در سنه مذکوره
حاجت روا خواهد شد و بفعل امده بود همه دعای امرزش با استادان این فن کردند و تحسین
این بی بضاعت کفتند و چون تالیف
بنام نواب علام در نظر این نسخه از مودم
فصل دوازدهم در استخراج چیزی پنهان کرده
چیزی است و پرسیدن حال وی از منجم
برای امتحان و اکر ان بودی که بطلیموس در
ثمرة الفلک بیچ نکر دی ما در این معنی سخن
نکفتی بدان سبب که صلاحیت استخراج ضمائر
از درجه یکی انکه چیزی محض است دویم انکه دل سایل نکران نیست و سایل برای انچه اند
دیشه مند و غمناک نیست و اکر غمناک بود چنانکه از جهت ضمیر متاثر بود یا باسباب غم در حال
سوال و تاثیر قوی نیست و تاثیر قوی بی ماثر قوی نباشد و ماثر قوی معتبر است پس بنکر
اکر برج طالع منقلب بود دلیل حیوانست و اکر برج ذو جسدین بود دلیل نباتی و اکر برج
ثابت بود دلیل دلیل جمادی پس اکر برج اتشی و ثابت است و دلیل جوهر است بر اتش
کنند و بهمین طریق در اتشی و خاکی و بادی و ثابت و منقلب و ذو جسدین تمیز نمایند

مشعر بر امتحان الطبقات و حفظ

وباید کی بریک برین دلیل یکباره اعتماد نکند الا که نظرها و اتصالها و سعود و نحوس و
واجرام بکد یکر معلوم کند و در هم نکرد انچ اصوب بود بعلم و معرفت نزدیکتر و بدلیل
و جهت موافق تر بران حکم کند چه اکر بر چیز اهیت بیرید رنک نیکند چه طالع بود چه زایل
و چه انکه خداوندش مشرقی بود و چه خداوندش مغربی و چه خداوندش محترق در این همه باید
نکرستن و ممارسات هر یک معلوم کردن تا خطا کم افتد و بصواب مقارنت نزدیکتر بود مثال
و در روضة المنجمین مثالی کفته بود در اینجا ایراد کردیم مثال طالعی کرفتیم جوزا امد و خداوند
عطارد و خداوند ساعات هم عطارد و زهره با او و مریخ با هر دو نظر داشت کفتیم که
طالع برج ذوجسدین است باید که دو چیز بود چون خداوندش عطارد بازهره و اف
کند که برنک اسمانکون بود و در وسعیک بود و بزینت و بانیکوی و طبو بکار دارند و
از بهر نظر مریخ تیزی بود و سرخی زند پس در این نکاه کردیم تا کدام دو چیز است
که برنک اسمان بود و سفیدی و سرخی در وی مرکب و نیز از بهر انکه بکار دارند کفتیم
بر است که بسیم و زر کرده اند و کلیه در این باب قمر است نظام صاحب طالع و قابل
تدبیر صاحب طالع چنانکه یاد کردیم و استخراج ضمیر بدین سبب کوییم اکر منجم در طالع
چیزی یکی از این عشر دلیل نیاید یعنی اکر قمر بخداوند طالع یا بخداوند ساعات و قابل تدبیر
پیوند و چیزی کرده است و اکر نظر قمر با انچ کفتیم نیاید خصوصا که خانه در اوتاد
باشند نشاید از ان سخن کفتن و امتحان منجم کستن و ممکن است که چیزی ان
حال و جوهر خویش کشته که هیچ با اصل خویش نماند و اکر یکی از این سه دلیل یابد
باید که حال جوهر چیز از مبتز نکرد پس اکر قمر از طالع و صاحب وی پس در رابع و نما
وی پس از قابل تدبیر هر یک بدان سبب که دلیل جوهر چیز است نکست یا چوب یا سیم
و زر یا مشک ان و اکر یکی از این کواکب طالع ناظر باشد چیز از جنس جوهر طالع باشد مانند
و اکر نباشد از جنس جوهر قابل تدبیر وی بود و اکر قابل تدبیر نیز ندارد از جنس
جوهر بیت بود و بطلان چیز بطلیموس کوید بودن چیز از صاحب طالع باید جست همچنین زحل
که ستاره واهن کر و امثال ان باشد حکماء هند کویند بنکر بصاحب طالع که در حد کدام
کوکب است انچیز که چیز کرده است بر بودن ان کوکب است هر که کوید بنکر که شهادت کدام

بیشتر است انچیز بر بودن ان کوکب باشد ابو ریحان کوید بنکر خداوند طالع که بکدام کوکب
متصل است انچیز بودن ان کوکب دارد و صاحب کفایت التعلیم در روضة المنجمین کوید جفت
از صاحب ساعت باید جست اکر برسد که طاق بود یا جفت بشمر از درجه طالع تا اخر
که خداوند در ان درجه باشد اکر درجات تاق باشد طاق بود و اکر جفت باشد
جفت بود و قیمت چیز بنکر خداوند طالع اکر در اوتاد بود با قیمت باشد و اکر در زایل
او تاد باشد بی قیمت بود و اکر از اینها که کفتیم در شرف بود امکان بها بود و اکر طالع
نحس بود خداوندش نوتی دارد انچیز بی قیمت باشد و بی طعم بود و اکر خانه سعد بود و
خداوندش سعود باشد انچیز قیمت تام باشد بوی چیز چون خداوند طالع ساقط
بود و نیرین و سعدان بدو نظر نکنند دوار اسی یا ذنب یا مخان دلیل کند بر چیزی که
بوی کنده داشته باشد پس هر چه از این کمتر بود حکم بران کند عدد چیز ابو ریحان کوید
اکر قمر و عطارد در برج ابی بود ان جنس بعدد بسیار بود و اکر از درجه قمر و عطارد یکی در
چون جفت بود انچیز از یکی فزون نیست مرکب باشد چیزی بیش و اکر فرد بود یکچیز است
و اکر جفت بود در خانها منقلب دلیل کند که از ده افزون نیست پس اکر برج ثابت باشد
در ازا باشد و اکر برج منقلب باشد کرد بود و اکر در برج اتشی بود انچیز برنک زرد بود و
تلخ و اکر در برج بادی باشد برنک سرخ بود و منقش و بعضی کفته اند صاحب سهم الساعات
دلیل شکل چیز است جایکاه چیز نکاه کن تا دلیل اندر کدام برج بود اکر منقلب بود
دلیل کند که در میان جامه بود و چیزی که ثبات ندارد و ان مبین ماند و ثابت در جایکاه
که زجاج نکرد و در زیر زمین باشد و ذوجسدین در سوراخی یا مزابی باشد نوکهن
بنکر با ماه که از ماه تا هفت روز کذشته بود ان چیز نو بود و از هفت تا چهارده میانه بود و از
چهارده تا اخر انچیز کهنه بود و دیکر نکاه کن در دلیل در مسئله چون الراس متصل ستاره
نهاری شرقی مستقیم دور از احتراق و رجعت چیزی بود با چیزی حظ و اکر بخلاف این باشد کهن
بود و بودن قمر در برج عقرب یا بسنبله اندر عقرب چیزی مجوف بود بودن قمر در برج
کرم و خشک مجوف نبود بلکه مصمت بود قمر اندر تاسع یا ثالث یا انکه خداوند طالع در

دانسته مع

باشد و خشند

بود یا راجع و ساقط سبب بود باز اول از طالع اولاد طالع برکت قمر دلیل بود بر عمر کذشته بود
و پیوستن بر با فی عمر حال خداوند اوست دلیل است بر عمر سایل اکر سایل از ابتدا کار بپرسد
بطالع و صناوی قمر و سهم السعادة نکاه کن هر کدام را که قوت بیشتر باشد وی دلیل
است و بجا چهارم و بخداوندش و خداوند سهم السعادة و خداوند خانه ماه هر کدام
که حظ بیشتر داشته باشد دلیل عاقبت کار باشد اکر بوقت ابتداء کار دلیل در وتد
و دلیل عاقبت در زایل بود اغاز کار نیک بود و ابتدا کار بد بود و اکر قمر در برج منقلب
بود کار مرا که مشغول شود و کارها را سکند و اکر برج ثابت باشد اغاز کار وی قوی باشد
و اکر در برج ذوجسدین باشد ان کار دو سر دارد اغاز کند و از ان کار بکار دیکر نقل کند
و اکر قمر با دلیل ابتداء بسعد متصل باشد اغاز کار بستاده بود و اکر از عمر سوال کند
اکر قمر از نحس باز کردد و بسعد پیوندد که عمر کذشته بر سختی و محنت کذرانیده باشد
و باقی بر سعادت و اقبال و اکر حال قمر بر عکس بود حکم بر عکس باشد و اکر سعد بسعد
پیوندد همه بد و نیک و اکر نحس بنحس پیوندد بر خلاف این اکر خداوند طالع تحت الشعاع
یا محترق و قمر منحوس باشد یا در هفتم یا نحس ناظر باشند بطالع بد باشد و اکر بپرسد
خداوند حال چکونه بود بنکر بدلیل اکر دلیل در طالع باشد یا در خانه خویش و راجع
و محترق باشد و خداوند ساعت سعد باشد دلیل بود که خداوند مسئله نیکو
حال است و با مال و فراخ دست و از ان غم که دارد فرج خواهد یافت و اکر از سعد
منصرف باشد و بنحس متصل کردد دلیل است که خداوند مسئله را حال نیکو است ولیکن
غم پیش خواهد امد و اکر نحس که دلیل بد و پیوسته باشد خواهد پیوستن و در دوم
باشد از سبب مال باشد و اکر در سیم بود اهل غم بسبب برادران یا دوستان
یا خویشان باشد و بر این قیاس در باقی خانها حکم باید کرد چنانکه اکر نحس در نهم
باشد و دلیل بد و متصل شود غم سایل از سبب کار بود یا از سبب سلطان و اکر دلیل
بلا افتاده پیوست از مقابله و مقارنه دلیل بود کران غم بسبب طالع است و اکر دلیل اندر برج شر

یا دلیل کند که سایل صاحب جاه و شرف است و اکر دلیل در برج شرف راجع یا محترق
یا ساقط باشد در طالع دلیل کند که خداوند مسئله سلطان بوده باشد معزول شده و
مال از دست رفته و اکر دلیل در برج شرف در بناید دلیل کند که سایل بجاه و حرمت خواهد
رسید و اکر در برج غریب بود و ساقط الطالع دلیل کند که سایل در ان شهر غریب است مرد بی جاه
و قدر نباشد و اکر در برج غریب باشد ولیکن در وتد باشد دلیل کند که در ان شهر غریب
بود ولیکن نزدیک مردمان با قدر و جاه و معروف باشد و اکر دلیل اندر وتد باشد و
خداوند خانه دلیل بدو ناظر بود دلیل کند که خداوند مسئله معروف بود و ستوده و اکر دلیل
اندر وتد باشد اما خداوند خانه اش ناظر نباشد بود دلیل کند که خداوند مسئله معروف باشد
اما نزد مردمان ستوده نباشد و اکر دلیل اندر وتد بود ولیکن وتد هبوط دلیل باشد و
خانه دلیل بدلیل ناظر نباشد دلیل کند که سایل خسیس و بد اصل باشد و اکر در وتد نباشد
و در هبوط در برج ششم دلیل کند که سایل بنده باشد یا بنده زاده و اکر دلیل در دوازدهم
در هبوط باشد دلیل کند که سایل از جنس مستمند است و اکر دلیل در هبوط باشد و ساقط
در طالع و صاحب خانه دلیل بدلیل ناظر نباشد دلیل کند سایل بی حسب و نسب و معروف
نباشد و بد حال بود و اکر با این همه حال که یاد کردیم بسعد ناظر باشد دلیل کند که سایل
روزی از دست رفته بود یا بد روز بروز و اکر نحس ناظر بود دلیل کند که سایل بد حال بود
بد شوار روزی ورزند و بدست اید در ویش بود و اکر دلیل بکوکبی متصل بود
ان کوکب در احتراق باشد و در برج ششم باشد دلیل کند که فرزند سایل بیمار بود و غم سایل
از ان رهکذر است و اکر ان کوکب که دلیل بوی متصل است در برج هفتم محترق بود و
یا صاحب هفتم باشد دلیل کند که سایل در بیماری زن غمکین است و اکر ان کوکب که دلیل
بوی متصل است در دوم محترق باشد دلیل کند غم از زیان مال است اکر سایل سوال کند
که مرا چند سال عمر باقی مانده بنکر بخداوند طالع و ماه هر کدام که در وتد باشد انکوکب دلیل
کویند و اکر هر دو ساقط باشند پس دلیل طالع درست کن بنا بر طریقی که بار ها کفتیم که سال
طالع را دلیل باشد و بنکر که درجه دلیل تا درجه طالع پس اکر دلیل در برج ثابت باشد
و ان برج وتد باشد یا مایل و تا هر درجه را سالی حکم کند و اکر در برج ذوجسدین بود
در هر درجه را ماهی حکم کنند و اکر دلیل در برج منقلب باشد هر درجه را روزی حکم کند

طالع

وازاین میان چون شمارد بدین درجه نحس رسد یعنی بقطع برسد صاحب ... بیمار شود
واکر سعدی بدو ناظر نباشد بر هلاک بود واکر سعدی در وتد بود یا مایل الوتد واز
نحس یا شمس وماه مسعود بود دلیل بود براینکه عمر سایل ومولود واکر نحس باز بود تا تحت
الشعاع بود یا در هبوط بود وماه منحوس بود دلیل کند که سایل را عمر اندک ... باشد
انکاه از درجه دلیل حساب کن تا درجه نحس وهر درجه را سالی حکم کن چون اکر ضعیف باشد
یا در برج منقلب بود وماه منحوس باشد یا ساقط باشد از الطالع هر درجه را روزی
حکم کن اکر سایل سوال کند که مرا چند سال از عمر کذشته بنکر که دلیل از کدام
کوکب منصرف است حساب کن از درجه کوکب منصرف تا درجه دلیل هر درجه سالی
از ان حکم کن واکر بر این درست نکردد بنکر بدان کوکب منصرف که در کدام برج
اکر در وتد طالع باشد سالهای وسطی ان کوکب حکم کن که از عمر سایل کذشته
واکر زایل وتد باشد حکم بران کن که سالهای وسطی صغری کواکب از عمر مولود کذشته
واکر باین درست نکردد بنکر تا دلیل که اندران برج که هست چند درجه رفته
هر درجه را سالی حکم کند اکر کسی سوال کند که مرا عمر چند خواهد بود اکر دلیل ضعیف
یا منحوس و ... دلیل کند بر کوتاهی عمر سایل و نحوست ان بود که صاحب هشتم بر دلیل
ناظر بود ومثال که صاحب در طالع مسئله خود اورده بود ما مجرا نیم ایراد کردیم
مثال طالع سنبله در طالع یافتیم ومریخ در وتد راجع ومثلا طالع عطارد ومنصرف از زحل
مریخ و در وتد با احتراق وماه ساقط وخداوند طالع نیکوست بدین جا احتراق
پس خداوند عمر اندک مانده باشد وچون مشتری طالع ناظر است وبخداوند طالع
ناظر بی کو بیم در این احتراق بیمار کردد و غیره از انکه درجه صاحب طالع تا درجه
افتاب شش درجه است شش ماه عمر خداوند مسئله مانده از بهر انکه در برج دوجسدین
است واکر احتراق در برج ثابت میشد میکفتیم شش ... بکیر بودی واز ما
سایل احوال خود پرسید طالع کرفتیم بدین صورت ... درجه طالع خواستیم
وچون عطارد بیج شهادت خوانه وچهار شهادت مشرف ویکی شهادت وجه داشت و
چون در خانه خود است ... بیست شهادت شد ومریخ سه شهادت داشت

شریک او و شرف ... پس دلیل در این صورت عطارد باشد پس نظر کردیم که ایا سایل در این
شهر غریب است یا نه چون دلیل در خانه خود است دانستیم که غریب نیست و در مکان
خود است واحوال کذشته عمر او نیکی بود وچون قمر متصل بعطارد داشت و
عطارد وصاحب طالع دلیلست که باقی ... عمر
او ... است وچون زحل در طالعست وراجع
تعطیل کند در کارها وکاه او زیان بیند
از بیع وشرا ودر سفر مشقت وخواری کشد
وبیماری بیش اید بواسطه انکه صاحب ششم
است ودر طالع است وبیماری او از سردی
وخشکی باشد وبیماری بطویل انجامد
باب دویم در دلیل ... بیست دویم اکر
سایل سوال کند از مال اکر قمر متصل باشد
بسعدی وساعد بود وزاید و ناظر بود بطالع
مال یابد ودلیل دولت باشد واکر منحوس بود باشد واول قوة کرفتن باشد
دلیل کند که روز بروز دولت سایل قوة کیرد وان کوکب که دلیل مال یافتن است
مثل سهم السعادة وقمر اکر در طالع بود بجهد خویش مال یابد واکر در دویم بود
از کسب مال یابد واکر در سیم بود از برادران وسفر نزدیک مال یابد وهمچنین
تا دوازده خوانه واکر صاحب دلیل کبری شاید که خاتم مستولی باشد بر طالع چنانکه
بنکری که از کدام خانه است مال از انجا یابد وپیوسته دلیل نیز بکواکب همچنین
نکاه باید کرد چه اکر بمشتری پیوندد واز زنان وخادمان وکودکان زر یابد و
باید که از قمر سهم السعادة غافل نشود که ایشان را در دو دیدنی وتوانکری
شهادت تمام هست چون اکر سهم السعادة متصل باشد بشمس ومشتری واز
نحسان شمس ومشتری ساقط باشند یا بعضی از اینها در شرف باشند ومسعود سهم
السعادة در وتد باشد دلیل است بر بقای دولت وجمع مال بسیار از وی بهر زند
وی رسد ابو معشر کوید که صاحب دویم یا صاحب سهم السعادة ساعد باشد
در ستمال مال بسیار جمع کند از خداوند ان دولت ولیکن با خود نتواند کرد شود
ماشاء الله مصرف کوید اکر خداوند دویم در طالع باشد و نیک حال ومال بسیار

جایز کرد کند بمریخ واکر خداوند طالع در دویم بود مال بمریخ وتعب بدست اورد واکر سعدی
در برج دویم بود یا صاحب وی بسعدی ناظر باشد بدوستی دلیل کند بر یافتن مال و
بهتر از ان بود که میان ایشان قبول بود پس اکر ان سعد ناظر که یاد کردیم ساعد باشد دلیل
کند که مال بسیار یابد و بدانکه برجهایی که سخاوت بود جوزا وسنبله ومیزان وعقرب و
حوت چون از این طالع بود یا صاحب طالع در این برجها باشد یا قمر یا کوکب ممتزج در این برجها
باشد دلیل است بر انکه اسراف کند و بخشنده بود اما برجها که توانکری دهد ثور است
وسنبله وجدی وبرجها که مال میدهد وباز ستاند جوزاست ومیزان ودلو اکر این
برجها ضعیف باشد ومنحوس دلیل است بر تنکی معاش ورفتن انچه بر دست باشد
واکر سعود باشد دلیل است بر توانکری وسعادت واما ان برج که مال دهد وباز نستاند
سرطان وعقرب وحوت اکر بپرسند که این مال حاصل شود عدد ... باشد بنکر بصاحب دویم
وعطارد هر کدام قوی تر باشند بقوة ذاتی یا عرضی وی دلیل عدد مال باشد پس اکر در
جایکاه بد بود یا در هبوط بود ... درم یا بیست عدد باشد یعنی عطیه صغری را در ده
ضرب کنند اکر در خانه خود بود اعداد را یعنی عطیه صغری را در هزار ضرب کنند و
همچنین است قیاس هر کوکبی که دلیل بود اکر در هبوط بود یا بد حال بود مال بعدد
عطیه صغری یا او بود اکر در مثلثه وشرف وخانه باشد بدین نوال است که مذکور
شد واکر دلیل راجع بود انچه بدهد نیمه ان کم کند واکر محترق بود هیچ نیابد واکر
بعد از شمس جها درجه بود ثلث ان کم کند وچون سعدان بعطارد ناظر باشند
زیاده کند در مال و نظر نحسان کم کند چون اینها معلوم شد اکر بپرسند که این مال
انچه رهکذر حاصل اید اکر ان سعدی که صاحب طالع بوی ناظر است اکر در طالع است
یا در دویم بود از رنج دست خویش فراز ارد پس اکر ان برج اتشی بود مال از کار اتش یابد
ان برج که سعد اندر ویست بادی باشد دلیل کند که ... مال از تجارت یابد
وباقی بر این قیاس میکن واکر در برج دویم سعدی باشد و بنی ناظر باشد از جای
سعدی بنکر بخداوند طالع اکر ناظر بود بسهم السعادة یا بماه یا بخداوند سهم السعادة
یا بمشتری دلیل کند که مال یابد واینحال بدان وجه یابد که سهم اندران بود یا مشتری یا خرید
وفروخت اکر سوال کند که جنسی که میفروشیم روایی دارد یا کسادی اکر قمر زایل النور

حبدیم

ان مال

والعود وزن
ولحا باشد وفوق الارض دلیل کند که روایی کاراست واکر حال قمر بخلاف است انهم بخلاف
اینست دلیل کسادی وارزانی دیکری فرستادن مال بتجارة از بهر تجارة دلیل از عطارد
بیرون باید اورد از قوة ذاتی وعرضی وحال جایکاه او وقمر و همچنین چون ساعد بود در شهادت
وزاید بود در نور وعدد پس اکر مال بجای فرستد بجهت تجارت وزیادتی طمع دارد
نظر کن بعطارد وقمر ودرجه خانه دویم ودر خانه یازدهم اکر قمر بعطارد متصل بود و
از عیبها پاک بود ومریخ از ایشان ساقط بود وزهره بنظر ناظر بود یا بدرجه خانه یازدهم
دلیل است بزیادتی وبسیاری مال وسود تجارت واکر قمر بصاحب بیت المال متصل بود
واز نحوس بری باشد همین حکم دارد واکر خلاف این باشد دلیل زیان ونقصان باشد
واکر بپرسند که بیع واقع شود یا نه اکر صاحب طالع وصاحب هفتم بهم متصل باشد دلیل بیع است
واکر قمر در برج مستقیم الطلوع است زاید در نور وعدد وسعدان بوی ناظر باشند
هر چیزی که بکو خرید شود زیاده از بهای وی سود کند اکر بپرسند که این جنس نکاه دارد
یا بفروشم اکر صاحب طالع وقمر قوی ونیک حال باشند بسعد متصل باشند متاع نکاه
نکاه باید داشت ودر غیر این حال باید فروخت اکر بپرسند که این متاع بسود فروخته شود
یا بزیان بنکر بصاحب طالع وصاحب دویم وقمر هر کدام که قوت او بیشتر است وی دلیل است
پس اکر دلیل از ساقط میل وتد کند یا بکوکبی متصل شود که در وتد بود یا در شرف وی یا
دلیل است که بسود فروخته شود واکر در مایل وتد باشد میانه بود در سود وزیان
واکر دلیل در وتد یا در مایل وتد باشد و ساقط شود یا بکوکبی متصل شود که ساقط شود
از زیان فروخته شود مسئله اکر بپرسند که زیان ... از چه سبب واز چه جای باشد بنکر بدانکه کوکب که
دلیل که فتن مال است یعنی خداوند دویم از کدام برج نحس بدو پیوندد یعنی از کدام خانه
نحس جاهد ش زیان مال سایل از ان برج باشد که نحس در وی ... پس اکر نحس ... طالع بود یا
خداوند طالع باشد دلیل کند که زیان مال سایل از کاهلی باشد واکر این نحس در دویم باشد
سایل مال خود بدست خود تلف کند واکر در سیم بود از برادران وخویشان وسفر نزدیک

بتباه شود واکر نحس در چهارم باشد یا خداوند چهارم بود زیان مال از سبب پدر و مادر شود
وهم برین قیاس حکم کن مسئله اکر خواهد که مال باسانی بدست آید یا بدشواری
اکر صاحب طالع متصل بود بدلیل مال باسانی فرا اید واکر دلیل مال در وتد باشد و شرقی
وساعد بود در مراعی خود دلیل کند که سایل را مال بسیار فراز اید واکر دلیل مال در زایل
وتد بود یا مغربی یا باشد دلیل بود بر اندک مال وکاه باشد که دلیل مال معتول باشد
چون برین حال باشد دلیل کند که سایل روزی بحیله وجد حاصل کند وچون بدلیل
مال ناظر باشد بنظر عداوت که دلیل است بر تنکی معاش سایل بر سیار مسئله
اکر کسی سوال کند که مرا از مال سلطان روزی بود یا نه بنکر بخداوند طالع و بخداوند
وسط السما اکر یکی بدیکر اتصال معتول داشته باشند سایل از سلطان مال یابد از نصیب
مالی یابد واکر دلیل طالع یا خداوند وسط السما اتصال نباشد بنکر بکوکبی که اتصال
را نقل کند یا جمع دلیل کند که مال یابد از سلطان پس اکر این نیز نباشد بنکر اکر دلیل
طالع وافتاب متصل دارند دلیل روزی مال یابد از سلطان واکر غیر این باشد که منع کوکبی شد
مال از سلطان نیابد مسئله بدانکه قمر تعدان راس تا نود درجه شمالی صاعد زایل بود وان
نود درجه تا ذنب شمالی هابط ناقص بود از ذنب تا نود درجه جنوبی هابط زایل بود واز نود
درجه تا راس جنوبی صاعد ناقص بود مسئله چون کفتم از بهتری که هر کوکبی که دلیل مال بود
عطا عطیه صغری خود مال دهد بلکه منکی تر باشد میکویم عطیه صغری مشتری ١٢ سال
وعطیه صغری مریخ ١٥ وعطیه صغری زهره ٨ سال وعطیه صغری عطارد ٢ سال و
در هر باب مثالی چند از انجه از کتابهای دیکر استنباط شده ایراد کرده بود در این نیز کفته شود
مثال در روز سه شنبه پیش کشیر رمضان المبارک سال کسی که یکی از اعزان
که مالی بدست من امید یابد ارتفاع کرفته شد سیزده درجه عقرب ودران هنکام شمس از حوت
بود به درجه بر مقنطره ارتفاع و وقت کذاشتیم و از روی اسطرلاب راس چهارم طالع بدین موجب
وچون خداوند دوم در طالع است در برج عقرب وراجع دلیل است که مال یابد چون میانه

مریخ ومشتری که صاحب طالع و ٢ است نظر تمام دوستی است از امر نفع تمام یابد بعد از ان
نکاه کردیم که چند عدد یابد کوییم که از حیثیت نیز از قدر مکان خود عطارد دقیقت ودر خانه
خود است عطیه صغری عطارد در هزار ضرب کردیم
بیست هزار شد حکم کردیم که در این سال دویست
تومان که بیست هزار دینار تبریزی ظاهر یافت
در اولاد بیت بیت سیم اکر از حال برادر پرسند
نکاه بر برج سیم وصاحب وصاحب مثلثه بیت
سیم واتصالات ان بنیکو بکنیم و بودن کوکب سعد در سیم از طالع یا صاحب اکر کفتیم سعد صعود
باشند و با یکدیکر نظر دوستی داشته باشند دلیل کند بر صلاح حال برادران و موافقت با
یکدیکر واکر نحس باشند یا منحوس یا نحس در سیم باشد دلیل کند بر فساد و ناخوشی میان ایشان
واکر برج سیم ذو جسدین باشد ودر وی چند کوکب باشد دلیل که برادران از یک پدر و
ومادر نباشند وهر کوکبی که باول برج باشد دلیل بر زودتر و بزرکتر باشد پس اکر پرسند
که برادر مرا حال چیست بنکر اکر در سیم سعدی باشد حال برادر نیکو بود وسلامت بود واکر
نحسی بود باشد زیان زده واکر در سیم کوکبی نبود اکر صاحب سیم در حال تدبیر بود و مستقیم
المسیر ومحترق وراجع وتحت الشعاع ودر هبوط نبود حال برادر نیکو بود واکر صاحب
سیم در اوتاد شرقی باشد ومقبول خداوند حالت باشد ونیکو بود در میان مردم و
اکر نیکو بود یا سعدی بخداوند سیم در شرف بود برادر سایل را جاه و مملکت زیاده شود
واکر صاحب سیم در پنج یا در ده یا در یازده باشد دلیل کند که برادر او در سفر بود پس اکر در راه
راجع یا محترق یا نحسی متصل نباشد برادر بسبب دشمنان زده باشد یا در زندان مسئله
اکر پرسند از برادر دور خواهد امید براید یا نه بنکر بدلیل طالع و صاحب برج سیم اکر اتصال
یا جمع النور نظر داشته باشد دلیل کند که امیدش بر اید واکر جز این بود بر نیاید یکی بنکر
اکر صاحب سیم ناظر باشد بتثلیث یا بتسدیس امکان محبت بود پس اکر صاحب خانه سیم و یازدهم
اکر مؤنث بود از خاهران فواید یابد وامیدش حاصل کرد واکر مذکر بود از برادران

با نقل اثر

فایده یابد مسئله اکر پرسند که برادر با من دوست است یا نه بنکر بخداوند طالع وقمر اکر
یکی از این دو بصاحب سیم متصل باشد بنظر دوستی میان سایل و برادر دوستی و موافقت
دارد واکر بنظر دشمنی متصل بود دوستی نباشد اکر صاحب طالع را یا صاحب سیم اتصال نباشد
واکر صاحب سیم بطالع ناظر باشد نظر دوستی دلیل کند که برادر سایل را دوست دارد
واکر بتربیع یا مقابله بطالع نکرد برادر سایل بوی دشمن باشد دیکر بنکر بصاحب سیم
اکر کوکب نحس باشد یا در برج دویم سایل را از برادر مضرت رسد واز برادر عیال وی
کرد واکر خداوند برج سیم سعد باشد یا در دویم محترق نباشد سایل را از برادر منفعت
رسد چنانکه مؤلف حال برادر خود دید بجهت دوستی ونفع ارتفاع کرفته شد وطالع
معلوم شد صورت طالع این بود چون سیم برج دو جسدین بود معلوم شد که برادر الی ابن
وصاحب سیم چون سعد است در دویم اما راجع است اکر منفعت نیز رسد مضرت نیز
هم رساند وچون صاحب طالع وقمر هیچ کدام بصاحب سیم متصل نیست وصاحب سیم
بطالع ناظر نیست نه دوستی داشته باشد
برادر سایل با سایل ونه دشمنی وچون
ارباب مثلثه دویم وسیم بنظر نیم دوستی
که تسدیس باشد بیرحیت ناظرند شود
وهر دو راجعند دوستی که برادر سایل
با سایل کند از روی حیله ومکر باشد
وچون زحل در دوازدهم این طالع است
مضرت بحال دشمنان سایل بسیار رسد مراجعت تمام شود کلام پس اکر نظر دوستی باشد
منفعت باسانی رسد واکر نظر دشمنی از تربیع باشد بدشواری رسد واکر مقابله باشد
اما قبول باشد میان ایشان فایده بود از برادر ولیکن بدادوری وجنک بسیار رسد مسئله
اکر پرسند که بجایی رفته است ایا خبر یابد یا نیابد اکر دلیل و برا اتصال وانصراف بود
نظر کنیم بدلیل در این برج که بهند قوت دارد ودر این برج دیکر هم قوت خواهد داشت کو بیکم

دور از بچه برادر

مکر جمع
سایل را پیر بود بر برج برادر بر سد بخوبی واکر اتصال نبود بنکر بخداوند برج طالع یا بخداوند برج
سیم وغیره واکر با خود برج بود بوی وبیرجی نقل خواهد کرد اکر در ان برج که هست قوی
حال است در برج دیکر ضعیف بهتر از نقل است اکر دلیل باول برج باشد کی بدین
برج کرا ورا نقل افتاده قوی باشد سایل را جای نکاه داشتن بهتر بود پس اکر
دلیل کند که خداوند طالع باشد یا قمر یا خداوند ساعت یا خداوند سیم باشد
اکر در وتد باشد دلیل اید پس اکر نحسی باز کشته باشد وبمعکی متصل باشد
سایل را نقل کردن بهتر بود واکر از سعد باز کشته باشد وبنحس متصل باشد
باشد سایل را بودن انجا بهتر بود از نقل مسئله اکر پرسند از نصیحت بوسط السما
طالع نظر کند اکر سعدی در وی بود یا خداوند عاشر اتصال بسعدان دارد نصیحت
دوست است و با مراد بود واکر بخلاف ان باشد دروغ کوید وناصح طلب فساد
وزیان میکند مسئله فی الصدق الخبر وکذبه اکر قمر وصاحب طالع در طالع بود واز نحس
دور باشد ویکی از این دو کوکب بکوکبی که در زایل الوتد باشد متصل نبود ان خبر حق
بود واکر قمر یا صاحب طالع از وتد بکوکب ساقط مشتمل باشد وغیر مقبول بود ان
خبر دروغ است اکر پرسند که خبری امد حق است یا باطل بنکر بدلیل طالع وقمر
کدام را سعادت بیشتر بود وان نحسانی پاک باشد ویکی کوکب ساقط متصل باشد و
در وتد باشد از ان خبر خبری بود ولیکن تمام نشود وبعضی راست وبعضی دروغ باشد
ابو معشر کوید دلیل خبرها چهار است اول قمر دویم درجه طالع سیم صاحب طالع
چهارم سهم الاخبار واین چنین بود که بروز از عطارد کیرتا قمر واز طالع بیفکنند سهم
از خداوند هفتم کیر تا خداوند قمر واز درجه طالع بیفکنند وتشبه مخالف هر کدام از
انها که قوی تر باشد دلیل خبر انجا است وبباید دانست که زحل صادق است
ومریخ کاذب ومشتری صادق است وزهره کاذب وشمس وقمر صادقند وعطارد دروغ

کواکب کی بود و بعضی اوبار در اصل کاذب نهاده اند پس اگر دلیل خبر منصرف باشد از کواکب راجع
یا از کواکب که در برج معوج الطلوع بود یا در برج منقلب یا زایل و ساقط باشد
خاصه که نحس باشد خبر دروغ بود اتصال قمر بنگر تا بکدام ستاره است اگر دور بود
از احتراق و رجعت و خبر نحسان خبر حق بود و درست و اگر خلاف این باشد باطل بود
و اگر خداوند طالع بحد التقاع بود آن خبر پنهان ماند و بر هم کس ظاهر نشود اگر خداوند
طالع و قمر در برج های معوج الطلوع بود دلیل بود که خبر دروغ است دیگر در ساعت وقت
مسئله نگاه کن اگر بعد برج های زایل بود مثل سیم و ششم و نهم و دوازدهم خبر راست است
و اگر خداوند ساعت در برج سعد بود خبر راست بود و اگر در برج ثابت یا ذوجسدین
بود و ماه بسعدین پیوندد و آن سعد ناظر بطالع خبر راست بود و اگر در برج نحس
بود خبر دروغ بود اگر طالع برج منقلب باشد یا خالی السیر باشد یا منحوس یا ماه یا صاحب
طالع منحوس بود یا راجع خبر دروغ بود و اگر ماه بنحس پیوندد و آن نحس خداوند خانه ماه بود
خبر دروغ بود و اگر ماه بسعدی پیوندد و آن سعد راجع یا ساقط بود از طالع یا در هبوط
بود خبر دروغ بود و اگر طالع برج معوج الطلوع بود ماه در برج معوج الطلوع بود خبر دروغ
مسئله فی صدق الخبر در دستور معوی از منصور ابن طلحه نقل است که بعد از استماع خبر نظر کن
بطالع و قمر پس اگر قمر متصل بکوکبی باشد که در طالع باشد یا و تدی از اوتاد خبر درست
بود پس اگر متصل بکوکبی باشد در سابع خبر ظاهر شود
و اگر قمر منصل بکوکبی باشد در غیر اینموضع خبر دروغ
است و در این باب مثالی گوییم مثال خبر رسید که شخصی
ثلاثی حکومت ... حاکم از نسبت سؤال کرد که خبر این
صحیح است یا نه ... حکومت بکو دهد یا نه ارتفاع کرفتیم
و طالع بدین طریق و چون عطارد راجع بود و

[horoscope chart]

و قمر بر حسب متصل بزحل و مریخ منفصل بر بیخ کفتیم این حرف دروغ است و بد بیکرد الابلد
شواهد که این ادات باعث انقلاب ... است کفتم خبر دروغ است و این چنان بود که
که کرده بودیم مسئله خبر مریض غایب صحیح است یا نه اگر بیرسند از خبر مریض غایب بنگر خداوند
طالع اگر ساقط بود از طالع و منحوس بود خبر بیماری درست است یا زیانی رسیده بود
که بدان سبب بیمار بود و اگر خداوند طالع محترق بود و ماه در ششم بود منحوس یا
پیوسته باشد بخداوند هشتم خبر مرگ درست باشد مسئله اما در معرفت خبر یا نامه که کی
خواهد آمد بنگر وقت که عطارد از دلیل غایب منصرف شود و بدلیل طالع متصل شود نامه
و خبر آید و اگر عطارد منصرف شود و بطالع متصل شود نامه آید و خبر و هر وقتی که عطارد
بدرجه طالع رسد خبر و نامه آید و هر وقتی که عطارد ببیند و بطالع ناظر شود نامه آید و
الله اعلم مسئله فی الشرکه چون کسی بپرسد که شرکت و انبازی کنم یا نه طالع دلیل سایل
و صاحب طالع و قمر و کوکبی که قمر از وی منصرف شده باشد و برج هفتم و صاحب وی و کوکبی
که قمر در وی متصل شود دلیل مال و تجارت و سود ... و ماجرایی که میان ایشان بود در
برج چهارم و صاحبش دلیل عاقبت کار انبازی اگر طالع برج منقلب باشد و ماه در برج
منقلب باشد انبازی پایدار نبود پس اگر خداوند طالع بطالع با خداوند ماه بماه ناظر
باشد و از نظر دوستی جدا شدن باخوشنودی بود و جنگ و داوری نباشد
و اگر ناظر نباشد جدا شدن ایشان بجنگ و داوری باشد و اگر خداوند طالع
بطالع یا خداوند خانه ماه بماه از تربیع یا مقابله نگرد یا نحست و داوری از هم جدا
شوند و اگر برج ماه یا برج طالع ذوجسدین باشد در انبازی ایشان سود
بسیار نباشد مگر آنکه ماه منحوس باشد یا در وسط السماء کوکب نحس باشد دلیل
کند که زیان باشد و اگر ماه در برج ثابت باشد و خداوند خانه ماه بماه ناظر باشد
آنگاه دلیل پایداری ایشان باشد و با مانت بود و اگر در طالع نحس بود یا خداوند

طالع راجع باشد خیانت و بدخویی از سایل بدید آید و اگر در هفتم نحس بود و
با خداوند هفتم راجع باشد جنگ و ناسازکاری و خیانت از انبازی باشد
و اگر در وسط السماء سعد باشد دلیل کند که ایشان سود کنند و اگر در
برج وسط السماء منقلب باشد در وی سعدی بود یا ناظر باشد ایشان را به
بود اما پایدار نبود و آن سعد مشتری باشد و ساعد سود بسیار بود و جاه و
منزلت بسیار بود و اگر زحل بود و آن سعد مشتری باشد اما هابط بود سود نبود اما نحس
مردمان با جاه و حرمت بود و از مال ایشان کسی را خبر نبود و کسی را فایده نبود و اگر
در وسط السماء کوکبی نباشد بنگر بخداوند وسط السماء اگر بوسط السماء ناظر بود و
مسعود دلیل کند که انبازی سود بسیار کند و اگر خداوند وسط السماء ناظر نباشد
در انبازی مال نبود پس نظر کن بماه دلیل سایل اگر کسی که ماه بوی متصل است و دلیل
سود و زیان ماه و خداوند خانه ماه دلیل عاقبت آن کار بود پس اگر ماه در خانه آفتاب بود
یا در وتد یا مایل الوتد یا زاید النور و الحساب دلیل کند که سود آن کار از انبازی بود و اگر
ماه منصرف بود از کوکبی و متصل بکوکبی و خداوند هفتم را نه بیند آن انبازی تمام نرود
اگر ماه زاید النور بود یعنی از بازده اول باشد و زاید در حساب او بود که در تقویم در جدول تقویم
در تعدیل ثالث نویسند که زاید و در تقویم قمر غلک مایل افزاید تا تقویم قمر بفلک ممثل حاصل
آید چون دلیل هر دو انباز شناختی بنگر بدلیل هر کدام که نحس بود ضمانت کنند بود
آنکه دلیلش سعد بود و امانت و آنکه دلیلش ساقط بود یا در هبوط آن انبازی خاین
باشد و آن انباز که دلیلش در وتد بود یا در شرف آن بزرگوارتر بود و آن انباز که دلیلش
مشرقی بود چالاکتر بود و آنکه دلیلش مغربی بود سست تر باشد و در این باب طالع که رسم
شد را بجای انکاشته چون ... صاحب طالع است و ساقط بود نظر کرده شد پس نظر کردیم ...
... ناظر است بنظر تثلیث این شرکت فی الجمله سود دارنده باشد چون در هفتم

... جای ایل بر حق ... آنکه
است دلیل است که خیانت و ناراستی در مال شریک از شریک باشد و انباز ...
و چون قمر در برج منقلب است دلیل است
که آن انبازی پایدار نماند و چون زهره
در وسط السماء است و صاحب وسط السماء
و کوکب سعد است دلیل است که سود بسیار از
شرکت بهم رسد و چون ماه زاید النور است در انبازی
سود باشد پس نظر کردیم ماه را از زحل منصرف یافتیم
و با آفتاب متصل از مقابله دلیل است که
نزاع در این شرکت باشد و دیگر ... در این شرکت
کفتیم مسئله ... الصید اگر صاحب هفتم بصاحب طالع متصل باشد صید بیابد و اگر
اتصال نبود صید بدشواری حاصل شود و اگر صاحب طالع مسعود بود صید بسیار یابد
و اگر منحوس بود کمتر یابد و اگر صاحب رابع منحوس باشد بسیار یابد اگر مسعود بود کمتر و در این باب
حیله مثال ... مثلی باب چهارم در دلایل ... مسئله
در ملک و عقار طالع و خداوندش دلیل خریدار بود و هفتم و خداوندش دلیل فروشنده و ...
و چهارم و خداوندش دلیل آن چیز که میفروشد و دهم بهای آن اگر خداوند ساعت با خداوند
طالع در برج هفتم بود خریدار حریص تر باشد در خریدن اگر صاحب طالع با خداوند هفتم متصل
بود و فروشنده حریص تر باشد اتصال خداوند طالع و هفتم بیکدیگر جمع و نقل نور این
دلیل بود بر تمام شدن بیع خاصه که با قبول بود و بنظر دوستی که با تمام شدن منفعت یابد
شود و خداوند چهارم چون نحس بود یا راجع یا در هبوط دلیل کند که آن عقار ...
و اگر ... عقار را صاحبش منحوس بود یعنی آن عقار بر آن باشد و اگر خداوند چهارم
سعد یا مسعود باشد یا خداوند طالع در هفتم باشد یا بصاحب هفتم متصل بود دلیل است
بر آنکه از این خریده شود و بیع با تمام رسد مسئله اگر بپرسند که این خانه که میخریم چگونه است

پس باید دانست که صاحب چهارم وکوکبی که درو است دلیل نیکی و بدی و نور و کهنگی
و مبارکی و نامبارکی خانه است و موضع قمر دلیل در خانه و موضع شمس دلیل ساحت و کشا
دکی و میان سرای و موضع زهره دلیل خرمی خانه و جایگاه عشرت و شادی و رباحین و طرب
و موضع عطارد دلیل دلیل محل ان دکیجه کیست خانه و موضع زحل دلیل ادب خانه و جایگاه
تاریک و کنده و موضع مشتری دلیل محل کاه و جایگاه عالی و دینی و جای نماز و موضع
مریخ دلیل مطبخ و جای رفتن و موضع راس دلیل زد بار و موضع ذنب همه راه **سئله** اگر پرسند که از خرید
این باغ یا این خانه یا زمین نفع یابم اگر صاحب دلیل را با دلیل سوال نظر مودت باشد و قبول منفعت یابد
و اگر نظر عداوت باشد و قبول منفعت یابد لیکن برنج و مشقت و اگر نظر مودت باشد و قبول
نبود کار بر سانی بر اید و لیکن منفعت ان بسیار نبود و اگر عداوت دارد و بود هیچ چیزی و منفعتی ازان
نبود **سئله** اگر پرسند که همسایگان دارد این عقار یا نه و اگر دارند صحبت یا نه پس بنگر بطالع که دلیل
همسایه است اگر سعدی در طالع باشد همسایگان ان عقار مردم بصلاح و خوب باشند و اگر نحسی در طالع
باشد همسایگان ان عقار دزد و خراب باشند و اگر در طالع سعد باشد و مستقیم همسایگان پایدار بود
اگر سعد راجع باشد ناپایدار باشند و اگر از کوکب نحسی مستقیم بود همسایه دزد باشد و اگر راجع بود
دزد ناپایدار بود و ازان مکان برود **سئله** اگر پرسند که ازین ضیاع درخت بود یا نه بنگر بوسط السماء اگر
کوکب سعد ران باشد دران ضیاع درخت ... بسیار بود اگر سعد مستقیم بود درخت پایدار بود
و اگر ان سعد مستقیم بود درختان پایدار دار بوند و روز بروز زیاده شوند و اگر ان سعد مغرب بود
اب درختان اندک و بی بر باشند و اگر ان سعد راجع باشد درختان بار ندارند و بر کنده شوند و اگر
در وسط السماء کوکب نحس باشد دران ضیاع درخت اندک باشند و اگر نحس راجع باشد درختان
بار دار باشند و اگر در وسط السماء ستاره نباشد بنگر اگر خداوند وسط السماء ناظر باشد بوسط
السماء دران ضیاع درخت بسیار بود و اگر خداوند وسط السماء مشرقی یا صاعد باشند درختان
بسیار و پر میوه باشند اگر نحس یا ساقط باشد اندک بار دار باشند و اگر خداوند وسط السماء

بوسط السماء ناظر نبود درین ضیاع درخت نبود **سئله** اگر پرسند که دران ضیاع نبات نیک در رخت
بسیار بود یا نه بنگر در هفتم اگر کوکب سعد بود نبات بسیار بود و اگر ان سعد مشرقی بود یا صاعد ان
نبات منفعت بسیار بود و اگر ان سعد مغرب یا راجع یا ناظر ان زمانی غله شود و اگر نحس بود از
سعد بنگر از ربیع یا مقابله یا مقارنه از نبات ملامت رسد پس اگر ان نحس زحل بود از افت ابر باران
یا باران ... و اگر مریخ بود افت ... یا از کرما بود و اگر در هفتم سعد و نحس بنگر
دران ضیاع نبات کم بود و غله محصول کم دهد پس اگر در هفتم کوکب نباشد بنگر خداوند برج هفتم اگر بهفتم
نگرد دران ضیاع نبات بود و اگر ننگرد ... زمین نبات نبود انگاه بنگر برج چهارم در سعد باشد یا بالای
باشد و اگر نحس باشد خراب باشد و اگر در رابع کوکبی نبود انگاه بنگر اگر صاحب رابع برابع ناظر باشد ان
ضیاع اباد ان باشد و الا خراب باشد **سئله** اگر پرسند که ضیاع هموار است یا نه و اب دارد و یکوه متصل
است یا نه بنگر اگر برج چهارم اتشی بود ضیاع بکوه متصل بود یا زمین پر سنگ و فراز و نشیب دارد
بود و اگر برج خاکی بود ان زمین هموار بود و نرم و خوش زراعت باشد و اگر برج چهارم بادی
بود ان ضیاع بر یک نوع بود و یکسان نباشد و اگر برج رابع ابی بود ان زمین ... اب ...
سئله اگر پرسند که این خانه بها و قیمتش بسیار است یا نه بنگر بالای کوکبی که در وسط السماء است
عطیه کبری او چند است بعدد هر سالی صد درم شمار بهای ضیاع اندر بود و اگر ان کوکب
که در وسط السماء است در شرف باشد بعدد سالی ... صغرا هر سالی ده درم ...
قیمتش همان باشد و اگر در مثلثه خود بوده باشد عدد هر سالی از سالهای صغری بیست درم ...
چندانکه شود قیمتش همان باشد و اگر ان کوکب که در وسط السماء است در هبوط یا راجع باشد بنگر
بخداوند وسط السماء از وی حکم کن بهم چنانکه کفتم بشرط انکه خداوند وسط السماء ناظر باشد
و اگر ناظر نبود بطالع سالهای صغری ان خانه کرد و هر سالی دوازده درم قیمت ان ضیاع باشد و این
باب نیز مثالی بکوییم **سوال** اگر سایلی بر هم ... فانی ... کار ... باشد و قیمتش ...

و حالات این باب که طالع وقت کرفتیم و زایچه طالع بر این وجه بود کفتیم که این خانه کوچک باشد و تاریک
با کلفت زیرا که کوچک و تاریک باشد از ان جهت که زحل در طالع است در برج شی و برج ابی باشد و جهت
انکه موضع زحل دلیل اوست و زحل دلیل در هبوط پس پرسیدند که خانه همسایه دارد یا نه کفتیم
همسایه دارد از ان جهت که طالع و کوکبی که درو است دلیل همسایه است و چون زحل کوکب نحس است کفتیم
همسایه در دزد و بیابان است و چون شی روز بود که زحل مستقیم بود کفتیم این همسایه پایدار
بود و ازان همسایه بیرون نرود و قیمتش کفتیم
یکصد و بیست و سه درم است از ان جهت که عطیه
کبری افتاب یکصد و بیست سال است شهر یا یکصد
کفتیم که جمله دوازده هزار دینار است پس چون ان
... درست بود کفت بنگر که این بیع بر اید یا نه
نظر ... کردیم عطارد بود در ... کفتیم ...
این خانه در سفر است و چون در برج ... است
راجع است کفتیم در این سفر بیرون رفت و میل دارد که شهر دیگر برود چرا که اگر در وی بجوزا میل رفت
میکفتیم میل وطن دارد و خانه خود و چون راجع است روی بجای دارد کفتیم از شهر غریب ...
غریب دیگر ... رفت و چون صاحب طالع با صاحب چهارم نظر مقابله دارد و صاحب چهارم
مشتری است و سعد راجع و صاحب طالع که عطارد است ... در راجع و نیز خداوند هفتم است ...
لیکن قبول نیست از ان جهت که هیچ کدام در حظوظ دیگر نیستند کفتیم احتمال دارد که این بیع شود ...
و کفتکوی دیگر ... کفته ... صورت بود و درین مقام ... **سئله**
اگر پرسند که این بیع بر اید یا نه اگر چه قاعده کلی از پیش کفتیم اما ظاهر تر سازیم بنگر خداوند طالع اگر
خداوند هفتم انقال ... این بیع بر اید خاصه که با قبول بود و اگر اتصال نبود بنگر اگر سعد رابع بود
و ماه با صاحب طالع را ابدا سعد اتصال داشته باشد این بیع بر اید و ان ضیاع بدست خداوند سئله

طالع حمل

افتد و ان بهتر باشد که میان ایشان قبول بود و اگر اندر برج رابع کوکبی نباشد اگر صاحب رابع برابع
ناظر بود و قمر با صاحب رابع اتصال بود این بیع بر اید **سئله** در اجاره طالع دلیل موجر باشد و هفتم
دلیل مستاجر و ماه دلیل اجاره و صاحبان هر یک دلیل این برج باشد پس بنگر سهم السعاده و صاحبش
اگر مقبول و مسعود بود و طالع ناظر دلیل منفعت است در اجاره کرفتن و دیگر چیزها چون احکام
مبایعه ضیاعت **سئله** در عاقبت کارها اگر پرسند که درین کار که منم عاقبت این چگونه بود بنگر اگر
در رابع کوکب سعد باشد و راجع و محترق و در هبوط نبود عاقبت کار بخیر و خوبی و سعادت باشد
و اگر در رابع سعد نبود و نحس بود اداری جنک بود و اگر در رابع هیچ کوکب نبود بنگر اگر صاحب
رابع برابع ناظر بود و منحوس نبود عاقبت کارش بخیر بود و اگر صاحب رابع بدو ناظر نباشد بنگر بران
برج که صاحب رابع در وی است اگر خداوند ان برج قوی حال باشد و ناظر بصاحب طالع یا صاحب رابع
عاقبت کارش خیر بود و کارش بهتر از اول بود و اگر خداوند طالع قوی حال بود و خداوند خانه ...
منعیف اول کارش بد بود و عاقبت میانه و اگر صاحب طالع ساقط بود و صاحب برج ... بنگر ...
و صاحب خانه قمر اگر هر دو سعد باشند اول کار خوب بود و عاقبتش بد بود و اگر ماه منحوس بود ...
و خداوند خانه ماه مسعود بود دلیل است در ... کار ... که اول کار بد بود و اخر ان خوب بود و درین باب ...
باید ... مثالی بکوییم **مثال** سایلی از عاقبت کار خود سوال کرد زایچه طالع کشیدیم بدین صورت نگاه کردیم
برابع کوکب نبود پس نظر کردیم بخداوند طالع در خانه خود است عاقبت کار خیر بود از ان جهت که خداوند
طالع قوی حالت و خداوند خانه اش ... خود است
دو ... است و دیکر الدلیل کفته شد و ... است ...
سئله اگر ... کسی در این کار که هستم پایدار باشد یا نه
صاحب طالع و ماه و خداوند خانه ... حاجت اگر ان ...
در برج ثابت باشد ... باشد ... بسیار ... و اگر دلیل
در برج منقلب باشد دلیل ناپایداری بود و زود ... از
حال بحال و شتاب زده ... بود ... کار و اگر دلیل در برج

دو جسدین بود و با بیت کا بیانش بود **مسئله** در حال پیدا نابرج چهارم و خداوندش شمس و زحل و شتری دار با برثلثات برج چهارم دلیل حال پیدا نا بود چه در زاد نیا باشند و قوی حال دلیل کنند بر سعادت در عفت و نظر آفتاب بعد از نیز حال پدر را نیک بود و بر بخانه نکر بلکه بعقده بحوزه ضعف در برج اوردو مریخ دلیل بود اسال پدر ان باشد و خداوندش دلیل مرایه پدر در جهت و چهارم **باب پنجم**

در دلیلها بیت پنجم اگر پرسند از معشوق و خواهند که بدانند که معشوق را بجانب او دارد یا نه بنگر بصاحب پنجم اگر او ناظر بود حکم کن که دل بتو دارد و اگر بر خلاف بود طمع باید بریدن و اگر در او تاد بود و راجع باشد در میان ایشان اندوه ملال واقع شود زود بصلاح آید و اگر در زایل بود هرگز بایشان [illegible] دیر او دیر رسند **مسئله** اگر مرد یا زن پرسد که مرا فرزند شود یا نه اگر صاحب طالع در پنجم بود متصل یا صاحب پنجم

با صاحب پنجم

و از نحس و احتراق بری باشد دلیلست که فرزند پیدا شود بعد از مدتی و اگر صاحب پنجم در طالع باشد و سعد بود دلیلست که بزودی فرزند بیاید و اگر شتری بود و او تاد باشد منحوس نبود و [illegible] دلیل فرزند بود زود و عزیز بود اگر وی باعزت باید و اگر منحوس بود مر فرزند نباشد و اگر قمر بخانه متصل بود مر کز حمل نباشد و اگر سعدین در خانه پنجم بود فرزند بود و اگر در طالع سعدی بود یا در پنجم و ماه یا صاحب طالع بدان نظر اتصال دارد و فرزند باشد و اگر صاحب طالع در طالع یا در یازده هم یا در پنجم باشد و شتری نظر دارد و شتری در خانه نیک بود سایل را فرزند شود بزودی و اگر صاحب طالع در چهارم بود یا در هفتم و شتری نیز بجایگاه خوب بود فرزند بود اما با تاخیر و اگر صاحب طالع ساقط باشد و ماه نیز منحوس باشد و در طالع یا در پنجم یا هر دو که نحس باشد دلیل کند که او را فرزند شود و اگر طالع برج بی سعد اگر بود یا در پنجم و صاحب طالع منحوس باشد دلیل کند که فرزندان او [illegible] شود پس اگر خداوند پنجم و خداوند ساعت و قمر اندر برج بار [illegible] دلیل بسیار باشد و در برجهای ماده دلیل دختر **مسئله** اگر کسی با متحان سؤال کنند که مرا فرزند هست یا نه بطریقی که در مسئله فوق ذکر کردیم نظر کنند **مسئله** اگر مرد یا زن سؤال کنند که مرا فرزند آید یا نه [illegible] از مرد است یا از زن بنگر اگر خداوند طالع منحوس بود و ماه نیز منحوس بود و صاحب هفتم سعد باشد عیب از زن بود اما هرچه در مسئله زن و شوهر ماه و زهره دلیل زنند و آفتاب دلیل مرد و اگر سایل زن بود خلاف

طالع دلیل زن باشد و خداوند هفتم دلیل مرد بود و صاحب هفتم یا ماه و زهره دلیل زن پس بنگر اگر دلیل مرد ضعیف باشد عیب از مرد بود و اگر دلیل زن ضعیف باشد عیب از زن **مسئله** اگر سؤال از آبستنی کنند اگر خداوند طالع و خداوند پنجم و قمر یکی از اینها در پنجم باشد یا بدیگر ستاره دهند که در برج باشد یا خداوند طالع متصل بکوکبی مقبول شود یا قابل تدبیر قمر ستاره سعد بود دلیل بود که آبستنی است و اگر خداوند پنجم در طالع یا در وسط السما بود خاصه که خداوند خانه در و تد بود دال آبستنی درست بود اگر خداوند پنجم منحوس یا راجع یا محترق بود فرزند بیفتد و زاده تمام نشود و اگر خداوند پنجم بنحسی باشد بی تمام شود و اگر راجع و محترق و منحوس در مقارنه نحسی نباشد با تمام رسد و اگر صاحب پنجم منحوس باشد بنظر یا در خانه باشد که ضعیف باشد دلیل است بر فساد فرزند و قمر و خداوندش نیز شریک سازد در این باب اگر قمر ممتلی النور باشد و ناظر بود بمریخ دلیل تباهی فرزند بود و اوفق زن دهم چنین اگر مریخ بزهره ناظر باشد و زهره در جایگاه بد باشد خاصه در عقرب دلیل سقط حمل اگر زهره در جدی باشد یا در طالع و کوکب سعد بود دلیلست که در شکم فرزند باشد و اگر صاحب

طالع شخصی

طالع و صاحب پنجم و ماه هر سه قوی حال باشند حکم بر تمام شدن فرزند کنند **مسئله** چون اگر دید بدید دلیل ملکو که حمل هست اگر پرسند که فرزند در شکم چند ماه است از صاحب پنجم و قمر و صاحب ساعت هر کدام که از کوکبی منصرف باشد وی دلیل بود اگر انصراف از مقارنه بود یک ماه بود و در تسدیس سه ماه یا شش ماه بود و اگر انصراف از تثلیث و تربیع بود چهار ماه یا پنج ماه بود و اگر انصراف از مقابله بود هفت دیگر یکی از درجه بر هفت یا بر خداوند خانه هفتم و جمله جمع کن و هر سی درجه یکماه حساب کن و هرچه از سی درجه کم باشد هر درجه را روزی بگیر و جمله جمع کن آنچه شود ماه در زن باشد که بچه در شکم مادر باشد **مسئله** اگر سؤال کنند که فرزند در شکم نر است یا ماده بدانکه تحقیق این از جمله ممنوعات است و علم و ما في الارحام دلیل واضح است که بغیر خدای کسی دیگر نداند ما بطلیموس و امیر حسن در این باب حرفی گفته اند و منجمان اهل اسلام مثل ابو معشر و استادان ابو ریحان و سعایعت و پیروی کرده اند و قانونی ساخته اند و رمی المتهم لی جلیخ الکلام

فرزند نر باشد

تو می بنا بر یکی از اینها اختلاف اند از قوانین این چند کلم گفته میشود پس اگر پرسند که فرزند نر است یا ماده بنگر بخداوند طالع و بخداوند پنجم اگر در برج نر باشند و اگر در برج ماده باشند دختر بود باز بنگر بعطارد اگر شرقی باشد فرزند پسر باشد و اگر غربی باشد دختر بود دیگر بنگر بر درجه از درجه صاحب خانه ماه تا درجه طالع بر وجه افزایی و از آنجا سی سی بیفکن الحاصل در برج نر افتد پسر باشد و اگر در برج ماده افتد دختر باشد و لیکن از درجه ماه بگیرند تا درجه صاحب خانه ماه و درجه طالع بر وجه افزایند و از طالع بیفکن و دیگر از این صاحب طالع و صاحب پنجم اگر هر دو در برج مذکر باشند نر باشد و اگر در برج ماده باشند ماده بود و اگر یکی در برج مذکر باشد و یکی در برج مؤنث بنگر تا بکدام دلیل ناظر است حکم از وی کن **مسئله** اگر پرسند که ولادت بروز واقع شود یا بشب بنگر بطالع و بصاحب و صاحب [illegible] خداوند ساعت و قمر و کوکبی که در طالع باشد اگر یکی از اینها فوق الارض باشد یا همه در برجهای نهاری باشند ولادت بروز باشد و اگر در برج شبی باشند ولادت در شب باشد و اگر بعضی در برج نهاری باشند ولادت بروز باشد و اگر در برج شبی باشد و بعضی در برجهای لیلی هر کدام قوی تر باشد حکم از آن باشد و نیز باید که نگاه کنیم کن بگیر از درجه پنجم تا درجه صاحب پنجم و در درجه طالع بر وجه افزای و از طالع بیفکن هر کجا که رسد بنگر اگر برج روزی است بروز زاید پس اگر شبی است بشب آید دختر باشد **مسئله** اگر پرسند که بچه تا کی زاید بنگر بخداوند پنجم با آفتاب یا بمریخ یا صاحب پنجم یکی قرآن کنند آن وقت وقت وضع حمل باشد و اگر آفتاب پیش برج از صاحب پنجم دور بود بنگر بصاحب ساعت و ماه تا کی قرآن کنند یا صاحب پنجم آن وقت وقت زادن باشد و هر وقت که سعدی بیت الولد اتصال کند وقت ولادت باشد یا وقتی که تسییر الهیلاج به بیت الولد رسد و در این باب نیز مثالی گفته شود **مسئله** سایلی سؤال کرد که حمل دارم یا نه ارتفاع گرفتیم و زایچه طالع در برج [illegible] چون خداوند خانه پنجم زحل است و در طالع است و قمر در وتد غاربست دلیلست که حمل باشد و چون از زهره منصرف است بنظر تسدیس گفتیم بچه بیمار است پس پرسید بدانکه نر باشد یا ماده چون خداوند طالع در برج شد بود و خداوند پنجم نیز در برج ماده گفتیم که دختر باشد پس پرسیدند که این بار با تمام رسد یا نه چون صاحب پنجم زحل

بود و کس و صاحب طالع در حضیض بود اما قمر در وتد غارب بود و در وی برج حمل داشت که برج او است و زحل بود در میزان داشت که شرف او است گفتیم که محتمل است که وضع حمل بوقت خود واقع شود و چون هر دو در برج لیلی اند وضع حمل البته واقع شود **مسئله** اگر از رسول سؤال کنند بدانکه قمر دلیل پنجم دلیل سؤالست و قمر شریک او و اکر کوکبی که خداوند پنجم در وتد بدو سپرده و معنی آن پیغام بود پس بنگر چون خداوند طالع دمن بخداوند هفتم پیوسته باید حکم بر آن کن که رسول بمقصد رسیده و اگر منصرف باید حکم بر بازگشتن رسول کن و اگر خداوند پنجم با قمر بطالع آید دلیل آمدن رسول باشد و در این باب مثالی بگوییم در روزه شنبه سؤال کرد نواب اصفهان که شاملی شهر رفته کی باز آید ارتفاع گرفتیم بدین صورت یافتیم چون قمر منصرف بود از مشتری و شتری راجع بود گفتیم که رجعت نمود و از شهر بیرون آمده و پس پرسیدند که کی بظاهر آمده نگاه کردیم بزهره صاحب شرف است و در طالع بود و ناظر بود بطالع و قمر در شرف شنبه بیکساعت بود متصل میشد گفتیم که بیکساعت بشنبه شنبه خواهد آمد و آنچنان بود **مسئله** دیگر سؤال کرد حاکم در آن که فرستاده او از شیراز مراجعت کرده در حفظ شده یا نه و خبر خوش حالی میرسد یا نه ارتفاع گرفتیم شد در آن و درجه آفتاب بر معقطه موجود گذاشته و از روی اسطرلاب طالع درست کرده گفتیم چون قمر از صاحب هفتم منصرف شده رسول از آنجا که برده باز گشته و از آنکه صاحب هفتم در طالع است گفتیم که رسول آمده یا در این روز خواهد رسید

وچون مشتری در طالع را جهارت کفتیم در کار توقف نخواهد بود و کار دیکر خواهد رفت و این سؤال
در روز ۵ شنبه ۲۳ شهر رمضان سنه ۱۲ وقت عصر بود مسئله از نامه دوستی سؤال کند چون کسی را
نامه امده باشد و خواهد که بداند که دران نامه چه نوشته اند قبل از خواندن و از بیش کسی امده باشد
از انکه طالع درست کن بس دلیل طلبکت و دلیل خداوند طالع و انکوکب که قمر از وی منصرف است دلیل
انکس است که نامه فرستاده و انکوکبی که قمر بوی بیوندد و خداوند هفتم دلیل انکس بود که نامه بوی نوشته
باشند و جایکاه قمر و عطارد دلیل نیکی و بدی نامه اکر نیک حال باشد دلیل نیکی و نکاه کن تا در کدام
خانه بود و از طالع که خبر از ان جنس بود چنانکه دهم از سلطان و ششم از بندکان و بیماران و چون
قمر بنظر دوستی طالع بود در نامه خیر بسیار بود و نظر دشمنی بخلاف این باشد و بنکر ماه اکر ماه را و تد بیابی
یا ماه را اتصال و انصراف تربیع بود یا مقابله دلیل کند دران نامه سخنان بزرک نوشته است
و نیز بنکر ماه تا از کدام ستاره منصرف است اکر ماه از سعدی منصرف بود و ان سعد در بیت الشرف
بود ان نامه از جانب سلطان امده باشد یا از بزرکی رسیده و اکر ماه از نحسی منصرف بود از کسی
بی مقدار امده است اکر ماه منصرف از افتاب بود از سلطان امده باشد اکر از عطارد منصرف بود
از دبیر یا از شاعر یا از نقاش اکر ماه با عطارد در خانه خود بود یا در طالع بود دران نامه حدیث
سلامت بود و نیکوی و صلاح بنکر ماه و عطارد که همیشه دلیل نامه و خبر اند از این دو ستاره هر کدام
در وتد بوند یا ناظر بوند بطالع انکوکب دلیل ان نامه بود انکاه بنکر دلیل اکر در برج دویم از طالع
یا در برج دویم از خانه خویش امده بود دران نامه حدیث مال بود و اکر در برج سیم بود
از طالع یا از خانه خویش دران نامه حدیث دوستی بود و برادری و سفر و اکر دلیل در برج چهارم
از طالع یا چهارم خانه خویش بود دران نامه حدیث مادر و دوستی و پدر و خانه و زمین بود
و نامه از کسی امده باشد که بسال از او بزرکتر باشد و اکر دلیل در پنجم در طالع از خانه خویش بود
ان نامه از فرزند امده باشد یا از کسی که بجای فرزند بود و دران نامه حدیث شادی و طرب بود و اکر

دلیل

بود و اکر دلیل در برج ششم مقیم بود
دلیل در ششم منحوس بود نامه از بیماری بود یا انان حدیث بیماری بود و اکر دلیل در برج هفتم
نامه از زن بود یا سر یا از شریکت و دشمن باشد و کم رسیده بود و اکر دلیل در برج هشتم
بود نامه حدیث میراث و مال میراث و حدود از کسی بود و اکر در نهم طالع منحوس بود در نامه
حدیث مال و میراث و املاک بود و اکر دلیل در نهم بود نامه از راستای بود و دران نصیحت
و سفر و راه بود و اکر دلیل در دهم بود نامه از بزرکی بود و دران سخن و احوال حکم بود و اکر دلیل در یازدهم
بود از طالع یا از خانه خویش نامه از دوستی یا جاه و قدر و قیمت بود و دران نامه سخن یاران که شاد کرد
یا امید بکسی دارد از امدن ان نامه برآید و اکر دلیل در برج دوازدهم بود نامه از دشمن بود یا از دلتنکی
دیکر بنکر بان کوکب که ماه بوی متصل است و بدان کوکب که ماه از وی منصرف است اکر این دو ستاره
بیکدیکر ناظر بند از تثلیث و تسدیس ان نامه از دوست امده باشد و دروی حدیث نیکو و ارزو
مندی باشد و اکر تربیع بود سخن استخم بود نیکی باید و اکر از مقابله بود دران نامه حدیث خصومت
بود و همواره ماه و عطارد نکند اکر منحوس بود هر دو ران نامه سخن بود که غم نامه شوند و اکر یکی از این
که منحوس بوند و دیکری سعد دران نامه سخن بود که شاد کرد و با غمکینی شود و دراین باب بطریق
بکو بهم و این مثال از رساله الکفایه نوشته شد شال طالع سرطان بافتیم و خداوند و بدان
از افتاب در منقل بجای بود دلیل کند که نامه از رسیده یا زار بود از انکه دو عطارد بود شعاع افتاده
اکر مشتری نیز فی الحال عیب دیکفتیم که نامه سوی مردی شریف بزرک داشت و در خانه امید
نامه از دستی است و چون ماه زحل دیکر اسیح است ان نامه اهد و طمع است از انکه مشتری ضعیف است دلیل کند
که این مرد که نامه بوی امده است توانایی ان ندارد که با امید و فا کند که هر دو با یکدیکر بیکانه بود دیکر بیابد
از انکه هر دو در یک برج اند و از انکه عطارد بر دل نحس است مشتری نیز بسوی زحل و از انکه طالع
برج منقلب است حاجت ایشان برابر از یکدیکر و ایکه مؤلف کفت در مسئله سؤال امده ایم طالع

چون قمر از افتاب منصرف است کفتیم این نامه از سلطان است و چون بمشتری متصل میشود کفتیم
کاتب عمر دی شریف بزرک است و او حاکم لارست و چون قمر در پنجم خانه است که بر دل میرود
که بنین وصحی دارد و عطارد در وتد هفتم مجاج زهره دلیل است که در خانه تحفه یا خوب خوب باشد
و از نشان بزرک این مطلب حاصل شود باشد دیکر از مولف سؤال کردم که فامدی نامه او رده است
حقیقت ان نامه بکو طالع نوشتم نشد بدین صورت بود که بود
باب در دلایل بیت ششم طالع و خداوند ششم و دلیل بیماری ارت
ششم و صاحبش و ان کوکب که از صاحب ششم منصرف شده دلیل است
بر مرض و ششم و صاحبش دلیل مرض است و چهارم و صاحبش
و کوکب که قمر از وی منصرف کشته و اتصال قمر و صاحب خانه قمر
قابل تدبیر ماه این هم دلیل ها است و طبیب و هفتم و معالجه کردن دارو و بیماری نیز از نهم و خداوند نهم
و غذا منفعت دادن دارو دوازدهم و خداوندش دهم التعاره و مرک از هشتم و خداوندش و بعد مرک
از هفتم و خداوندش دلایل دلیلها اکاه کن و بر حسب موافق و غذا احکام سعد و منحوس حکم کن
چون دلیلها طالع دلیل برتن بیمار بود اکر در طالع کوکب سعد بود و صاحب طالع قوی حال بود بجز
ان بیماری شفا یابد و اکر بر خلاف این بود بیماری دراز کشد و برج وسط السماء دلالت بر حال بیمار
کند اکر دران جا کوکب نحس باشد یا خداوند برج منحوس بود دران بیماری باشد و برج ششم
دلیل علت است انجا کوکب سعد بود دلالت صحت بود و اکر کوکب نحس بود بر عکس و برج چهارم
دلیل دوا دارو باشد اکر دران جا کوکب سعد بود علاج پذیر بود مسئله اکر سؤال کند که بیمار
از چه علت است بنکر بر برج ششم که کدام کوکب دراو است اکر زحل بود علت سودا و
مشتری از تباه مزاج و مریخ از خون و شمس از تری و عطارد در سر و زهره از کره و

طیب

هنیب

هنیب و عطارد از خفقان و قمر از درد سر و رودها مسئله اکر پرسند که ماده علت از جلیت
اکر صاحب طالع در دوم باشد علت از بسیار خوردن بود و اکر سیم باشد از جای بلند افتاده بود
و اکر در چهارم باشد از حاجت کاری کرده باشد و اکر در پنجم باشد از بسیاری جماع و شراب خوردن
و اکر در ششم باشد او را چیزی داده باشند و در هفتم از جنک و کفتکو با زنان انبار ازان و صند
و در هشتم از وهم و ترس و دیدن عجایب و در نهم از بسیار رفتن و در دهم از خوف پادشاه
یا از سموم یا کرما و در یازدهم از کس بیرون مار و در دوازدهم از جای بلند و در و از هم از بند و زندانی
مسئله اکر سعدی در طالع باشد مریض صحت یابد و اکر سعدی در هفتم باشد علاج طبیب موافق
افتد یا بی علاج شفا یابد و اکر نحسی در هفتم باشد یا هفتم منحوس باشد طبیب خطا کند پس قول
ان طبیب باید کذاشت و قول طبیب دیکر باید کرفت چنانکه بطلیموس در صد کلمه نیکو بیان کرده
و صاحبش منحوس تبدیل باشد بطبیب اخر و اکر نحسی از وسط السماء بود دلیل است بر شتاب حال
بیمار در مرض و چیزی بر زبان کار آرزو کند و اکر در وسط السماء سعد بود بیمار دارو و غذا نیکی
مناسب میل کند مسئله اکر پرسند که بیمار مرض از تن بود یا از جای نظر کن بطالع و قمر که دلیل
تن است و صاحب طالع و صاحب برج قمر دلیل روح است پس اکر طالع یا قمر منحوس باشد
نحسان ناظر بود مرض بر تن بود و اکر صاحب طالع یا صاحب برج قمر منحوس بود مرض بر روح
بود و اکر در هر دو منحوس بوند یا نحسان ناظر مرض بر تن و جان هر دو بود مسئله اکر خداوند
خانه ششم تحت الارض باشد بیماری نهان باشد در باطن تن و اکر خداوند ششم فوق
الارض بود بیماری ظاهر بود مسئله اکر پرسند این بیماری در کدام عضو است بنکر
بدان کوکب که ماه از وی منصرف کشته و بصاحب ساعت اکر به اول برج بود از شکم
و کرده بود و اکر در اخر برج باشد بیماری از پایها باشد و اکوای دلیلها که کفتیم در برج
حمل باشد بیماری در سر و چشم و سر باد باشد و اکر دلیل در برج ثور باشد بیمار را در کلو
و زنخ و ایکه بر کردن حادث شود و اکر دلیل در برج جوزا باشد بیماری از درد انکشتان و بازو
باشد و اکر این دلیل در سرطان باشد بیماری در سینه و بستان و شش و روده بود و اکر دلیل در اسد باشد

بیماری را بسته و انتشت کو زیب ... و اکر دلیل در سنبله بود بیماری از درد کمرگاه و حجاب باشد و رگ
و موریچها بود و اکر در میزان بود بیماری درسرین و اندر تهیگاه مثل بواسیر و فتق و نحو
بود و اکر دلیل در برج عقرب بود بیماری اندر درد کمر و زهار و خصیه و مثانه و میان ران بود
و اکر در برج قوس بود بیماری اندر درد ران و اعضا بود و افتادن از بالا و حیوان و دواب
و چهارپای و اکر دلیل در برج جدی بود بیماری اندر زانو بود و اکر دلیل در برج دلو
بود بیماری از ساقها و پای و افتادن در چاه بود و اکر در برج حوت بود بیماری از سر انکشتان
پا بود مثل خراب رفتن پای و صینه و درد کعب پای و باقی آنکه اینها تعلق بود و در توافق
بروج انجا و انیف مسئله اکر پرسند که این بیمار کهنه است یا در این نزدیکی بهم رسیده است
بنکر بخداوند طالع و بدان کوکب که ماه ازو منصرف شده اگر مشرق شده بیماری نو بهم رسیده
باشد و اکر نه دیرینه باشد مسئله اکر پرسند که اعتبار مرد است یا زن اکر دلیل در برج مذکر
باشد مرد است و اکر دلیل در برج مونث باشد زن و اکر مقابله کوکب مذکر و یا مونث باشد
زن باشد مسئله اکر پرسند که این بیمار به شود یا نه به نکر بصاحب طالع و ماه و بدرجه طالع اکر همه دلیل
منحوس باشد و صاحب هشتم ناظر بود طالع از جای بد دلیل بود که بیمار بمیرد و اکر صاحب
طالع با قمر در وتد باشد یا طالع ناظر و تحت الشعاع نباشد دلیلست بر صحت و اکر دلیل تحت
الارض باشد و متصل بکوکبی باشد که در وسط السماء باشد دلیل صحت است مکر آنکه کوکب محترق
باشد که دلیل هلاک بود و اکر قمر فوق الارض بود بکوکبی که تحت الارض متصل شود منحوس کردد
دلیل هلاک بود و اکر قمر بصاحب طالع متصل بود یا ناظر بر حیث و زاید النور و العدد باشد
این بیمار صحت یابد و اکر صاحب طالع بخداوند هشتم متصل بود قمر فاسد بود بمیرد و اکر صاحب
هشتم در طالع بود و صاحب طالع با قمر منحوس باشد بمیرد و اکر صاحب طالع در هشتم بود و نحس
بروی ناظر و قمر منحوس دلیل موت بود و در باب بیماری پرهیز باشد که صاحب طالع به سعدان
ناظر باشد و یا کاه نیکو بود و اکر نحسها ناظر بود و در وتد بود بد باشد و نباهی زیان بود که
نظر نحسان از تربیع و مقابله و مقارنه بود اکر صاحب بیت قمر سعد بود یا قمر ناظر بود و در جایکاه

نیکو بود از طالع و صاحب طالع نیز سعد بود و طالع ناظر دلیل باشد بر صحت با فتن بزودی
و موافقت دارو ها و دیکر بنکر بقمر در وقتی که بیمار بخسپد یا بنور بیمار را شدت بود و سختی
و بیماری زیاده شود و هر وقت که بسعد برسد بتسدیس یا تثلیث معاودت و عافیت بدید آید پس بنکر بروز
اول و چهارم چون قمر بدین روز ما بتربیع یا بمقابله رسد بحران بد بود و دشوار
و سختی زیاده شود و اکر بتسدیس یا بتثلیث سعد ازین رسد بحران بهبود باشد و صحت و راحت بدید آید
پس اکر در ابتدای علت یا وقت سوال بموضع قمر نقطه درجه زیاده کنی بتسدیس سعد و چون
نود درجه زیاده کنی به تربیع سعد رسد و چون صد و هشتاد درجه زیاده کنی بمقابله رسد و چون
۲۴۰ درجه زیاده کنی به تثلیث ایمن رسد و چون ۳۰۰ درجه زیاده کنی بتسدیس ایمن رسد
و چون ۳۶۰ درجه زیاده کنی بهمان محل رسد که در وقت مرض بوده یا در وقت سوال باید که
این مواضع نکاه دارد و منتظر بود باشد که در آن وقت که قمر بدین موضع رسد اکر نحسی
متصل شود بیمار را خطر باشد خاصه که این مواضع درجه احتراق بود یا یکی چون زهر بدر آنجا
باشد و اکر سعدی بدین مواضع باشد نظر افکند یا در این موضعها باشد و اکر در این مواضع سعدی
متصل باشد راحت و سلامتی و بحران نیکو بود مسئله این قول و اوایل کنند این است که هر کاه
اراده کنی که در حال مرضی بدانی حساب کن از آنچه اول زیاده کن آنچه از ماه کذشته تا روز مریض
بیمار شده از ماههای فارسی و جمع کن و عدد برای زیاده کن و جمع ساز که چند عدد است و سی
طرح کن تا سی بمانند یا کمتر پس طلب کن در جدول حیات و ممات اکر در جدول حیات یابی
بزید و اکر ممات بمیرد مسئله از بنی یاسا دلیل دیکر هر از این اکر کسی بیمار شود و خواهی که بدانی که شود
یا بمیرد دیکر نام و علامت از روز که بیمار شد بروی بیفزود یک شنبه یک شنبه دو سه شنبه سه چهارشنبه چهار
پنج شنبه پنج و در جمعه شش و در شنبه هیچ مزید نکنند و بیست و دیکر بروی افزایند و سی طرح
کن آنچه باند از لوح حیات یابی به شود و اکر در ممات یابی بمیرد و چکمان روزکار از موده اند و بود
در این مجرب است در باب بیشتر مثال که بصاحب برهان الکفایه در کتاب حق ابدا کرده نقل کنم

لوح	حیات		لوح	ممات	ـ
ا	ب	ج	د	ه	و
٤	١	ح	ر	ط	٧
ید	لو	ید	ند	ه	٤
لط	ک	یک	ہا	کا	که
کح	کهٔ	کح	کو	کط	ل

و مثالی که خود نیز حکم برآن کرده ایم بیان کنیم مثال
برهان الکفایه سوال کرده اند از بیماری طالع سرطان بود
بود و صاحب طالع زهره دانا از سبب که زهره در برج
ماه است و ماه در مقابله آفتاب دلیل کند که آن
بیماری است و آنان سبب که زهره در برج آتشیست
و با مریخ است دلیل کند که بیمار را از کرمی و تب باشد
زیرا که مریخ دلیل کرمی و برج آتشی دلیل تب باشد پس قیاس کردم که چون کرمی و تب است
از غلبه خون بیماری بهم رسیده و از آن سبب که خداوند ساعت زحل است در اول برج است
بیماری اندر سر باشد و نیز از آن سبب که ماه از مشتری منصرف است و مشتری در اول برج است
بیماری از درد سر باشد و چون مشتری که ماه ازو منصرف است منحوس است و کیوان که صاحب
طالع است هم منحوس دلیل کند که این بیماری کهنه است و اندر بیار هم باشد خواستم تا بدانم که
عاقبت این بیمار چکونه خواهد شد نکاه کردیم در برج عاقبت ماه را یافتیم بعطارد متصل از مقابله
و عطارد محترق و خداوند طالع منحوس از مریخ و ماه نیز منحوس از مقابله عطارد که منحوس است
و مقابله آفتاب دلیل است بر آنکه جان بیمار هلاک کرد پس خواستیم بدانیم که این بیمار کی بمیرد نکاه کردیم
تا ماه که دلیل بیمار است با عطارد کی قران کند دیدیم که شانزده روز دیکر قران میکند کفتم
شانزده روز دیکر از عمر بیمار مانده مثال دیکر هم ازکوییم طالع میزان یافتیم و صاحب طالع
زهره بزیر شعاع آفتاب و سهم السعاده در خانه بیماری و زحل در وتد کفتم ضمیر از بیمار است
و خواستیم تا بدانیم که این بیمار بنت است یا بنت زاده و لیکن از آنکه زهره شریف است و کوکب
شرفی دلیل مرد باشد و از این جهت که زهره با آفتاب است کوییم بیمار سلطانی است یا کسی است
که بسوی سلطان است و از آنکه عطارد در شرف است و مقارن زهره کوییم از اهل دیوان و از آنکه
مریخ از ماه منصرف است و در عقرب است کوییم که این بیمار ناسور باشد از آنکه صاحب طالع شعاع آفتاب

بود کوییم بیمار بنت دارد که بشفا نرسید پس خواستیم بدانیم که این بهتر شود یا نه نکاه کردیم تا ماه
بخشی میکرد با السعدیت پس ماه با خر برج یافتیم چون به برج دیکر آید تثلیث مشتری پیدا شود
دلیل کند که این بیمار بهتر شود خواستیم تا بدانیم که بچند روز بهتر کردد صاحب طالع را نکاه کردیم متصل
بزحل از تسدیس میان زهره و زحل ~~...~~ چهار درجه مانده چهار روز دیکر بیمار بهتر کردد
و در زیاده شود و بیمار را کار دشوار کردد باز نکاه کردیم زهره را از زحل منصرف یافتیم و بمشتری
میپیوست و میان زهره و مشتری هفت درجه بود زیرا که زهره چهار درجه است و مشتری بیازده درجه
پس یافتیم این هفت درجه باشد کوییم هفت روز دیکر بیمار بهتر کردد و هم از کوییم مثال دیکر در طالع
سنبله یافتیم و صاحب طالع در طالع در شرف خود دلیل بود که این بیمار خداوند غرب است و چون
ماه را در برج پنجم یافتیم از آفتاب منصرف و آفتاب در خانه خود دلیل کند که این بیمار از فرزند بود
باشد پس خواستیم که تا بدانیم از کدام جا مینالد بیمار نکاه کردیم بصاحب طالع تا بکه متصل باشد یافتیم
عطارد با زحل متصل و میان عطارد و زحل چهار درجه است و میان ماه و مریخ هفت پس عطارد را دلیل
کرفتیم پس چنین کفتیم که این بیمار از دو ایکه است خواستیم تا بدانیم که زود بهتر شود یا نه پس عطارد که صاحب
طالع است چون از زحل در کذرد و بمشتری پیوندد که روز معلوم است بهتر کردد و بدان سبب که ماه
بمریخ پیوندد و مریخ خداوند برج هشتم است و میان مریخ و قمر هفت درجه است دلیل کند که بیماط نحس هم
مرد است اما بدان سبب که مشتری ناظر است در طالع دلیل که بیمار را صلاح میشود بعد مثال دیکر
سوال از مولف این کتاب شده در روز چهارشنبه ۲ شهر رمضان ۱۰۳ از حال بیمار سوال
کرده اند ارتفاع عقرب کرفته شد بود شصت و شش درجه و آفتاب به بیست و هفت درجه و چهل
هفت دقیقه ثور بود از روی اسطرلاب معلوم ارتفاع وقت کذاشتیم و بدین صورت
زایچه طالع درست کردیم که این بیمار مرد است از آن جهت که خدا کرا است و کندم کوی باشد و از آن
که صاحب طالع در عاشر در خانه خود است کفتم که از اهل عزت یا اهل حکم بوده باشد و چون عطارد
راجع بود و کوکبی که از آن حکومت خوار بیرون کشیده بوده پس سید که بیمار را از
تنخ بود یا جان کفتم بیمار را از زنی و جان مرده بود از آنکه طالع که دلیل تن است از بودن زحل

در اینجا منحوس است و ضد خداوند طالع دلیل خانه
است و برج سیم عطارد و در رجعت منحوس پس پرسیدند
که چه بیماری دارد گفتیم درد سر و کمر از آنکه زحل که صاحب
ششم است در طالع رجع است با این درد سر و کمر نیز دارد
از آنکه مریخ در مقابله زحل است پس پرسیدند که از چه
سبب از این بیماری رسیده نگاه کردیم صاحب طالع را
در خانه دهم راجع یافتیم و گفتیم از خوف سلطان یا از هوا ایستاده این بیماری رسیده پس
پرسیدند که این بیماری نو باشد یا کهنه گفتیم درد کمر کرده کهنه است از آنکه دلیل
طالع معربیت و بیت و نو باشد از آنکه دلیل آن که مریخ است شرقی است پس پرسیدند
که این بیماری بهتر شود یا بمیرد نگاه کردیم به برج عاقبت صاحبش شش سعد زبر راجع
گفتیم این بیمار صحت نیابد پس نظر کردیم صاحب طالع به برجیت ناظر نحس که یکی در طالع بود
و صاحب ششم و یکی در سابع و صاحب هشتم گفتیم به سبب مرامت باشد و از آنکه منحوس بنظر
نحان و رجعت بود و محصور بین النحسین بود گفتیم این بیمار بمیرد پس پرسیدند که وقت
مرگ کی باشد نگاه کردیم زحل در طالع به سیزده درجه بود و مریخ در سابع به سی درجه گفتیم
روز سیم بعالم بقا خواهد رفت بعد از آنکه این مقدمات گفتیم شش گفتند این بیمار
یار قدیم دوست سیم مولف است و بعد از سه روز بعالم آخرت شتافت و اگر اول
الم درمیکنند تا این مسئله عید بعد از اینجهت اول نام نبرد که او درین مسئله حقیقت
بر خود ظاهر سازند مسئله یحیی بن عقبه کوید اگر پرسند بیماری بر بهد یا بمیرد بنگر
اگر صاحب طالع در طالع باشد و سعد یا مسعود باشد صحت یابد و اگر در ثانی بود
با طلب مال بسیار رنج بر باطل کند و بهتر شود و اگر در ثالث باشد بهتر شود و اگر در رابع
بود بمیرد خصوص نحس یا منحوس باشد و خامس بهتر شود و در سادس مرض بطول کشد
و بهتر شود و اگر صاحب طالع در هفتم باشد بیاید هر شود از خانه خود و مرض دراز و اگر بطالع

خود نظر شفا یابد و اگر در هشتم باشد بمیرد و اگر در نهم باشد اگر سفر کند شفا یابد و اگر در دهم باشد
اگر و هجره یا بین خرابید باشد در بلاد بعید خانه خود و شفا یابد در یازدهم شفا یابد و در دوازدهم
در بند بمیرد مسئله یحیی الترمیسه و صاحب طالع کوکبی که قمر از وی منصرف است دلیل صاحب
کمالات و کوکبی که قمر بوی متصل است با صاحب سابع و کوکب غریبی که در طالع یا در وسط
السماء یا در هفتم یا در چهارم باشد دلیل دزد است و اگر این شود هر کوکبی که در دوم و نهم و دوازدهم
باشد دزد است مسئله اگر پرسند که دزد آشناست یا بیگانه اگر مه نیز بطالع ناظر باشد دزد
غریبت و اگر دزد در خانه خویش بود در طالع یا ناظر طالع یا آنکه دلیل دزد که در طالع بود در افتاده
غریبت لیکن در شرف خود یا در مثلثه یا در حد خود باشد دزد از اهل بیت سایل باشد پس بنگر
اگر آن کوکب که در طالع است یا دلیل دزد است آفتاب بود دلیل کند که دزد پدر باشد
و اگر زهره باشد دلیل زن بود و اگر مریخ دلیل شوهر است بی نیز دلیل شوهر و اگر زحل
بود خادمان و غلام و کنیزک و اگر عطارد بود فرزندان و اگر در شرف یا مثلثه و حد
نباشد آن دزد خادم باشد و اگر کوکبی که ماه از وی منصرف است و آن کوکب که ماه بوی
متصل است هر دو در یک برج باشند دزد از اهل بکنید باشد نظر کن بآن کوکب که در طالع است
و خداوند هفتم و بآن کوکب که در طالع است و خداوند هفتم و بآن کوکب که ماه را اتصال کرده
بود که هر سه دلیل دزد بود پس اگر دلیل دزد در طالع بود یا صاحب طالع آن کوکب باشد که دلیل
دزد است یا صاحب طالع در طالع یا در نظر طالع بیک بود آن سایل خود دزد باشد مسئله اگر
اگر پرسند که دزد مرد است یا زن اگر دلیل در برج نر بود یا شرقی باشد یا در ربع مذکر
باشد دزد مرد باشد و اگر در برج مؤنث باشد یا کوکب دلیل مغربی باشد یا در ربع
مؤنث باشد دزد زن بود اگر کوکبی در برج نر باشد و کوکبی در برج ماده حکم بر آنکه
قوی تر باشد از این سه دلیل اما در ربع که از درجه وسط السماء است تا درجه مغرب و از درجه
طالع است تا وتد الارض و این دو ربع را مؤنث گویند و از دو ربع دیگر درجه مذکر است

مسئله اگر پرسند که دزد آزاد است یا بنده نظر کن اگر دلیل دزد سعد بود یا در برج معتدل
بود دلیل است که دزد آزاد است و اگر منحوس است یا کوکب نحس بود یا دلیل دزد در خانه
ششم بود از خانه خویش دزد بنده بود مسئله اگر پرسند که دزد معروف و اصیل است یا نا
معروف و بد اصل نظر کن اگر سعدی در طالع یا در هفتم باشد و در آن خانه حظی داشته باشد
آن دزد مشهور و معروف و اصیل بود و اگر در طالع یا در هفتم کوکب نحس بود یا آنکه در وبال
و در هبوط و احتراق و حضیض بود دزد بد اصل و بنده زاده باشد مسئله اگر پرسند که دزدیده
قیمتی باشد یا سهل قیمت داشته باشد نظر کن اگر در وسط السماء کوکب نحس باشد یا صاحب وسط
السماء نحس باشد قیمت کالا سهل باشد و اگر در وسط السماء کوکب سعد باشد یا ناظر بکوکب سعد باشد
آنچه برده باقیمت باشد و اگر نحسی در وسط السماء بود و ماه نیز خالی السیر باشد دزدیده
بسیار بی قیمت باشد و اگر خداوند ماه در عاشر باشد قیمتی بود و اگر کوکبی که در عاشر باشد
با کوکبی که خداوند خانه عاشر باشد اتصال کند هر کوکب که داشته باشد دزدیده از جنس همان
کوکب است و اگر در برج مال آتشی بود و ماه در برج آتشی دلیل باشد که آرایش بوده باشد
و چون زهره بیوسته باشد بکوکبی که در خانه مال است پیرایه زنان بوده باشد و اگر خداوند
و مسلمت در برج حمل باشد دلیل باشد که آن پیرایه لعل و مروارید داشته باشد مسئله اگر پرسند
که دزد دوست است یا دشمن بنگر اگر دلیل دزد با دلیل سایل بنظر دوستی نگرند یا آنکه بطالع
بدوستی ناظر است یا آنکه دلیل دزد در حد خود است دوست باشد و اگر دلیل دزد بنظر دشمنی
بطالع یا بدلیل سایل ناظر باشد دشمن است و اگر دلیل دزد در حظوظ خود نباشد اما نا
ظر بطالع و صاحب طالع باشد دلیل بود که دزد در آن خانه بظاهر دوست باشد و باطن
دشمن مسئله اگر پرسند که این دزد دیگر آمده مهمان خانه این نظر کن بماه اگر طالع ناظر
باشد و صاحب طالع را نه بیند و در برج ثابت یا منقلب باشد هر کند دزد بآن خانه رفته
باشد غیر از این مرتبه که بر دزد برده است و اگر نحسی سهم السعاده نظر دارد از پیش این دیگر

چیزها برد دزدیده است و اگر سعد سهم السعاده ناظر باشد این عادت نداشته و اگر بآن حال
که گفتیم در برج خود حید نیز باشد بیکبار دیگر آمده باشد مسئله اگر پرسند که دزد پیر است
یا جوان بنگر بکوکبی که در طالع است و خداوند خانه هفتم و آن کوکب که قمر بآن متصل است اگر آن
بیشتر در اول برج باشند و شرقی باشند دزد جوان باشد و اگر با آخر برج و مغربی باشند دزد پیر
باشد و اگر در وسط برج باشند و هم شرقی باشند و هم مغربی دزد کهل باشد مسئله اگر پرسند
که دزد چه رنگ دارد اگر از آن سه دلیل که یاد کردیم یعنی سابع و کوکبی که قمر بوی متصل است
با کوکب غریبی در طالع یا در وسط السماء یا در هفتم یا در چهارم باشد دلیل دزد است پس اگر
یکی از اینها زحل باشد اسمر رنگ باشد و گندم گون و خرد چشم و سر فرو افکنده و بسیار
اندیشه و گران کار و اگر دلیل از مشتری بود مرد ارید گون باشد تمام و نیکو چشم و باریک
ابرو و رفته اندام و نیکو وی و اگر دلیل مریخ بود مشکو موی زرنگار سرخ چشم سرخی
و سفید و تیز خشم و چون راه رود بشتاب رود و اگر دلیل زهره بود سفید پوست و چشمان
سخت سیاه و را ابها بزرگ و مزاح کننده و بسیار خنده باشد و اگر دلیل عطارد بود و مطا
شرقی باشد دزد کودک باشد یا غلام و اگر غربی بود و منحوس دزد کوسج بود و اگر مغربی بود
و منحوس بود دزد تنک ریش باشد و خرد سر و سبز رنگ و بالای او ر باشد و اگر دلیل آفتاب
بود بنگر که آفتاب بکدام کوکب بیوسته است صورت آن کوکب بود و اگر آفتاب بر آنکه کجا انصا
نبود دزد سرخ موی و ازرق چشم و ستمکاره بود و اگر دلیل قمر بود بنگر که ماه بکدام کوکب
بیوسته است صورت آن کوکب بود اگر ماه را اتصال نبود دزد خوب روی و سفید و کرد
روی و سعد دوست بود بنگر که ماه بکدام برج است در صورت همان برج باشد مسئله
اگر پرسند که در کالا بدست کی داده یا در کدست و آن بنگر از درجه طالع تا درجه و تد الارض
که در آنجا کوکب باشد بدست کسی داده و اگر کوکب نباشد کالا بدست دزد است مسئله
اگر پرسند که دزد کجاست اگر دلیل دزد چنانکه بارها ذکر کردیم صاحب سیم و نهم متصل
باشد یا بکوکبی متصل باشد که در سیم و نهم بود یا دلیل در این موضعها باشد دزد از شهر بیرون رفته

۷۴ رفته باشد و همچنین جایی دور کرده پس اگر دلیل دزد در برج آتشی بود یا ربع مشرقی اندر دزد جانب
مشرق رفته باشد و برین قیاس سایر ارباع و اگر دلیل در وتد باشد دزد بجایی نرفته باشد
و در شهر باشد و اگر در وتد برج ذو جسدین باشد از شهر بیرون خواهد رفتن و اگر در وتد برج
منقلب باشد هم در شهر از جایی بجای دیگر نقل میکند مسئله اگر پرسند که دزد دیده را
در کجا پنهان کرده اند بنگر به برج رابع اگر سعد در چهارم بود یا صاحب چهارم سعد بود
دلیل است که دزدیده در جای لطیف و خرم پنهان کرده باشند و بیشتر چیزی شریف بود و اگر
در رابع نحس بود دزدیده بجایی کثیف و چیزی خسیس پنهان کرده باشند بنگر تا برج
که خداوند ساعت در وی است و برج چهارم الحال کوکب بر حساب آبی باشد دزدیده
در جایی پنهان کرده باشند که با آب نزدیک است اگر بر حساب آتشی باشد در جایی باشد که بکار
آتشی یا بکار دواب باشد و اگر بر حساب خاکی بود در زمین پنهان کرده باشند و اگر بر حساب
بادی بود در صحرا پنهان کرده باشند و اگر صاحب ساعت در وسط السماء بود در بلندی پنهان
کرده باشند مثل بام و غرفه و بادخانه و اگر در برج ذو جسدین باشد دزد در صندوق و دیوار
پنهان کرده باشد و اگر خداوند ساعت در برج سنبله باشد بجایی که جو و گندم و طعام باشد
پنهان کرده باشند پس اگر خداوند ساعت مریخ یا در خانه مریخ باشد دزدیده در جایی پنهان کرده
باشند اگر زحل یا در خانه زحل بود بجای تاریک و اگر خداوند ساعت مشتری باشد یا در خانه
مشتری و مشتری ناظر بود در جایی پاکیزه و اگر خداوند ساعت آفتاب بود یا در خانه آفتاب
بود و ناظر باشد یا بجایی باشد که پیدا بود و پنهان نکرده باشند یا در خانه سلطان بود و
اگر خداوند ساعت زهره بود یا در خانه زهره و زهره بودی ناظر بجایی باشد که زنان باشند
یا شراب خانه یا مطرب و سرود یا زمین نرم باشد و اگر خداوند ساعت عطارد بود یا در خانه
عطارد و عطارد ناظر دلیلست که در جای کتابت اطفال بود و اگر قمر در خانه خود و خداوند
ساعت در وتد دلیل کند که کالا دزدیده هم در خانه صاحب باشد و از خانه بدر نبرده
باشند مسئله اگر پرسند که این دزد آشکارا کرده یا نه بنگر بقمر یا صاحب طالع اگر بکوکبی

۷۴ که در طالع یا در وسط السماء متصل است این دزد آشکارا شود و اگر قمر نحس بود دلیل دزد ناظر نباشد پوشیده
ماند مسئله اگر پرسند که دزدیده بدید آید یا نه بنگر اگر ماه بکوکبی متصل است که این کوکب در طالع باشد یا
در دهم یا در یازدهم این کالا بدید آید و اگر ماه بکوکبی متصل گردد که از طالع ساقط باشد چون بطالع پیوندد
دزد بدید آید بکوار تربیع و مقابله بدشواری و اگر قمر در هفتم باشد یا بکوکبی متصل شود که در هفتم
باشد یا با کوکب نحس پیوندد آن مقارنه دزدیده بدید آید اگر ماه بسعدی پیوندد که آن سعد در وسط السماء
باشد یا در دهم طالع یا در یازدهم دزدیده بدید آید و اگر ماه بسعدی پیوندد و آن سعد
در دوم باشد از طالع دزدیده بدید آید و اگر بسعدی پیوندد و آن سعد خداوند هشتم باشد دلیل
طالع پیوندد دزد مال دزدیده باز آورد و اگر خداوند طالع بخداوند هفتم یا هشتم پیوندد دزدیده بدید
نیاید و اگر آفتاب و ماه باشند بسهم السعاده دلیل بود به امید کند و انکه دزد بدید آید پس اگر نظر
تثلیث و تسدیس بود باسانی و اگر تربیع و مقابله بود بدشواری و اگر در طالع یا دهم یا یازدهم کوکب سعد
نبود در خانه مال نیز نبود و برجی ساقط از طالع و سهم السعاده دزدیده بدید نیاید و اگر آفتاب
در طالع باشد دزدیده بدید آید مگر طالع برج بادی باشد که آفتاب در برج بادی ضعیف است
اگر پرسند که این مال دزدیده که پدید آید بدست بر آید یا نه بنگر بدوم و صاحب دوم
و صاحب سهم السعاده و صاحب برج قمر و صاحب قمر از این دلایل هر کدام قوی تر باشد دلیل مال دزدیده
بود پس اگر دلیل مال در طالع باشد یا قمر بوی متصل باشد مال باز آید و اگر صاحب برج قمر یا صاحب
حق قمر یا صاحب برج شمس متصل شود بشمس بسبیل السعد دلیل است بر یافتن مال خاصه اتصال
از وتد باشد یا مایل الوتد بود اگر دلیل مال از صاحب طالع یا از طالع ساقط باشد یا قمر ناظر
نباشد یا در سابع بود یا بصاحب سابع متصل بود مال در دست دزد بماند و اگر قمر بکوکبی که در طالع
بود یا بصاحب طالع یا بصاحب وسط السماء بود متصل شود آن مال باز آید و اگر صاحب هشتم
یا صاحب دوم بصاحب هفتم متصل شود مال برود و باز نیاید اگر پرسند که این دزد چه
نوع کرده اند بنگر بخداوند دوم و در دهم و قمر خداوند خانه او اگر در دست زحل اینچنین بود

کالا بدید آید و اگر ماه بنحسی متصل بود از تثلیث یا تسدیس [illegible] نیاید

۷۵ این دزد بحیلت کرده اند چون در گشادن و پنهان شدن سبب دزدیدن و اگر شهادت مریخ را بود
بمکابره و غضب و اگر شهادت مشتری را بود قصد نکرده باشد در ابتدا و بر سبیل طمع بود و اگر شمس
بود هیچ چیز نکند مگر بطریق بازی و لهو و حشمتی و اگر آفتاب بود به قصد بر داشته باشد و دزد خداوند
ونسب بود و اگر عطارد بود از جهت عجیب و جادویی داشته باشد مسئله اگر پرسند
که دزد را بگیرند و بر وی ظفر یابند بنگر بخداوند طالع و خداوند هفتم اگر بیکدیگر نظر دارند اتصال
ظفر یابند بر دزد و همچنین اگر خداوند طالع بکوکبی پیوندد و در وسط السماء خداوند سابع هم
تحت الشعاع بود و خداوند طالع با او نگرد دزد را بگیرند و بر وی ظفر یابند مثال در برهان الکفایه
طالع [illegible] اسد بود نگاه کردیم عطارد را یافتیم در طالع غریب و خداوند طالع نیز در طالع یافتیم
که عطارد که در طالع است دلیل کند که دزد غلام بیاباننک و کوسج و از بهر آنکه عطارد پیوسته است بزحل
دلیل کند رنگ او اسمر باشد و از آنکه با خداوند طالع باشد دلیل کند که دزد از اهل بیت باشد
و از آنکه مشتری در وسط السماء است دلیل کند چیزی قیمتی دزدیده پس خواستیم بدانیم که چه
چیز است مشتری را دلیل مال کم شده یافتیم با آفتاب و آفتاب در برج آتشی است دلیل کند
که کالا کم شده دینار بود زیرا که مشتری دلیل مال و آفتاب دلیل زر و از آنکه مشتری در وسط
السماء است دلیل کند دینار بسیار بود و عدد هزار و ده بیست دینار و از آنکه ماه بمشتری متصل
و زحل در یازدهم دلالت کند که دزدیده بدید آید و از آن سبب که زهره در دوم است دلیل کند که
دزد این دینار را بباد داده است زیرا که زهره در خانه عطارد است پس خواستیم بدانیم که دزدیده
در کجا پنهان کرده اند نگاه کردیم بخداوند ساعت و برج مال و برج چهارم زهره را در خانه مال یافتیم
نور ستجاه داده و ماه که خداوند ساعت است در برج آبی و برج چهارم نیز برج آبی و قمر ساقط
از طالع دلیل کند که در زیر زمین پنهان کرده باشند در جایی که آب نزدیک باشد و از آن سبب
که ماه بزحل می پیوندد دلیل کند که در خانه تاریک است و از آنکه خداوند خانه ماه با وسط
السماء است دلیل کند که این دزدیده زود بدید آید و اگر خداوند خانه ماه تحت الارض بود و ماه را اتصال

۷۶ بکوکبی که در زیر زمین بود چیز گفتیم که مال بدست نیاید مگر بسیار طلب و از آن سبب که زهره در هبوط است
چنین گوییم که این مال بوده است مثال نگاه کردیم در این طالع هیچ کوکب نیافتیم که در طالع باشد الا زحل
بود و کوکبی که ماه را با ماه ساقط یافتیم از طالع و اگر ماه ساقط نبودی دلیل دزد آن کوکب بودی
که ماه بوی پیوسته پس خداوند هفتم دلیل دزد یافتیم که زهره است و از آنکه سهم السعاده در هفتم
است و زهره منصرف است از کوکبی که در خانه مال است و زهره ساقط است تحت الشعاع
آفتاب دلیل کند که این کالا نه دزد دیده اند و خود افتاده پس خواستیم که چه چیز است که کم شده
و از آن سبب برج مال برج آتشی است دلیل کند که دزدیده چیزی بود که در آتش برده اند و آورده باشند
و از آن سبب که زهره پیوسته است بکوکبی که در خانه مال است دلیل کند که پیرایه زنان است و از آنکه
خداوند ساعت در برج حمل است و حمل تعلق بسر و روی دارد دلیل کند که پیرایه سر بوده باشد که تعلق
بسر و روی داشته باشد و یا حلقه گوش باشد و از آنکه خداوند خانه مال با خداوند وسط السماء است
کراین نه دلیل مال اند و ساقط است از طالع دلیل کند که کم شده و قیمت بسیار نداشته باشد و قیمت
درم بود و از آنکه خداوند مال خداوند ذنب است و بزحل متصل میشود دلیل کند که در جای
تاریک پنهان کرده است و از آن سبب که نیرین از طالع ساقط اند و سهم السعاده در هفتم است
و ماه بکوکبی پیوندد که سهم السعاده است دلیل کند که دزدیده بدید نیاید مثال طالع جوزا و خداوند
طالع در طالع و آفتاب و زحل با وی گفتیم که کوکب غریب در دزدی دلیل دزد بود و از آن سبب که زحل نزدیک
بدرجه طالع پس دلیل دزد زحل باشد و از آنکه زحل غریب است دلیل کند که دزد مرد بیگانه است و از آنکه
دلیل دزد در برج ذو جسدین است دلیل کند که دزد نحیف تن باشد و دزد دیگر که با وی است
خواهر است میگوید و بسیار زرد چشم و تن او و این دزد که پیر است سبز رنگ باشد و
با سلطان باشد پس نگاه کردیم که این کالای دزدیده چه چیز است خداوند خانه ماه را در چهارم یافتیم
و ماه در خانه مشتری بود و در آنجا خانه مریخ و مشتری در برج خاکی دلیل کند که این دزدیده گوهر باشد و از آنکه
زحل تحت الشعاع آفتاب است دلیل کند که این دزدیده لباس باشد و از آن سبب که خداوند مال
و خداوند وسط السماء هر دو ساقط اند دلیل کند که این جامه نه داشته باشد و از آن سبب که خداوند

مثال

خانهٔ ماه در قلبیت دلیل کند که جامه مرقع نیکو بود و از آن سبب که سهم السعاده ساقط است
دلیل کند که این جامه از قیمت افتاده باشد باز نگاه کردیم که جامه را در کجا پنهان کرده اند
و دانستیم این از خداوند ساعت است که در برج بادیست دلیل است که بجای بلند باشد چون
بام و حجره و از آن سبب که خداوند ساعت در طالع است دلیل کند که این کالا از خانه برده اند بیرون
برده اند و از آن سبب که مریخ در چهارم است دلیل کند که در آنجا نهاده ایش و آن مطبخ بعضی از آنکه
ماه با مریخ در وتد است عطارد نیز با مریخ پیوندد دلیل کند که جامه را خداوندش بر سد و از آنکه
مریخ تدبیر ماه دهد مریخ تحت الارض است دلیل کند که کس آگاه نشود و این حال از خلق
پوشیده ماند **مثال** دیگر از مولف سوال کردند که چون رب مثلثه اول زحل بود در ده و از دهم
و خانه غریب بود او را دلیل کردیم پس نظر کردیم کدخداوند سهم السعاده و مریخ و او در هفتم در خانه
خود در وتد گفتیم که ضمیر از دزدی است گفتیم که سوال از دزد است پس خواستیم دلیل صاحب کالا
بدانیم صاحب طالع زهره بود در ثور گفتم که صاحب کالا از زینت بزرگ و ظن برجیت مقابله
دارد بمشتری گفتیم شوهر این زن وزیر حاکم است یا تاجر بزرگ از آنکه قمر از عطارد منصرف
است گفتیم که پسر بالید و این زن کوچک ساده و پیوسته با سلطان است از آنکه با آفتاب
در یک برج اند پس خواستیم بدانیم که دزد آشناست یا بیگانه چون مریخ طالع ناظر است برجیت گفتیم
این دزد غریبست پس خواستیم که بدانیم که دزد مرد است یا زن نظر کردیم بان کوکبی که در طالع
که دلیل دزد است کوکبی که طالع نیافتیم پس هفتم دلیل دزد است در هفتم بود و کوکب مذکر
در برج مذکر گفتیم دزد مرد است از آنکه صاحب هفتم در هفتم
است دزد آزاد است از آنکه صاحب هفتم در خانه خود است
و در مقابل طالع گفتیم دزد دشمنست و از آنکه ماه در برج ثابت
است گوییم هرگز این دزد با خانه نرفته باشد پس خواستیم
بدانیم دزد چه جوان است یا پیر چون خداوند خانه هفتم در
مثلث و سطر برج حمل بود گوییم در ابتدای کهولت است و

خواستیم که بدانیم که دزد چه رنگ دارد چون دلیل دزد مریخ است دلیل کند که مردی سرخ سفید و
نیکو با موی دراز و چشم و چون راه رو در آفتاب رود پس خواستیم که بدانیم که دزد کالا بدست کسی
داده یا نه از دو طالع تا وتد الارض نگاه کردیم گفتیم دزد مال بدست کسی داده و در دست او نیست
و از آنکه دلیل دزد بر وجهیت ناظر است بصاحب خانه گوییم مال از شهر بدر برند و چون دزد در خانه
نزدیک شهر است پس خواستیم بدانیم که دزدیده در کجا است خداوند ساعت که عطارد است
در جوزا بود در برج بادی گوییم در فضای است بلند مثل پشت بام و بالاخانه که مکتب خانه
اطفال باشد پس خواستیم بدانیم که دزدیده بدست بیاید یا نه چون قمر بمریخ متصل است از تثلیث
گفتیم دزدیده انکار کرد و باز نیست پس چون خواستیم که بدانیم که کالا چیست چون خداوند خانه
ماه در برج بادی بود و ماه در برج آتشی دلیلست که دزدیده از قسم باشد و چون ماه بمشتری
متصل است گفتیم بیاض باشد و چون راجع است گوییم از قیمت افتاده بود از آنکه پیدا شده چنین
بود **مسئله** در ظفر بر خصم طالع و خداوند مش و آن کوکب که قمر از وی منصرف بود دلیل سایل و هفتم
و خداوند مش و آن کوکبی که قمر بوی متصل شود دلیل خصم و دهم و کوکبی که در وسط السما بود دلیل
و قاضی و حکم بود و برج دهم از خانه که ماه در وی است نیز دلیل قاضی است و برج چهارم و خداوند
خانهٔ ماه دلیل عاقبت **مسئله** اگر پرسند که بر خصم ظفر یابم یا نه بنگر اگر صاحب طالع در هفتم و
هشتم باشد سایل مغلوب خصم گردد و اگر سهم السعادة در طالع بود یا در سایل و ناظر طالع دلیلست
بر ظفر یافتن مسئول عنه بر سایل اگر صاحب هفتم و هشتم در طالع بود خصم مغلوب سایل گردد و نحس
بود صاحب هفتم و صاحب هشتم و بود یکی از آن که در طالع دلیلست که خصم مغلوب سایل گردد
پس اگر خداوند طالع در وتد بود غیر غارب و در اوتاد مقبول و در برج ثابت باشد سایل قوی بود
خصم ظفر یابد و اگر خداوند غارب در وتد بود غیر طالع و در اوتاد مقبول بود خصم بر سایل ظفر
یابد و هر کدام از این ها دلیل که راجع و محترق یا تحت الشعاع یا ساقط یا در هبوط باشد
او ضعیف حال تر باشد و هر کدام از آن ها دلیل که علو بیشتر باشد **مسئله** اگر پرسند که این داوری
پیش حاکم بریم کدام جانب گیرد پس نظر کن بخداوند وسط السما اگر اتصال بکدام دلیل دارد از دو

حمایت کند و هر کدام دلیل بنظر عداوت نگرد با آن جور کند و هر کدام که بیشتر کواکب از مودت بوی
ناظر باشند باز بر کدام دلیل باشد بیشتر و اگر در وسط السماء کوکب نحس بود بنگر تا کدام دلیل از آن نحس
منحوس است دلیل باشد که حاکم جور کند با آنکس کند و اگر این سور راجع باشد دلیل دروغ زن و جور کردن
قاضی است **مسئله** خداوند دویم یار بر که این سایل باشند و خداوند هشتم دلیل یار بر کران حضم
بنگر تا از این دو دلیل هر کدام در وسط مستقیم السیر باشد و حظ حیش باشد یار بر کران آنکه قوی تر
و بیشتر باشد و هر کدام دلیل که مغرب یا ساقط یا غریب باشند یار بر کران او ضعیف بود **مسئله**
اگر پرسند که میان سایل و مسئول عنه خصومت قایم باشد یا صلح بنگر اگر میان این دو دلیل نظر مودت
بود قبول صلح افتد و اگر دلیل خصم و سایل هر دو شرقی باشند میان ایشان صلح افتد و اگر هر دو تحت الشعاع
باشند یا در خانه چهارم خصومت میان ایشان زایل شود و اگر در میان هر دو دلیل از تثلیث و تسدیس
باشد میان ایشان صلح افتد و اگر اتصال از مقابله و تربیع بود میان ایشان جنگ باشد و اگر خداوند
طالع تحت الارض بود یا خداوند هفتم پیوند ظفر خصم را بود و اگر بر عکس باشد ظفر سایل
را و اگر خداوند طالع راجع یا محترق یا در هبوط و وبال یا در برج منقلب یا مغرب یا غریب بود
یا مقبول نبود ظفر خصم را بود و اگر خداوند هفتم چنین باشد ظفر سایل را باشد مثاله
از مولف پرسیدند دلیل سایل چون صاحب طالع راجع در هفتم در وبال و قمر که صاحب مثلثه
اول است هم در وبال در هفتم و آفتاب که قمر از وی منصرف است در هفتم پس مریخ که صاحب هفتم است
در بیت شرف است او را دلیل سایل کنیم و دلیل مسئول عنه چون صاحب هفتم در طالع و در
و خداوند برج قمر که زحل است در وبال و از طالع
ساقط و زهره که قمر بوی متصل است دلیل صلح کردیم
او نیز در خانه هشتم و از طالع ساقط پس گفتیم چون هم
هر دو در ضعف ساوی اند الا مریخ که در شرف است
و صاحب طالع اصل سایل است از این جهت گفتیم
که قوت سایل را بود و چون صاحب هشتم صاحب طالع

اصل سایلست و دلیلست که سایل خود حمایت کنند یار بر که ضد باشند و چون صاحب دوم در
هشتم است دلیلست یار بر کران ضد حمایت سایل کنند و چون میان زهره و مریخ بر وجهیت
تربیع است دلیلست خصومت بر طرف نشود **مثال** دیگر از مولف طالع بدین طریق بود دلیل
سایل چون بیت قمر است و او ساقط اصلا و حقیقت دلیل ندارد و چون شرف مشتری اگر چه
مشتری ناظر بود بطالع اما راجع بود و ضعیف او نیز دلیل نکردیم پس نظر کردیم بر سه و صاحب
حد است که شهادت است و رب مثلثه اول است
و شهادت و صاحب ساعت است یک شهادت مجموع
شهادت باشد چون در شرف خود یا در خانه خود
باشد شهادت وی مضاعفه میشود که در وازده شهادت
داشته باشد پس زهره دلیل سایل باشد و مریخ
که صاحب طالع اصل است و رب مثلثه سیوم
شهادت دارد و قمر از وی منصرف شریک و مریخ دلیل مسئول عنه بیت هفتم که زحل است اگر چه
بر وجهیت ناظر است بطالع اما راجع است دلیل نکردیم و چون مریخ که صاحب شرف است
چهار شهادت دارد صاحب وجه است یک شهادت دارد و رب مثلثه سیوم است یک شهادت
دارد که مجموع شش شهادت باشد و زهره رب مثلثه اوست ۵ شهادت و رب ساعت است یک شهادت
که مجموع دوازده شهادت باشد دلیل مسئول عنه بود زهره و مریخ باشد پس گفتیم که چون قوت شهادت
سایل بیشتر است قوت سایل را باشد و چون دلیلین مجامعت با آنکه دلیل هر دو یک است گفتیم
اینکار بصلح انجامد و دیگر باهم نزاع نکنند **مسئله** در غالب و مغلوب در و نبوس کوید
حساب کن اسم متخاصمین و از هر کدام نه نه طرح کن تا نه بماند یا کمتر پس نگاه کن اگر دو را دو
اسم انچه باقی ماند فرد است آنکه اقل عدد دارد غالب و آنکه اکثر عدد است مغلوب میشود
و اگر باقی اسم یکی فرد باشد و باقی اسم یکی زوج باشد پس آنکه اکثر عدد است غالب و آنکه اقل
عدد است مغلوب و اگر باقی مثل هم باشد پس ظفر کسی را باشد که در سن او کمتر باشد **مسئله** کنند
که بیچ چون نام طالب و مطلوب جدا جدا بحساب جمل در آور و به نه نه طرح کن تا نه بماند یا کمتر

81 پس بعینه نام هر یکی را در طول و هر یکی را در عرض طلب کن در ملتقای هر دو معلوم شود اگر سرخی باشد غالب
و اگر سیاهی باشد مغلوب و جدول اینست و در نزد جز کلام حضرت امیر المؤمنین علیه السلام چنین گفته
اند * در فرد و زوج نصرت اعداد کم زیست * در مختلط شوند ظفر رای اکثر است * در استواء زوج
چه مطلوب ببرد * در استواء فرد چه طالب مظفر است * در غالب مغلوب * طاق کم بر طاق بیش
جفت کم بر جفت بیش * طاق بر جفت کم از خود جفت هم بر طاق کم مسئله در راه [illegible]
اگر سلطان پرسد که هر سه با دشمن چگونه باشد و ظفر کرا باشد
پس مسئله را چنان بنگر که مسئله خصومت طالع و خداوند طالع
و انکوکب که ماه از وی منصرف است دلیل سایل است و انکوکب
که ماه بوی متصل است و هفتم خداوند هفتم دلیل خصم بنگر
بدین ده دلیل تا کدام قوی تر است از این ده دلیل ظفر مر او را
باشد و اخر دلیل که ضعیف تر است شکسته گردد دیگر طالع دلیل
اغاز کننده حرب و سایل هم ده و هفتم دلیلی است بر دشمن و بکوی

ط	ز	ه	ج	ا
ا	ح	و	ب	ب
ح	ط	ز	ه	ج
ح	ا	ح	د	ب
ب	د	ط	ز	ه
ه	ح	ا	ح	و
د	ب	ب	ط	ز
ز	ه	ح	ا	ح
ح	د	ب	ب	ط

حیلت پس اگر دلیلی ناظر باشند بیکدیگر از نظر تثلیث و تسدیس و طالع نیز ناظر باشند
حرب قایم نشود و اگر تربیع بود زود پیر شود و اگر کس برتربیع صاحب مسئله بود با تربیع
قمر پیر شده حرب برتر سعادت بود و اگر مقابله بود نیز پیر شده تثلیثات بود و حکم
کن از مشتری و قمر چنانکه از شمس و قمر گفتیم و هم چنین در سهم الغیب و مریخ پس اگر مریخ
منحوس بود حرب و قتال ثابت بود و حال سخت دشوار شود مسئله مثال در بر طالع الکفایه
طالع برج جوزا و صاحب طالع در برج زایل و ماه در برج مایل با انصراف و اتصال ماه نگاه
کردیم اتصال ماه را دلیل دشمن گرفتیم و انصراف ماه را دلیل خداوند مسئله و از انکه زحل در
مایل الوتدات و معتبر ماه در برج بسیار نزدیک دلیل کند که خداوند مسئله را بسیار قوت
و بسیار لشکر بود و از انکه زحل را سه شهادت است یکی در برج مایل و دوم انکه خداوند اتصال است
و سیم انکه ماه بوی متصل است و عطارد را یک شهادت یافتیم که خداوند طالع است و از انکه

82 زهره در وتد یافتیم در برج شرف و ماه را اتصال بزهره و زهره دلیل دشمن باشد و زهره در برج ذو
جسدین یافت دلیل کند که قوت و [illegible] در دلاوری دشمن را بود در حرب و از انکه زهره
با مریخ بود دلیل کند بر هیبت و فزع دشمن و از انکه زهره و مریخ در برج ذو جسدین است دلیل
کند که میان ایشان دوبار جنگ افتد و از انکه زهره در تثلیث زحل است دلیل کند که دشمن
از او صلح جوید و از ان سبب که زهره راجع است خداوند مسئله صلح نخواهد کرد زیرا که کوکب
راجع دلیل کند بر تدبیرهای خطا و از ان سبب که زهره معتبر است از اول قوت خداوند مسئله را
بود و از انکه زحل راجع است باز برادر هزیمت افتد و پس نگاه کردیم عاقبت کار این از خداوند
چهارم که افتاب است از ان سبب که او تا دیوسته زحل نه زایل بیند و نه زهره و لیکن افتاب
ناظر و مشتری خداوند خانه زهره و قمر اتصال ندارد و ظفر از دشمن بود و از انکه خداوند خانه
زحل را می بیند ظفر دشمن را باشد و ملک بدست دشمن افتد مثال هم او کوی طالع دیگر حمل و خداوند
مریخ در شرف در وسط السماء دلیل کند که خداوند مسئله را قوت باشد دلیل دشمن زهره
یافتیم در زایل و او کوکب سفلی است پس دلیل کند که ضعیف باشد پس باز نگاه کردیم با انصراف
ماه و اتصال او پس ماه را منصرف یافتیم از زحل و متصل بزهره دلیل کند که زحل یاری کند خداوند
مسئله باشد و از انکه خداوند خانه مریخ است و مشتری که یار است که زهره و زیرا که خداوند
از انکه زحل در مایل الوتد است و در برج ثابت و معتبر مریخ و مشتری ساقط است در وتد
دلیل کند که یاری که این خداوند مسئله قوی باشد پس نگاه کردیم به عاقبت اینکار برج عاقبت
را سرطان و خداوندش ماه ناظر نیست [illegible] برج عاقبت شهادت او را واگذاشتیم نظر
کردیم که خداوند خانه مریخ و خداوند خانه زهره تا کدام زودتر منحوس گردد مشتری را یافتیم
که [illegible] منحوس و محترق میشد و زحل قوی حال و زهره را یافتیم که بعد از بیست روز
قران کند با مریخ قوی حال پس دلیل کند که عاقبت ظفر خداوند مسئله را بود و چون مشتری
محترق گردد و زهره بتربیع زحل اید از ان وقت دشمن هلاک گردد و کالت پناه نواب [illegible]
سلطان بیگ [illegible] بعد از حصه کدام غالب اید ارتفاع گرفته و زایچه طالع بدین صورت

83 باقی چون صاحب طالع در وتد نبود و راجع بود و برج منقلب بود گذاشتیم پس نظر کردیم ماه منصرف
از مریخ و متصل بود با افتاب و در برج عاشر بود بتثلیث
و در برج بسیار فرزند و خداوند مسئله را بسیار قوت بود
از لشکر بسیار و چون انصراف دلیل صاحب مسئله است
و مریخ در عاشر به برجیست دلیل قوی است و چون
عطارد صاحب هفتم در خانه طالع در وبال و در هبوط
است یعنی که خصم بدست نواب سلطان گرفتار گردد
چون میان عطارد و مشتری برای روز سه شنبه بیست و ششم اتصال میشود از نظر تسدیس گفتیم
در روز مذکور میان ایشان صفوف راست شود و چون لشکر منصوره بلند خود بر ایشان
غلبه کنند که صاحب هفتم ناظر است بمریخ و بصلح در اید و از انکه زهره که کوکب عزیز است
محترق در شرف خود دلیل است که او را بگیرند بقوت و چون قمر متصل است با افتاب گفتیم این
کار بزور در صورت بگیرد و چون قمر متصل است و زهره در وتد محترق دلیل است که بندگان سلطان
بعضی کارها بازند و بعضی کارها مانند و چون دلیل طالب و دلیل مطلوب با مریخ نیست جنگ واقع
نشود دیگر چیزها گفته شد که نوشتن طول دارد و بعد از ان نواب سلطان انچه نوشته بودیم
بفعل امده بود و محمد حصین ابن سلطان [illegible] را گرفته بخدمت نواب مستطاب اورده و خلعت
ملوکانه یافته و [illegible] باز بوی شفقت [illegible] بوده و او را روانه کردند و چون مولف هم سال
روی بنجم درست گفته بود بخلعت فاخر [illegible] گردانید مسئله در رفتن غایب اگر کسی سوال
کند که فرزندم غایب است کی خواهد امد بنگر بخداوند پنجم و ماه که دلیل باشند و اگر گوید
که شوهرم غایب است بنگر بخداوند هفتم و ماه و اگر گوید که غلام گم شده بنگر
بخداوند ششم و ماه که دلیل باشند الغرض اگر غایب مطلوب سایل باشد نگاه کن در اتصال
خداوند خانه بخداوند طالع و اتصال قمر که دلیل امدن باشند و اگر خداوند طالع در برج
منقلب بود غایب باز اید و اگر قمر از مریخ منصرف بود غایب باز اید بسلامت و اگر
زحل منصرف بود رنج دیده و شکسته باز اید و اگر خداوند طالع یا قمر از کوکب مستقیم

منصرف

84 منصرف شده باشد و بکوکبی راجع اتصال کند یا از کوکبی راجع منصرف شده بکوکبی
مستقیم متصل شود غایب باز اید بزودی و اگر خداوند طالع یا قمر در سیم بود یا در نهم
یا خداوند این دو برج نگرد غایب بزودی بیاید در راه باشد و اگر دلیل بکوکبی پیوندد
که ان کوکب در طالع یا در وسط السماء باشد غایب بیاید و اگر دلیل بخداوند خانه ان کوکب
پیوندد و خداوند خانه ان در طالع یا در وسط السماء یا در یازدهم بود غایب زود بیاید
اما هنوز در راه [illegible] نیامده باشد و اگر دلیل بکوکبی پیوندد که در چهارم باشد
یا بکوکبی ساقط پیوندد دلیل بر امدن غایب باشد و اگر دلیل راجع بود و در برج دوم بود
[illegible] رجعت بطالع اید غایب در امدن باشد و اگر دلیل در برج یازدهم بود راجع و [illegible]
رجعت بطالع اید دلیل کند که غایب در امدن باشد و چون عطارد منصرف باشد بخداوند طالع
با انصراف از این و پیوستن بماه دلیل کند از جانب غایب نامه برسد مسئله اگر کوکبی که در نهم
باشد صاحب رابع یا صاحب سابع یا صاحب ثانی عشر بود غایب در راه توقف کند و نتواند
امدن پس صاحب دوازدهم بود بسبب دزدان و [illegible] و اگر صاحب سابع بود بسبب
خصمی باشد که دزدان [illegible] و غایب را نگه دارد و اگر صاحب دهم بود بسبب سلطان بود
یا بسبب شغل و عمل و [illegible] قیاس تا دوازده خانه و اگر دلیل غایب بکوکبی بپیوندد که در هفتم
باشد غایب در راه و رفتن بود و دلیل امدن بکنند و اگر هر ده دلیل را که یاد کردیم ساقط
باشند از طالع یا بکوکب ساقط اتصال داشته باشد مسئله اگر پرسند که غایب کی اید بنگر
بکوکبی که راجع بود در خانه هفتم یا یازدهم بود دلیل بوی پیوسته باشد ان وقت که بطالع
رسد ان وقت غایب بیاید دیگر بنگر بدلیل طالع یا بکوکبی که دلیل باو خواهد پیوستن
در ان وقت که اتصال میابد وقت امدن غایب است دیگر بنگر بخداوند ساعت و ماه
هر کدام از این دو دلیل که در چهار میخ زایل باشد بشمار از درجه تا درجه طالع یا بشمار از درجه
تا ان کوکب که بوی اتصال خواهد کرد که چند درجه است هر درجه ساعتی که اگر برج منقلب

باشد هر در جرابر و زیر کی اگر کی برج ذو جسدین باشد هر دو جر اما ما به کی اگر برج ثابت
باشد چو بی کسی مدت بگذرد غایب حاضر گردد و این وقت باشد که خداوند ساعت طبیعی
باشد و دیگر بنگر بطالع بدلیل که چه آید بود خداوند طالع این وقت دلیل آمدن غایب بود و خداوند
طالع اتصال است بیع اوست با اقبال او بقا بلا او و اگر دور از وتد حنا و وند طالع بود
و بوسط السما نزدیک باشد چون بوسط السما رسد این وقت غایب حاضر گردد مسئله اگر پرسند
که غایب بیمار است یا تندرست بنگر بدلیل غایب چنانکه یاد کردیم اگر دلیل ساقط باشد
یا در هبوط یا در تحت الشعاع باشد بگو که غایب بد حال بد درست و بیمار است و اگر ماه منحوس
نباشد تن درست است چون پرسند که غایب مرده است یا زنده بنگر بدلیل اگر دلیل در تحت
الارض باشد و خداوند هشتم بوی ناظر دلیل بر مرگ غایب بود و چون ماه منحوس بود اگر دلیل
تحت الارض نباشد اگر در احتراق بود یا تحت الشعاع و لیکن ماه منحوس بود دلیل بر مرگ بود
و اگر خداوند هشتم نحس بود و ماه منحوس بود دلیل مرگ غایب بود اگر دلیل تحت الشعاع یا تحت
الارض بود و سعد بوی نگرد یا ماه منحوس باشد دلیل کند که بیمار بود و اگر دلیل در هبوط بود یا در ششم
بود یا منحوس بود بخداوند هشتم یا بکوکبی پیوندد که تحت الارض باشد ماه در هبوط باشد و نحسی
پیوندد دلیلها غایب در هشتم بود دلیل بر مرگ غایب بود و اگر منحوس یا تحت الشعاع افتاده
بود یا نظر نحس دلیل کند که غایب مرده است و اگر دلیل ساقط باشد از طالع و منحوس ماه بخداوند
هشتم و ماه در تحت الارض است دلیل کند که غایب مرده است و اگر ماه تحت الارض است دلیل کند
که غایب مرده است و اگر ماه تحت الارض بود یا در احتراق بود و ماه در هشتم باشد دلیل کند که بیمار
شده باشد اما زنده باشد در باب دفینه غایب مثالی که خود میگفتیم
مسئله که از مؤلف است دیدم طالع یکی از ملازمان که
کرا نیز از فرستاده بود بدین طریق بود پس نظر کردیم طالع
عقرب بود و مشتری در رابع و خداوند طالع در ششم
در خانه خود دلیل است که زود خبر او بیرون باز آید یکه نظر کردیم

باه تا از کدام کوکب منصرف است و بکدام کوکب متصل است از آفتاب منصرف بود بمشتری که کوکب راجع
است متصل است گفتم غایب بزودی نیاید و چون بخداوند هشتم نگرد گفتیم که مراجعت
نبوده و در راه است گفتند که وقت آمدن کی خواهد بود گفتیم هر گاه دلیل در است بگو بتضاد بطالع
اسعد رسد آید در روز چهارشنبه ۲۳ شهر شوال سنه ۱۱۳ بود مسئله در خواب نهم و خداوندان نهم بنگرند
و آن ستاره که در نهم طالع است و نهم چهارم باشد در خواب باشد اگر خداوند نهم سعد بود
در جایگاه خود باشد دلیل خیر می باشد و اگر منحوس بود بیم کرانی ترس و دشواری باشد و بیابید
که نهم خانه کدام کوکب است که بر آن مزاج دلیل کند که چنانکه برج خاکی ریختن و آتشی
در چهار دیگر همچنین چنانکه برج آبی باران و آب و انکوکب که در نهم بود همچنین چنانکه مشتری
دعا ایمان در حق ادیب باشد و اگر ذنب در نهم باشد مار و اژدها و بدین قیاس باید برد و کوکب
اگر در نهم باشند مسئله در دلیلهای بیت در زنا شوهر طالع و خداوند او دلیل و قمر و انکوکب
که قمر بوی متصل است دلیل سوال عنه و آفتاب دلیل مرد است و زهره دلیل زن اگر دلیل سایل
در هفتم باشد یا بصاحب هفتم پیوندد یا بکوکب دلیل سوال عنه متصل شده باشد تزویج واقع شود و
هر نصوار از جانب سایل باشد و اگر دلیل سوال عنه در طالع باشد یا بدلیل طالع متصل باشد آن تزویج
برآید با سانی و بی رنج و طلب و حریص از جانب سوال عنه باشد و هر دلیل که منحوس باشد معلول بود
دلیل است بر شاهی و نا راستی آنکس پس اگر شمس بد حال بود زیان مرد بود و اگر زهره بد حال بود زیان
زن و هر دلیل که در وتد باشد قوی تر باشد و همچنین صاعد و مستقبل و هر دلیل که زایل یا ساقط باشد
بود ضعیف بود مسئله اگر دلیل سایل و سوال عنه هر دو بکجا جمع آیند بنگر تا کدام کوکب نور این
کوکب نقل میکند یا نور این هر دو کوکبی جمع میکند اگر بوده باشد چنین زنا شوهری برآید و اگر
جز این باشد بنگر بان کوکب که ماه از او منصرف شده و انکوکب که ماه بوی متصل است اگر این
دلیل بیکجا جمع شوند یا متصل شوند این زنا شوهری برآید و اگر این هر دو دلیل متصل باشند اگر آفتاب
دلیل مرد کیرد و زهره دلیل زن اگر اتصال داشته باشند این مراد برآید و اگر جز این باشد که
یاد کردیم این زنا شوهری برنیاید و اگر دلیل را بیکدیگر اتصال باشد اما یکی راجع یا محترق یا ساقط

انکار برنیاید مسئله اگر پرسند که این زن خوب است یا زشت بنگر بصاحب برج هفتم اگر کوکب سعد باشد
یا پیوسته باشد بکوکبی سعد این زن خوب صورت بود و اگر نحسی باشد یا ناظر بود بکوکب نحس
آن زن زشت است مسئله اگر خواهی که بدانی که نیک خوی است یا بد خوی بنگر بصاحب هفتم
اگر در خانه خود باشد و سعد بود در ذات خود نیک خوی باشد و اگر صاحب هفتم در برج صاحب
سعد بود بخداوند خانه خود ناظر باشد او دوستی آن زن نیک خوی باشد و اگر در مقابله نگرد در تحت
خوی بود و از تربیع میانه خوی بود مسئله اگر پرسند که بخشم رفته باز آید یا نه بنگر بخداوند طالع
و انکوکب که ماه از وی منصرف است دلیل مرد است و خداوند هفتم و انکوکب که ماه بوی متصل
است دلیل زن بود اگر این دلیلها بهم متصل اند از تثلیث و تسدیس باز آید بخوشی و اگر از
تربیع و مقابله و مقارنه بود زن باز نیاید و اگر آید با ها بیار نماند اگر شمس در اوتاد باشد و فوق
الارض و زهره مغرب بود و راجع و محترق زن بطلاق آید و پشیمان شود و اگر شمس تحت الارض
بود و زهره فوق الارض باز آمدن بدشوار بود و اگر بود مسئله شمس و زهره هر دو ساقط
بگو تا زن را طلاق گوید که از او جز منفعت نباشد و اگر زهره مستقیم بود زن بر شوی
مسلط باشد و از یکدیگر جدا گردند و مرد پشیمان شود و خود را ملامت کند و اگر دلیل زن باز هم
راجع بود زن بصلح باز گردد و اگر ماه ناقص النور باشد یعنی از چهارده هم گذشته باشد دلیل کند
که زن پشیمان شود و صلح کند و اگر ماه زاید النور بود دلیل بود که زن پشیمان نشود و باز نیاید
و اگر آید بدشواری مسئله اگر پرسند که این زن و شوهر آشتی کنند بیکدیگر دوست باشند
یا نه بنگر بدلیل زن اگر از تسدیس و تثلیث بهم نگرند دلیل کند که یکدیگر را دوست دارند
و اگر از مقابله نگرند دشمنی دارند و اگر از تربیع نگرند میانه حال باشد در دوستی و دشمنی
مسئله اگر پرسند که این زن و شوهر مال دار شوند یا نه بنگر بدوم طالع و هم کر دلیل مال
ذو جسدین باشد اگر سعدی بر این برج باشد یا بکوکب سعد ناظر باشد یا خداوندان برج باشد سعد
یا سعود و مستقیم دلیل کند بر توانگری ایشان و اگر بر خلاف این یاد کردیم نحس یا خداوندان
برج نحس یا راجع باشند دلیل بر درویشی ایشان است دوم نیز همچنین باشد مسئله اگر پرسند که کدام

یک از این دو مسلط اند بنگر بصاحب طالع اگر در وتد باشد و صاحب هفتم در زایل دلیل کند
که سایل قوی تر است و حکم او روا تر است خداوند طالع زایل بود و خداوند هفتم در وتد آن یکی را
حکم روا تر بود و دست او قوی تر زیرا که دلالت وی بود مسئله اگر سوال کنند که از این دو کدام زودتر میرد
یا مرد بنگر بصاحب طالع زودتر به نحس متصل میشود یا محترق گردد دلیل کند که مرد زودتر میرد
و اگر سعد بیشتر باشد بیمار گردد و بمیرد و اگر قمر در ثامن یا سادس منحوس بود اگر خانه قمر در برج
مذکر بود مرد زودتر میرد و اگر مؤنث بود زن زودتر میرد مسئله اگر پرسند که این جوان
و پاک دامن است یا نه بنگر بصاحب برج هفتم اگر در برج هفتم ثابت بود چون عقرب و کوکب سعد
متصل بود پاک دامن بود و اگر در برج ذو جسدین بود و سعدان نظر داشته باشند شوهر
دیگر کرده باشد و یا سخنی گفته باشد و اگر پرسند که از آن شوهر فرزند دارد یا نه بنگر بخانه
پنجم دلیل اگر کوکبی در آن باشد گوییم بی ولد نداشته باشد و اگر قمر در برج هفتم زحل متصل بود
بغیر از کسی از آن فرزندان کرده باشد مسئله اگر پرسند که این زن بغیر از زن دیگری یار و دوست
دارد یا نه بنگر اگر صاحب خانه در وتد یا مایل الوتد بود دلش با شوی خود بود و اگر در زایل الوتد
باشد دلش با شوی نبود مسئله اگر پرسند که این زن عشق به نوع دارد بنگر بصاحب هفتم
تا بکدام کوکب متصل است بنور آن کوکب بگو و در باب زنا شوهری از برهان الکفایه مثالی بگوییم
مسئله نگاه کردیم طالع عقرب بود و صاحب طالع مریخ و مریخ در وسط السماء و ماه در طالع
و نزدیک درجه طالع و دلیل طالع را ماه یافتیم و از آنکه ماه متصل است بمشتری و مشتری در هفتم
است و صاحب ساعت هم مشتری گوییم که خبر از زن خواستن است و از آنکه ماه بهم
است و صاحب طالع و مشتری در وتد چنین گوییم که این تزویج برآید بسبب آنکه این ماه
پیوند و چون از مشتری منصرف شود به مریخ پیوندد دلیل کند بر دوستی اما چون مشتری
در هفتم راجع است گوییم اول این کار بفساد انجامد چنانکه نومید شوند و چون مشتری مستقیم
گردد این حاجت برآید پس خواستیم بدانیم که این زن قبل از این شوهر داشته یا نه نگاه کردیم
بصاحب هفتم و آن زهره است در برج ذو جسدین گوییم که این زن شوهر دیگر کرده است و از آنکه

زهره در مقابل زحل یافتیم و زحل در خانه موت است گوییم که این زن را شوهر مرده است پس خواستیم
که بدانیم که این زن را فرزند هست یا نه نگاه کردیم به برج پنجم از برج زهره و آن برج اول یافتیم
و در وی ستاره نه گوییم که او را فرزند نیست و اگر کوکبی بودی میگفتیم فرزند هست مثال دیگر
طالع سنبله یافتیم و خداوندش در نهم دلیل کند که این مرد غریب است و از آنکه برج نهم است
با زحل دلیل کند که این مرد را در سفر زیان بوده و خداوند حالت باز نگاه کردیم حال زن
خداوند هفتم مشتری و در خانه خود دلیل کند که این زن نیکو روی است و نیکو طبع و نیکو
حال و از آنکه مشتری با زهره در برج دو جسدی است دلیل کند که این پوشیده است پس خواستیم
که بدانیم که این تزویج برآید یا نه عطارد که صاحب طالع است منصرف یافتیم از زحل و نحوس
بود و ماه خالی السیر دلیل کند که این تزویج برنیاید و از آنکه زهره در هفتم طالع بود دلیل زنان است
و زهره در خانه عطارد زهره دلیل کند که سایل و مسئول عنه هر دو خویش شدند و از آنکه زهره در وسط
السماء است و عطارد در برج زایل دلیل کند که این زن متکبر و گردن کش بوده و مرد غریب رفته
بود و در آنجا شده و از آن سبب که مرد غریب رفته این تزویج برنیاید و زن قبول نکاح وی
نکند مثال دیگر طالع ثور یافتیم و صاحبش زهره در اوج چون ضعیف حال بود دلیل
نکاح کردیم بعضی از اقویه حال یافتیم و از آنکه خداوند ساعت در خانه حوت است پس ماه را
منصرف یافتیم از عطارد و متصل به زهره عطارد را دلیل مرد کردیم که ماه از وی منصرف شده
و زهره را دلیل زن کردیم که ماه بوی متصل میشود و از آنکه ماه از مقابله عطارد باز گشته
گوییم که این زن را شوهر دیگر قبل از این داشته و از آنکه زهره راجع است گوییم این را طوی
بد است و از خویشتن طلاق خواسته خواستیم که این تزویج برنیاید زیرا که زهره راجع است
و ذنب در طالع و اوتاد طالع زایل زیرا که برج عاقبت سرطان است البیوت و سرطان برج
منقلب است مثال که از مولف استفسار شده صورت طالع بدین طریق گفتیم که زن را شوهر است
که مرد غایب با الله انا انکه صاحب هفتم در طالع است و صاحب طالع در نهم پس گفتیم که بدانیم
که این زن از خاندان بزرگ است یا از مردم دون زهره گوییم دلیل زنان است در شرف عقرب

بود گفتیم این دختر بزرگ‌زاده است که حاکم باشد یا حاکم نسبت داشته باشد و چون زحل که دلیل
سول عنه است در وبال و راجع و قمر که دلیل ما بالی
در هبوط شمس دلیل مذکر فتیم و زهره دلیل زن چون آن
یکدیگر ساقط بودند گفتیم این کار برنیاید دیگر سوال
کردند از روی این طالع که از این زود یا او را شوهر
خواهد یا نه گفتیم نه از آنکه زحل منصرف است بکوکبی
دیگر متصل نیست و چنان باشد و حال چهار سال دیگر است که آن عورت شستم باب شنم در دلیل
بیت هفتم اگر پرسند که غایب زنده است یا مرده اگر خداوند طالع در برج هشتم یا چهارم بود غایب
و ستاره بود در این دو محل منحوس و محترق با در هبوط یا راجع بود بیم فوت بود اگر قمر متصل بود
بصاحب هشتم یا بان کوکب که در هشتم است هم بد باشد و همچنین اگر خداوند طالع در هشتم بود خداوند
هشتم در طالع بود با این اگر گاه صاحب ساعت در هشتم بود یا در چهارم یا با ماه بکوکبی متصل
شود که تحت الارض باشد غایب مرده باشد مسئله اگر پرسند که بچه سبب مرده نگاه کن از طالع
و قمر هر کدام که دلیل بود اگر در تحت الشعاع بود سرده از کرمی و از درد اندرایخ بود و اگر دلیل
منحوس بود بزحل و زحل در مثلث آتشی بود در جای بلند افتاده است و اگر در مثلث خاکی بود از سوا
مرده بود و اگر در مثلث بادی بود در وسط السماء از جای بلند افتاده و اگر در مثلث آبی بود
غرق شده باشد و اگر دلیل از مریخ منحوس شده باشد و مریخ در مثلث آتشی بود از گرمی و علت
صفری در جهر مرده باشد و اگر در مثلث خاکی بود از بلند افتاده بود و اگر در مثلث بادی
بود از سرع و برق یا شمشیر مرده باشد و اگر در مثلث آبی بود در آب مرده باشد یا جانوران
بحری او را خورده باشند و اگر خداوند طالع محترق باشد قمر با مریخ بود مردم او را از سوختن
یا بریدن اندام باشد مسئله اگر پرسند که غایب در غربت مرده باشد یا در شهر خود بنگر بخداوند
هشتم اگر در برج غریب یا برج نهم از طالع یا برج نهم مردان را در غربت بود و اگر خداوند
هشتم در برج عمود و حفظ خوبش یا در اوتاد طالع مرگش در شهر خویش بود پس اگر خداوند هشتم زحل بود

و در برج خاکی بود مرگش از سودا بود و اگر در برج آبی بود از رطوبت و علتهای بلغمی و اگر
در برج آتشی بود از صفری سوختن و اگر در برج بادی بود از خون سوختن و اگر خداوند
طالع در وسط السماء بود عقابله خداوند هشتم مرگش از سبب زنان بود و اگر در برج هفتم عقرب
بود زنان او را زهر دهند و اگر خداوند هشتم در ششم بود مرگش از شیر و پلنگ و سباع بود
و اگر خداوند هشتم مریخ باشد و مریخ در عقرب مرگش از زلزله بود و از چوب و اگر آفتاب
با مریخ در برج آتشی باشد مرگش از سوختن بود و اگر خداوند برج هشتم زهره باشد
و او منحوس بود زنانش را زهر دهند و اگر خداوند هشتم عطارد بود مرگش از سبب بندگان بود
و اگر خداوند هشتم مشتری بود مرگش بسبب مال بود در بزرگی مستی مسئله اگر خداوند هشتم
در حمل بود از درد سر بود و اگر در ثور بود از درد گلو و اگر در جوزا بود از درد کتف و دست
بود و اگر در سرطان بود از درد سینه و اگر در اسد بود از درد پهلو و پشت و کمر و اگر در سنبله بود
از درد شکم بود و روده و اگر در میزان بود از میان کمر و اگر در عقرب بود از زنان بود
و مثانه و اگر در قوس بود از درد ران و اگر در جدی بود از زانو بود و اگر در دلو بود از ساقها
و اگر در حوت بود از قدمها مسئله در میراث اگر خداوند طالع و قمر هر کدام قوی تر باشند
و طالع ناظر دلیل میراث بود و اگر دلیل بخداوند هشتم متصل باشد میراث بجهد و طلب یابد
و اگر صاحب هشتم بدلیل متصل باشد میراث بار سائل یابد پس بنگر بصاحب طالع و ماه
دلیل سایل بود و بخداوند برج هشتم که دلیل میراث بود اگر خداوند هشتم سعد باشد و خداوند
طالع یا ماه یا او در طالع باشند از میراث بیابند و اگر سعد خود در این با شد نیابد و اگر در هشتم
ستاره سعد بود و خداوند طالع یا ماه بوی انفصال دارد یا نقل النور یا جمع النور میراث
بیابد و اگر خداوند این بود نیابد و اگر خداوند برج هشتم کوکبی نحس بود و با صاحب طالع
و یا ماه انفصال داشته باشد از نظر عداوت سایل را بسیار جنگ و خصومت افتد بسبب میراث
و بدست وی چیزی نیاید و اگر در برج هشتم نحسی بود حکمش این است و اگر خداوند هشتم سعد
بود و خداوند طالع بیوسته دلیل یافتن میراث بود و اگر بیوسته از تثلیث دلیل مکر و حیله

با سایل بدرست آید و اگر از تربیع و مقابله بود بدشواری مسئله در وصیت اگر مریخ در وتد
بود یا قمر تربیع مریخ بود وصیت باطل شود اگر طالع برج ثابت باشد و خداوند شرف
در برج ثابت باشد و صیت برقرار باشند در این مثال بگوییم که طالع برابر اسابت است
مثال الطالع بر این صورت گرفتیم و فرا یافتیم که غایب زنده است یا نه پس نظر کردیم ماه
متصل بود به برج مریخ تحت الارض گفتیم فوت شده و چون بهر حیث قمر مقابله افتاد
است زن هم قولیت پس پرسیدند که مرگش از چه صفت بود گفتیم از گرما و صفرا که بیت
بوده باشد و از آنکه ماه متصل است بمریخ و مریخ در برج آتشی و چون خداوند هشتم در سرطان
بود دلیل است که از درد سینه زنده بوده باشد و چون
خداوند هشتم در هفتم در برج ذی خوج است گفتیم که در
بزرگی و حکومت فوت شده و چون خداوند هفتم در هفتم
است مرگش بسبب مواصلت با زن بوده باب نهم
سایل بیت نهم و خداوند شرف دلیل سایل باید کرد
و برج نهم و خداوندش از بهر حال سفر و سهم السعاده و خداوندش برج پنجم و خداوند
ساعت از بهر راه و برج هفتم و خداوندش و سهم السعاده و خداوندش از سهم الخایگاه
که مسافر هنگام نگاه دارد و برج دویم و خداوندش از بهر عاقبت کار مسئله اگر کسی
احوال مسافر پرسد پس طالع دلیل تن مسافر باشد و دویم مال و سیم قوت چهارم جهار پایان
که با او بود و پنجم حال دل وی در راه ششم دشمنی هفتم سختی و ترس هشتم آنچه از صحبت او بود
نهم از دفرا ایخ و تنگی راه و ترس در راه دهم عمل یازدهم تجارت و سود دوازدهم خرید و فروخت
مسئله اگر پرسند که از بهر سفر کرده یا سفر میکند چون دلیل سفر بر بیست طالع بپیوندد واجب
کند از بهر شغلی سفر کرده است ضرور و اگر دلیل بر طالع بدید سفر بیایند و دلیل
کند که از بهر شغلی بد و در سفر اگر سهم سفر با سعداء بود از سیم یا نهم دلیل کند که در صحبت

او مال بسیار بود **مسئله** نظر کن اگر قمر خالی السیر بود بجهت آنکه معروف شود بسفر رفتن پس اگر ماه منصرف باشد از زحل بعضی پشیمان و از زشتی بران بهر مال و اگر از مریخ منصرف باشد بجهت کریختن است و اگر منصرف از شمس بود جهت پادشاهی بسفر رفتن و از زهره منصرف شود جهت زنان سفر کند و اگر قمر از عطارد منصرف است از بهر علم و تجارت دلیل کند و همچنین در اتصال قمر بکواکب نگاه کن و حکم کن **مسئله** اگر پرسند مسافر که سفر کرده باز آید یا نه بنگر بدلیل اگر در برج بیله و صاحبش دلیل کند بیشتر و اگر غایب باشد برو رفته بود و اگر مختلف بود حکم بر اکثر شهادتش بحث نزدیک است کند **مسئله** اگر پرسند که حال آن در سفر چون شود سود باشد یا زیان بنگر بخداوند طالع اگر با ناظر باشد از تثلیث و تسدیس نکو دلیل کند که در سفر کارها بر خوبی پیش آید در سفر برمراد او کند و در مراجعت او بار نیز بر آید و همیشه در سلسله احوال سفر بنگر بقمر اگر ناظر باشد بسعدی آن سفر نیکو و اگر ماه متصل بنحسی بود آن سفر بد باشد و اگر از تثلیث و تسدیس متصل بنحس و منقول میان این بود که دلیل نیکوی سفر است و در آن سفر خیر یابد بدر شاری بنگر بطالع اگر در حد سعد باشد در آن سفر خیر باشد و اگر نحس در وتد باشد آن سفر زیان بود و اگر نحس در نهم و سیم بود در آن سفر زیان باشد **مسئله** اگر پرسند که در راه مخاطره بود یا نه بنگر ببرج نهم و سیم اگر آنجا نحسی بود بیم خطر بود و اگر خداوند طالع با ماه یا با نحسی اتصال دارد از تثلیث و تسدیس دلیل کند که دزدان بیرون آیند و سایل را بیازارند و در آن زیان رسد و اگر خداوند نهم و سیم منحوس باشند دلیل خوف و خطر باشد **مسئله** اگر پرسند که زیانی در چه وقت رسد پس نظر کن بنحسی اگر در طالع باشد سایل را در آن شهر که هست و از اهل خانه زیان بیند و اگر در وسط السماء بود سایل را زیان رسد در شهری که قصد کرده است و اگر نحس در چهارم باشد او را زیان در وقت باز آمدن رسد و بعبارت دیگر اگر محل نحس از درجه طالع تا درجه چهارم بود مخاطره اندر منزل بود تا آنجا که روی نهاده است و اگر محل نحس از چهارم تا هفتم بود مخاطره در راه بود و اگر محل نحس از درجه هفتم تا وسط السماء

بالش

باشد مخاطره در مقصد بود و اگر محل نحس از درجه وسط السماء تا درجه طالع باشد مخاطره در مقصد باز گشتن بود **مسئله** اگر پرسند که سفر بر آید یا نه اگر صاحب طالع یا قمر در نهم یا صاحب نهم متصل بود یا کوکبی که در نهم بود متصل شود دلیل است بر آنکه سفر باختیار او باشد اگر خواهند رود و اگر نخواهند نرود و اگر صاحب نهم در طالع باشد و یا کوکبی که در نهم است نگرد یا آن کوکبی که در نهم بود بصاحب طالع یا بکوکبی که در طالع باشد متصل شود سفر بر آید ناچار بی اختیار و اراده سایل و اگر صاحب طالع یا صاحب نهم مقارن صاحب رابع بود در مقام باشد و سفر نکند دیگر بنگر بخداوند طالع یا قمر اگر در حد یکی باشد دلیل کند که آن سفر بر آید و چهار یک زایل از درجه طالع است تا درجه وتد الارض و از درجه غربی تا درجه وسط السماء و اگر در این خانها مقبول بود با نظر سعد بود سفر بر آید و اگر مقبول نبود یا متصل باشد بنحسی سفر بر آید و نیکو باشد اگر خداوند طالع راجع باشد سفر نتوان کرد و اگر صاحب برج هفتم نیز راجع بود هم سفر نتوان کرد و اگر ماه بکوکب راجع پیوندد هم سفر بر نیاید اگر ماه یا صاحب طالع دیگر ثابت باشد خصوصا در کوکبی پیوندد که طالع یا در برج طالع و وتد الارض یا وسط السماء یا در برج یازدهم یا در برج چهارم باشد آن سفر واقع نشود و اگر دلیل طالع اتصال بکوکبی داشته باشد از تربیع و مقابله و آنکوکب در وتد باشد سفر واقع نشود **مسئله** اگر پرسند که بچه سبب سفر میکند یا سفر کرده بنگر بطالع سعد اگر ماه منصرف باشد از تربیع و مقابله و مقارنه زحل از غم و فرح انگیز بسفر رفته و می رود و اگر منصرف از مریخ بود مسافر که بحث یا بیکر بزد و اگر قمر منصرف از عطارد بود عطارد منحوس بود از مرز زندان که گریخته بود یا از پدر یا از استاد و بخشم رفته بود و جمله انصراف که بذکور شد از تربیع و مقابله و مقارنه است و اگر منصرف از تثلیث و تسدیس بود از پیش ایشان بصلح رفته بود **مسئله** اگر پرسند که بچه سبب طالع سفر میکند بنگر اگر ماه را اتصال بزحل بود دلیل کند که مسافر بسوی شیخ در کارها دعا سفر میکند و اگر ماه را اتصال بمشتری بود بسوی بزرگان بطلب مال رود و اگر ماه را اتصال بمریخ بود بر تثلیث و تسدیس بسوی دوستان رود دیگر بنگر بخداوند طالع اگر متصل باشد بخداوند نهم سفر بسبب مال کند و بازم مکانی و اگر خداوند طالع بخداوند

چهارم متصل بود سایل نزدیک مادر یا پدر رود و اگر اتصال بخداوند پنجم داشته باشد نزد فرزندان یا کسی که بجای فرزند بود رود و اگر خداوند طالع بخداوند ششم متصل بود بنزد دیگری سفر رود یا بنده کان خود یا برده خریدن و بافتن برای قبا پس دیگر بنگر بکوکبی که ماه بآن پیوسته در خانه خود یا در خانه ماه خداوند مسئله بود در سفر بود اگر خانه خویش رود و بنزد دیگر بنگر بآن کوکب که ماه بآن پیوسته و اگر در هبوط بود دلیل کند که سایل چیزی کم کرده بود یا کسی را از وی کریخته و آنکس را طلب میکند و اگر ماه خالی السیر بود خداوند مسئله بطلب معاش میرود بنگر بکوکبی که قمر بدان پیوسته و اگر صاحب برج آنکوکب با نکوکب ناظر باشد از نظر سعد بود خداوند مسئله بسوی مردی پسندیده و دوستدار خلق و اگر خداوند برج آنکوکب بعداوت نگرد مردی در آن شهر ناستوده و دشمن روی باشد **مسئله** اگر پرسند که مسافر معروف است یا نه بنگر بآنکوکب که ماه بوی می پیوندد و اگر در وتد باشد با آن رشد و خود باشد یا جاه و حرمت و اگر برج ثابت باشد و برپای از احکام بود و اگر در زایل در برج منقلب و زایل باشد دلیل کند که از در سلطان بود که معزول شده **مسئله** اگر پرسند که مسافر در آن شهر که هست حالش بهتر بود یا نه اگر در هفتم کوکب سعد بود آنکوکب که ماه بوی می پیوندد و در هفتم بود حال مسافر در این شهر که میرود بهتر باشد از شهری که در وی است و اگر در طالع سعد باشد و در برج هفتم نحسی مسافر را این شهر بهتر باشد و سفر نیکو نباشد و اگر سعد در وسط السماء باشد و در هفتم نحسی نباشد مسافر را در آن شهر کار تجارت نیکو بود و باشد که بیشی انگیزیان شهر رسد کارش بسامان شود و حاجت بر آید و باز گردد و باقی دلایل در باب ستم شرح داده شد از آنجا معلوم نمایند **مسئله** اگر پرسند که مسافر مرد است یا زن پیر است یا جوان چه رنگ دارد بدان طریق که در باب هفتم در دزد گفته شد استخراج نمایند و در باب سفر نیز مثالی گفته شود **مثال** از برهان الکفایه طالع حمل یافتیم و صاحبش زحل و زحل در یازدهم و در آن چهار یکی که زحل است چهار یک مایل چون است پس دلیل کند که سایل در سفر شود اگر دیگر نگاه کردیم بخداوند خانه سفر عطارد یافتیم و عطارد در دوازده که مایل است دلیل کند بر سفر باز نگاه

مثال

کردیم زهره در طالع است و کوکبی سبک رو است و کوکب سبک رو در طالع دلیل سفر است و ماه در چهار یک زایل یافتیم و دلیل سفر است باز نگاه کردیم باتصال قمر و زهره بمریخ و مریخ راجع در خانه سفر دلیل کند که سفر نتواند کرد و اگر کند زیان باشد در راه از سبب دزدان زیرا که مریخ دلیل دزد است و برج نهم دلیل راه **مثال** دیگر دیدیم که طالع اسد یافتیم و خداوند وی افتاده در چهار یک زایل برج هشتم دلیل کند بر سفر و نگاه کردیم بخداوند خانه مریخ را یافتیم در بیت اعمال و در چهار یک زایل دلیل کند بر سفر پس نگاه کردیم بماه او نیز در چهار یک زایل دلیل کند بر سفر پس نگاه کردیم بخداوند ساعت مشتری را یافتیم در وسط السماء بچهار درجه و در درجه وسط السماء هشت درجه چنانکه کفتیم که هشت درجه در ربع زایل است زیرا که اگر در او موافق درجه وسط السماء با بیشتر بود در ربع مایل چون در درجه اشکر است و رابع زایل است پس نگاه کردیم که رود سفر رود یا نه یافتیم ماه را منصرف از مشتری و متصل بمریخ و مریخ در برج دوم دلیل کند که چون ماه بوسط السما آید و بمریخ متصل شود از تثلیث دلیل کند بر بودن و مریخ نزدیک است برج طالع و دلیل کند که صاحب مسئله را این سفر نزدیک بود اگر مریخ در برج بود که از طالع دور بود میگفتیم سفر دیر است از آنکه مریخ راجع است دلیل کند که سایل از این سفر رود و باز آید بی آنکه حاجت او بر آید **مثال** دیگر دیدیم او کوکب طالع یافتیم عقرب و زهره در طالع تحت الارض در چهار یک پس دلیل کند بر سفر و خداوند طالع در وسط السما یافتیم و زایل از درجه وسط السما است دلیل است بر سفر و چون ماه منصرف از تسدیس زحل و زحل در چهار یک زایل پس دلیل کند که سفر بر طرف شود پس نگاه کردیم که حال او چون بود در سفر از آن سبب که مشتری در هفتم است و ماه در برج شرف رونده بدرجه شرف دلیل کند که خداوند مسئله را این سفر نیکو باشد و حاجتهای سایل روا کرده از آن سبب که خداوند طالع در برج دهم است و خانه آفتاب دلیل کند که خداوند مسئله سلطان بود و از آنکه مشتری خداوند خانه طالع است و در هفتم است و پیوسته بمریخ دلیل کند که خداوند مسئله شهری میرود که فرزند وی آنجا باشد و او فرزند او را عروسی خواهد کرد و عروسی کردن فرزند میرود **مثال** چنانکه از مؤلف پرسیدند

مثال

مثال

[illegible]

دلیل طالع را قوت یافتیم از آنکه در تثلیث طالعست در نهم با سهم السعاده گفتیم که ضمیر از سفر است
و خداوند گوید که خداوند ساعت در سیم خانه
که بود ضمیر از آن خانه بود و چون زحل که در سیم
است در سیم و شاهد گرفتیم که سفر نزدیک
اراده دارد پس سوال کردند که این سفر که اراده
کرده است بر آید یا نه نگاه کردیم بصاحب طالع
قمر هر دو یکی بود و در نهم بود سفر بر آید
با ختیار و چون صاحب طالع با فتاب که در
طالع است متصل است دلیل است که این سفر بر آید بجز است و اراده سایل باز
نظر کردیم بخداوند طالع و جاه او در ربع زایل دیدیم گفتیم این سفر واقع شود و چون
شهادت واقع شدن سفر بیشتر بود و حکم بر اکثر بود لهذا گفتیم که سفر واقع خواهد شد
و چون قمر منصرف از مشتری بود گفتیم بر این مال سفر میکند پس خواستیم بدانیم که حال
سایل در سفر چون باشد چون ناظر بود بزهره و مشتری گفتیم که احوال او در این سفر نیکو
باشد و بر منزل داد کند و چون نحس در سیم بود که زحل باشد دلیل است که از راه میکند تا آخر
اجابت زیان باشد پس خواستیم تا بدانیم که در راه خاطر هست یا نه گفتیم مشارالیه میکند
که نحس در سیم است و چون خداوند سیم مسعود است بخیر خواهد گذشت چه خداوند طالع
عطارد است و در خانه جوزا است و مجامع زهره و چون نحل نحوی از طالع تا در چهارم
در راه بود و در منقلب مریخ است و مریخ در خانه خود است مخاطره بنا بر این خواستیم که بدانیم
که در این شهر حال سایل بهتر است یا آنکه مقصد است حالش بهتر است نظر کردیم با تصال
و انفصال ماه از عطارد منصرف بود و بزهره متصل گفتیم این مکان که میرود بهتر است از آنکه
زیست تا ناظر نظر کردیم بماه که در راه بر بیج هست حالش چیست و در بیج دیگر نقل میکند
چه حظ دارد قمر در بیج حوت بود و در خانه غریب و در نقل بیره خود گفتیم که مقصد
بودن بهتر از بودن شهر است و این طالع مولد جهت خود اگر تقاطع کرفت و طالع یقین

کرد و احکام نوشت جمع موافق صواب بود مسئله بواسطه رفاقتی نواب فهامی میر ابوالحسن
بخدمت نواب اشرف اقدس سوال کردند ارتفاع گرفتند و صورت بدین صورت گفتیم که
چون طالع حمل راجعست با دیگر دلایل بند کاه
سایق الالقاب مراجعت خواهد فرمود و در اثنای
راه بر میگردد و چنان باشد باب دهم در سایل
بیت دهم بیج دهم و خداوند شش و در باب مثلثات
دهم و قمر دلیل بود بر حال مادر اما چون خداوند
و مسعود باشند یار سا بود و صلاح پس سخن خانه
دهم بیج دلیل کند بر مال خداوند ضمیر و قمر بر مادر آن چه در دو یم پنجم او بود و همچنین و قیاس
کن که از بهر پدر آن در باب رابع گفتیم که حکم باید راند مسئله شغل و عمل سلطان و دلیل خداوند
طالع و خداوند وسط السماء رو آن کوکب که در وسط السماء بود و آفتاب بود پس سخن
و خداوند طالع بطالع یکدیگر خاصه یا قبول دلیل دلیل بر یافتن مراد بود و بیوستن قمر
بخداوند وسط السماء خاصه از دوستی و نهم چنین بطلیموس حکم بر خداوند طالع و در وسط
السماء کند از نحس و مراجعه وجمع النور و نقل النور دیگر نظر کند در سهم سلطان اگر با خداوند
خانه یا مثلث نکرد و مستقیم السیر باشد دلیل کند بر یافتن عمل و مراد و از درجه سهم یا درجه
شمس یا درجه مشتری هر کدام قوی تر باشد بر گیرد از طالع بیفکن و جایگاه او بدان اگر شمس یا مشتری بیج
این رسد آن وقت شغل و عمل باید خصوصا اگر کامی اعم این جانب باشد دیگر چون خداوند طالع و قمر متصل
باشد بشمس یا بخداوند وسط السماء عمل برسد و اگر بیج انفصال نبود تمام نشود مسئله اگر پرسیدند که شغل
و عمل سلطان اینکه دارم بر آید یا نه بنگر بصاحب طالع و قمر اگر انفصال صاحب وسط السماء متصل
بود آن شغل و عمل و مواجب و خلعت و کار سلطان اینکه امید دارد اما بطلب و سعی و اگر صاحب دیم
در طالع بود یا شمس در طالع با این نظر صاحب طالع بود و سلطان وزیر او طلب کند و شغل خوبی
بود مسئله اگر پرسیدند که شغل و عمل بدستوری بر آید یا با ساین یا بر نیاید بنگر بخداوند طالع و بخداوند

وسط السماء اگر متصل اند بهم از تثلیث و تسدیس باسانی بر آید و اگر از تربیع و مقابله
باشد بر آید بدشواری و در هر صورت باید که ماه مسعود باشد و اگر خداوند وسط السماء
بخداوند طالع پیوسته نبود و هر دو صاحب نا ساز بر آید و یا بدل رنباشد باز نگاه کرده
و چون خداوند طالع با خداوند وسط السماء متصل باشد و لیکن هر دو از طالع ساقط
باشند سایل را آن حاجت بر نیاید و اگر صاحب طالع ناظر باشد بطالع اما خداوند وسط
السماء نه بیند آن کار بر آید و اگر خداوند طالع را با خداوند وسط السماء انفصال باشد اما
بیج طالع و بیج وسط السماء منقلب باشد و ماه منحوس باشد آن حاجت بر نیاید و اگر بر آید تباه
گردد و اگر صاحب طالع در وبند بود و صاحب وسط السماء ساقط باشد هم حاجت بر نیاید
مگر که ماه بصاحب خانه خویش بپیوندد و ماه را انفصال بسعد بود و آن سعد را طالع ساقط
نبود و اگر صاحب وسط السماء و صاحب طالع را نه بیند حاجت بر نیاید مگر جمع النور
یا نقل النور کند و در وقت بهتر بود و اگر خداوند طالع را به صاحب عاشر انفصال
بود لیکن ماه منحوس بود با خداوند بیج عاقبت بخانه خود ناظر نبود آن حاجت بعضی بر آید
و بعضی بر نیاید مسئله در ریاست اگر سوال از پادشاهی بود بنگر اگر شمس در وسط السماء
یا در خانه خود یا در شرف خود بود و مشتری با او باشد یا زهره در وتد بود و بخانه
از این بیج ها رباشد از نظر تربیع و مقابله و مقارنه دلیل است بر آنکه سایل سلطنت
یابد و اگر شمس در دهم باشد اما نه در مزاعم خود ملک یابد بکمتر از اول و اگر عطارد یا مشتری
در خانه خود باشد و مشتری در وسط السماء باشد دلیل است بر یافتن ملک پس بنگر بطالع
مولود کسی که اهل سلطنت است یا طالع سوال و اگر شمس در شرف یا در خانه خود یا او تاد
باشد خداوند وسط السماء است و صاحب طالع و بر ناظر دلیل است که صاحب سلطان
ملک گردد اگر شمس بر این صفت باشد بنگر بزحل اگر چنان نباشد ملک گردد و اگر در
شمس و زحل اینحال نباشد بنگر بصاحب وسط السماء اگر آن شهادت داشته باشد دلیل
ملک و سلطنت است مسئله اگر پرسند که این وارث سلطنت کی پادشاه گردد بنگر بصاحب
طالع اگر متصل باشد بیکی از این سه دلیل یعنی زحل و شمس و صاحب وسط السماء اگر انفصال

لذلیل باشد در کوکبی که بدولت و سلطنت رسد و اگر مقارنه باشند بوقت طولیت و اگر بتربیع باشند
بوقت جوانی و اگر به تثلیث باشند بوقت کهولت و اگر مقابله باشند بوقت پیری مسئله اگر پرسند
که عمر صاحب دولت چند است بنگر بوقت دولت یا در وقت برگشتن ملک و طالع الوقت بیرون
از جای آنکه در سوال طالع بیرون می آورند آنگاه احوال ملک و مملکت و دولت و سلطنت
از دستیر عاشر معلوم میکن اگر انتها و دستیر طالع بمقارنه یا مقابله یا تربیع نحسی رسد و نحس
قوی باشد دلیل است بر مرض و اگر نحس ضعیف باشد قطع کند و اگر دستیر درجه وسط السماء
بنحسی رسد از تربیع و مقابله و مقارنه دلیل باشد بزوال الملک و اگر در آن وقت سعدی ناظر
باشد بنظر تثلیث و تسدیس امید خیر است مسئله حاجبان و دربانان صاحب دولت چون
باشند بنگر بصاحب دهم طالع که دلیل حاجبان و دربان است اگر مشرق باشند یا در اوتاد باشند
دلیل است بر ترقی حاجبان و دربانان سلطان و در هبوط باشند یا در مواضع ساقط یا از
بیج منقلب دلیل کم حیثیتی باشد و صاحب طالع دلیل معیشت ملک و بابه بیوست بهمین طریق حکم
کن باید از صلاح و فساد آن مسئله در عزل سلطان و عامل هر گاه که صاحب طالع یا صاحب عاشر
محترق شوند در اوتاد دلیل است بر عزل سلطان که یکی از درجه وسط السماء تا درجه شمس و شمار
و هر درجه سالی گیر یا ماهی یا روزی از درجات فلک مستقیم یا هر سالی عشق از دوی سالی و هر دو ماهست
دو سال یا دو ماه یا دو روز باندازه بیج ثابت و منقلب و ذو جسد مسئله در حاکم بعد از آن
اگر پرسند که بعد از این حاکم دیگر حاکم کی باشد بنگر بیج یازدهم که در وی کوکب است
و صاحب شی کیست از عقب وی او حاکم باشد و اگر پرسند که پیش از آن حاکم کی بوده بنگر بیج
دهم و کوکبی که در وی باشد فی المحصون اگر از حصار پرسند اوتاد طالع دلیل کند چهار دیوار
طالع دلیل دیوار شرقی بود و وسط السماء دیوار جنوبی و مغتم دیوار غربی و چهارم دیوار شمالی
اوتاد سعدی باشد یا نحس در اوتاد باشد حصار گشاده شود و اگر نحس در وسط السماء باشد
و نحس صاحب آن وتد باشد گشادن آن حصار بسبب فحشا باشد و اگر در اوتاد سعد
باشند حصار گشاده نگردد مگر بصلح و هر گاه نحسی بدرجه طالع یا بدرجه وتد رسد از روز
گشاده گردد و در این باب مؤلف و برهان صاحب الکفایه و مرزا اسکندر بسیار است نقل حاجت

مثال

ایران میگیرد مثال طالع مثنوی بجرب و دویم [illegible]
[illegible]

مثال

[illegible]

مثال

[illegible]

مثال

[illegible]

وماه اما از انکه برج [illegible]
[illegible]

مثال

[illegible]

وصاحب ساعت [illegible]
[illegible]

[illegible]

مثال

[illegible]

مقبول باشد اما اگر دو سعد از این دو شاهد کند دلیلها باشد که یکی متصل باشد یا در یازدهم
که یکی بخش باشد یا دلیلها را هیچ یا محترق یا تحت الشعاع باشد بنا بر آنکه حاجت مسئله در تجربت بیکی صاحب
سیم و پنجم و نهم و یازدهم هر کدام از ایشان که بطالع شاهد شود یا قوی نیز باشد و ناظر باشد دلیل است
بر آن دوستی پس اگر میان صاحب طالع با این مذکورات اتصال مودت باشد میان ایشان دوستی
بود و اگر شمارت زهره را بود بشرکت مریخ از محبت از جهات شرف حاصل شود و اگر اتصال از مقابله
و تربیع و مقارنه بود میان ایشان عداوت بود اگر بعض نظر موافقت بود و بعض نظر مخالفت
گاه میان ایشان دوستی بود و گاه دشمنی و اگر صاحب طالع با صاحب [illegible] اتصال موافق
بود دلیل بر موافقت است و اگر اتصال مخالفت است دلیل مخالفت و در این باب نیز مثالی از
مؤلف [illegible] گفته شد و صورت زایچه طالع این است چون [illegible] بخداوند یازدهم [illegible]
در وسط السماء است [illegible] در نهم دلیل است که دوستی در میانه [illegible]
از پیش [illegible] بر آید چرا که طالع [illegible] است و اگر [illegible] دو خانه [illegible]
اما به [illegible] ناظر است با آفتاب [illegible] آفتاب ناظر است
بطالع دلیل است بر کمال دوستی و محبت **الباب ۱۲** در ما [illegible]

السایل چون دوازدهم دشمن است دلیل سایل و خداوند [illegible]
و مستولی بر درجه طالع از مثلثات و غیره دلیل دشمن دوازدهم
و خداوند او و مستولی بر درجه دوازدهم پس هر کدام که در [illegible]
حد قوی تر حال باشد در احوال بهتر [illegible] موافقت و اتصال باشد از نظر دوستی [illegible]
در میان افتد پس بنگر بصاحب دوازدهم اگر در طالع باشد و منحوس بود مولود یا سایل را تحت
لی باشد [illegible] و مقهور باشد و سایل را از غم [illegible] چاره نبود پس [illegible] خداوند
طالع بخداوند دوازدهم بنظر [illegible] دلیل بود بر سعادت خداوند طالع و بودن خداوند طالع
در دوازدهم با ششم یا چهارم بر [illegible] دلیل بود بر حبس و زندان و دشواری **مسئله** در
[illegible] طالع [illegible] در وقت سؤال اگر صورت طالع [illegible] در برج منقلب بود و در [illegible] و اگر
[illegible] دلیل [illegible] و خداوند طالع را با [illegible] تحت الشعاع [illegible] و زحل در رابع طالع بود دلیل کند

که محبوس زود از زندان بیرون آید ولیکن چون از زندان بیرون آید اگر مریخ در چهارم طالع بود زود بمیرد
[illegible] بیرون آید کشته شود یا بیمار [illegible] اگر نحس در برج چهارم بود
زود بیرون آید و بیمار شود و چون [illegible] متصل بود بسعد [illegible] طالع بود [illegible] تحت الشعاع
دلیل کند که زود بیرون آید و [illegible] بیمار شود و اگر [illegible] اتصال بسعد بود پس اگر خداوند طالع از [illegible]
[illegible] باشد و سلیم بود از نحوس از بیماری [illegible] شود و سلامت یابد و [illegible]
باشد و محترق [illegible] دلیل [illegible] باشد بعد از زندان [illegible] و اگر ماه [illegible] عطارد
با نحس دلیل کند که زود [illegible] و عذاب [illegible] و اگر ماه در برج زایل بود دلیل کند که زود
بیرون آید و اگر ماه منصرف بود از نحس و متصل بود بسعد دلیل کند که محبوس [illegible] از زندان و ماه
[illegible] بود از آن نحس چون در [illegible] دلیل کند که محبوس بعد از [illegible] بیرون آید
اگر ماه [illegible] و چون از او در [illegible] محبوس زود بیرون آید لیکن در [illegible]
[illegible] و اگر ماه در برج منقلب بود و بکوکبی متصل شود که در برج منقلب باشد
زایل شود [illegible] و اگر ماه منصرف بود از کوکبی که در [illegible] بود و متصل شود
بکوکبی که در زایل بود از زندان زود بیرون آید و راحت ببیند و [illegible] عطارد [illegible]
لیکن [illegible] خداوند طالع اگر بسعد پیوندد دلیل کند بر نیکی حال محبوس و زود بیرون آمدن
اگر ماه با خداوند طالع بنحس پیوندد و آن تحت الشعاع بود دلیل کند که سختی و شدت
از محبوس [illegible] تحت الشعاع آفتاب است [illegible] نبود و چون
خداوند خانه ماه بماه ناظر باشد دلیل کند که محبوس در حبس خوب باشد **مسئله** اگر ماه در وقت
سؤال از محبوس [illegible] باشد دلیل است که محبوس در حبس بماند لیکن حال نیکو بود
و اگر ماه در سرطان و جدی باشد [illegible] که برج منقلب است دیر بماند مگر ماه بکوکبی متصل بود
که در زایل باشد و در برج قوس نیز دیر بماند و اگر [illegible] طالع بکوکبی پیوندد که در برج [illegible] بود
دلیل کند بر [illegible] در حبس و اگر ماه در جدی بود دلیل است بر آنکه در زندان دیر بماند
از آنکه جدی خانه زحل است [illegible] دلیل است که مرد کوسج او را در زندان نگاه داشته و اگر ماه

بدلو پیوندد دیر بماند در حبس و مردی [illegible] او را نگاه داشته باشد و اگر ماه در اسد باشد دلیل کند
که سلطان یا مردی شریف او را نگاه داشته باشد و دیر در حبس بماند و اگر ماه در برج ثابت بود
دلیل [illegible] بود و اگر ماه در برج ذو جسدین بود دلیل است که چون بیرون آید دیگر باره بحبس افتد
و اگر زحل با مریخ پیوندد دلیل کند که محبوس را حال بد بود و دیر بماند و رنج بود و اگر ماه شمالی
و صاعد باشد دلیل بر [illegible] باشد و اگر ماه با عطارد منحوس بود دلیل بود که حال وی در زندان
بد بود و اگر ماه منصرف بود از سعد و متصل بود بسعد دلیل کند که محبوس [illegible] بزرگ برهد و بتواند
گریخت و اگر خداوند طالع بنحس پیوندد دلیل کند که در حبس دیر بماند و اگر ماه در تحت الارض [illegible]
نحس باشد دلیل که محبوس در زندان بمیرد و اگر ماه در زایل و تد باشد و متصل بود بکوکبی
که در وتد باشد دیر بماند **مسئله** اگر از چوب و زخم پرسند مریخ بصاحب طالع عشر متصل بود دلیل
کند بر عذاب و رنج و اگر اتصال از تربیع و مقابله و مقارنه بود دلیل کند بر عذاب و رنج و اگر
اتصال از تربیع و مقابله و مقارنه بود عقوبت سخت باشد خاصه که در اوتاد باشد و اگر اتصال
از تثلیث و تسدیس بود سهل تر بود از جمله عقوبت دلیل کمتر بود و اگر نحوست دلیل مریخ یا از
صاحب طالع عشر از برج قوس بود دلیل است بر تازیانه زدن و اگر بجای مریخ زحل بود در خانه
خود باشد دلیل بر عذاب و چوب و زخم و اگر پرسند که محبوس که از زندان بیرون آید بنگر
بخداوند طالع و ماه اگر هر دو در برج زایل باشند یا بکوکبی که در برج زایل بود پیوندد دلیل کند
که وقت بیرون آمدن آن وقت باشد که کوکب از برج زایل نقل بیرون ماید غایب یا منصرف شوند
از کوکبی که در برج زایل باشد دیگر بنگر بخداوند طالع و ماه اگر در برج دوازدهم باشد یا در برج
ششم یا در برج ششم بود هر گاه که دلیل از این برج بیرون آید یا در این برج بسعد
پیوندد آن سعد [illegible] باشد از رنج [illegible] اتصال است یا در نقل برج دیگر
از زندان بیرون آید و در این باب مثالی گفته شود **مثال** که از مؤلف پرسیدند چون صاحب
طالع [illegible] بود در دوازدهم بود گفتیم که [illegible] از زندان است پس [illegible] که در زندان
باشد یازده بیرون آید نظر کردیم [illegible] منصرف بود از تربیع و متصل [illegible] بعطارد گفتیم که [illegible] بود

ایر از آنکه ماه در برج منقلب است و مقارنه با عطارد در برج منقلب است اما چون قمر در خانه
کمال قوت دارد دلیل بر اینست که بعد از استراحه [illegible]
در بند باشد و حال [illegible] نیکو بود و چون ماه متصل شود
بکوکبی که در برج زایل است گفتیم دلیل [illegible] است که زود
[illegible] و چون صاحب طالع در خانه دوازدهم است در خانه
مریخ دلیل است که زود [illegible] بیرون [illegible]
[illegible] الشعاع ماه چون عقرب است و در رشت اعضا است [illegible] و دیگر [illegible]
گفته بودیم [illegible] که در این باب تجربه کرده بودند موافق بود **مسئله** اگر [illegible]
از خوف و بیم اگر صاحب [illegible] منحوس باشد در دوازدهم بود و نحس باد [illegible] باشد دلیل است
بر خوف و بیم و [illegible] و اگر نحوس [illegible] طالع نحس ناظر باشد از اوتاد
بیم و ترس سخت تر باشد و اگر نحوس ناظر نباشد [illegible] زود دفع شود و [illegible]
و اگر سعود ناظر باشند سلامت [illegible] و اگر صاحب طالع در وتد بود [illegible] و تا [illegible] ناظر بیم خطر
باشد **مسئله** در حال ستوران اگر از ستور [illegible] پرسند اگر قمر با صاحب طالع متصل شود
بکوکبی که در برج بهمن باشد و مقبول بود دلیل است بر [illegible] ستوران و اگر مریخ در برج بهمن
بود و [illegible] مقبول و سعد بود سایل [illegible] بود از ضبع و جوهر الحیوان که آن برج دلالت
کند **باب** در ذکر بعض سایل [illegible] بجوی منفرد [illegible] این کتاب **طالع** بر سوم از دوازده خانه
طالع آن کوکب بود که در [illegible] بود از [illegible] فصل ششم و [illegible]
از یکی یا [illegible] دست [illegible] دارند و دیگران شریک [illegible] و اگر هیچ کوکب حافظ
نبود کوکبی که عزیز [illegible] خانه بود او را مستولی دانند و اگر [illegible] ضعیف باشد و اگر کوکب
عزیز [illegible] موضع نباشد مثال [illegible] است [illegible] آن کوکب بعد که در صورت طالع
آراسته بود [illegible] آن است که صاحب طالع و یا صاحب شرف
او صاحب [illegible] یا صاحب [illegible] یا صاحب مثلثه طالع در طالع باشد و همچنین صاحب [illegible]
در بیوت و همچنین صاحب [illegible] در [illegible] یا صاحب شرف [illegible] و همچنین [illegible]

سابع در سابع و خامس در تاسع در تاسع اما اگر کوکبی قوت تمامی ذاتی دارد و از طالع ساقط
بود این از او را باشد که چند کوکب مبتز باشند قوت را مقدم دارد و باید شریک او کند اما صاحب حیثیت
ابتز از کواکب به نحس است احتراق و رجعت و درجه ساقط حظ اتصال را از آنکه کوکب قبول
کند اگرچه بنظر عداوت بود هبوط باطل نکرد دو قوت تمامی عرض است که کوکب در وتد طالع
یا سابع یا رابع یا عاشر باشد و بهترین وتد السماء است و بعد از این وتد الارض و ابتز است
باطل کند کوکب که راجع و محترق است بتی ل دانی که دو نوع است یکی مطلق و یکی مقید اما مطلق
است که کوکب صاحب حظ بود از حظ منجانکه قمر از صورت مبتز سپ نیست و یا سپ برای رجال
رجال سپ بود و چون مدار کلیات احکام طالع بر مبتز باشد بعد از آن مستولی و بعد از آن هیلاج
طالع اگر در طالع بود و بعد از آن کوکب ناظر بود بطالع و بعد از آن گفته که کیی خاص بیان است
از خانه او یا از جای شرف او چنین بی اند و معتقد آن است که مشتری و کیوان هر دو مطارد را قبول
کند بی اتصال چون در هر برجی که باشند نحس از پنج حظی و کوکبی قبول نکند بلکه بهیت باشد در قبول
و ابتز از مثال طالع شخص اول سنبله و مریخ در عاشر که پس زهم در جوزا است اگرچه دارد وبال
در آنجا وی هبوط دارد اما چون او در عاشر مبتز است و مشتری در هیچ درجه قوسی سپ بی آن
بسبب که در خانه خود است هم مبتز است اگرچه در اسد و بیت است مریخ قوی بر مبتز است
و از آن سبب که قابل نیر است و مشتری کوکب او ضعیف است و از مثال مبتز و قابل تدبیر
و نقل هر یک است نقل النور آن سبب که کوکب سبک و کوکب گران را ببیند و هر تا هم از وی
منصرف شده باشد که کوکب دیگر را ببیند پس نور کوکب اول تا نیز دهد اگرچه هر دو از یکدیگر ساقط
باشند و این بمثابه اتصال بود میان دو کوکب و در صورت طالع ابتز از سببی باز نمودیم جمع النور
آن بود که دو ستاره سفلی باشند بر یک کوکب علوی جمع نور بر او اثر کنند و همچنان بود باشند که
سفلیات یکدیگر را سپ بینند و همچنان جمع است که یک کوکب بدو یا بر پایه مشتری سپ بیند و یا آنکه دو کوکب
بیک سپ بینند پس نور ایشان جمع کرده شود قابل تدبیر آن باشد که کوکب سبک رو کوکب گران رو را ببیند آنگاه
گران رو قابل تدبیر او باشد چنانکه ماه نظر مشتری قابل تدبیر ماه و علی هذا القیاس سایر الکواکب ر[ع]

دو گونه است اول آنکه کوکب ساقط بیند در بیت باشد که بیت را با طالع نظر نباشد از نظرات پنج گانه
از طالع بکوکبی پیوند دهد که ناظر باشد بطالع نور را رد کرده باشد دوم آنست که کوکب ضعیف شده باشد
چنانکه در وبال یا در هبوط یا راجع و محترق باشد پس نظر کوکبی سپ پیوندد و از خود دور کند که قوت قبول
ندارد و این مثال تحفیف بود که بجای در شده بود بعلت یا زجیر و تحفیف دیگر خواهد که باد بیت تدبیر او را
از خود دور کنند و این ضد قبول بود رفع قوت است که کوکب در حظو حظ خویش بود دیگر او را ببیند
صاحب حظ او را قوت دهد و اگر هر دو در حظ حظ باشند هر یک خواهد بدیگری جهت دیدن چنانکه قمر در سرطان
بود و زهره در ثور و این را رفع قوت گویند و این دلیل حاسی میان دو کس از هر دو طرف بود تمام شدن
کارها رفع طبیعت بود که کوکب در حظ ان کوکب دیگر یکدیگر را نه بینند پس هر یک طبیعت خود بدیگری دهد
و اشراد از سعادت و عطیت امید در یابند با مور کلی زیاده از هم آوضاع دیگر یابند اختلاف و اتفاق
و اعتدال خلاف و از دو جوهر متضاد بود چون ناظر باشد مائی و سعد با نحس و نر با ماده و چون اتصال
مائی با مؤنث مستعلی بود بهم پیوستن و اختلاف است و اعتدال چنان بود که بزحل پیوندد از
نظر تثلیث و تسدیس از جهت آنکه سرد زحل را اعتدال افتد و همچنین که مریخ را از سردی
زحل و چون بر مقارنه یا تربیع و مقابله نحوست بیفزاید چنانکه مشتری در زحل بر طبیعت آن زحل با آتش
و در مریخ هیچ اعتدال نبود و نحوست قوت کرده نکاح است که کوکب سبکرو و کوکب گران رو
را ببیند و هنوز به تمام اتصال نرسیده بود که کوکب سبکرو راجع شود یا کوکب گران رو مستقیم شود
اتصال تمام نکنند و این دلیل شکستن عهد و پشیمانی از کارها و نو مید شدن باشد حال الی النیر
است که کوکب در اوایل برجی کوکب را ببیند و هیچ کوکب سپ پیوندد و در آن برج دو قوت این کوکب
ضعیف باشد و بعد از آن باشد که آن کوکب نحس باشد عبد الاتصال آن کوکب بود که در برجی آید و با اوایل برج
هیچ کوکب را نه بیند و در حال کوکب ضعیف بود وحشی الیسیر است که کوکب در برجی آید و باید در دو
هیچ کوکب سپ نه بیند و از حال عمر را بسیار افتد و از نحس بود و بعد شاید بود که این حال قمر را
در قوسی افتد که قمر در برج جای غریب یعنی برجی که مزاجش با آن کوکب موافق نباشد یعنی کوکب
الی شرف بود و از برج خاکی در قوس از هم ضعیف تر است جهت آنکه از هبوط بیرون نیاید و رد
بوبال می شد و این حال دلیل بود بر فرو ماندن کارها و نقصان مالها طبیعی است که عطارد در جوزا و کیوان

ببیند که در سنبله باشد و یا در سنبله باشد کوکبی را ببیند که در جوزا باشد و این حال مشتری را نیز باشد
در قوس و حوت دستوری دو نوع باشد اول است که صاحب طالع در عاشر باشد و صاحب عاشر در طالع
دوم است که کوکبی در وتد باشد و آن وتد خانه یا شرف او باشد و کوکبی دیگر را ببیند کمان کوکب
هم در وتد بود که آن خانه او یا شرف او باشد و مستور بر دلیل است بر کمال السعادت و قوت بزرگی
و حکومت و شهرت و قدر و جاه اتصال کوکبی بکوکبی آنست که نظر کننده کوکب از تسدیس و تربیع و
تثلیث و مقابله و مقارنه و چون تقویم این دو مساوی شود فی نصف الجرمین ابتدای اتصال باشد
و دلیل آنکه زحل و مشتری جرم هر یک از ایشان نه درجه و نیم باشد و مریخ هشت درجه و شمس پانزده درجه
و زهره و عطارد هفت درجه و قمر دوازده درجه حضرت فیلسوفی خواجه نصیر الملة والدین نظم
آورده بیت بیان اجرام سیارات بر ترتیب جزح احمد که ابتدای اتصال بدانند مثالی که تو
بیم که ظاهر شود مثال در روز دوشنبه ۱۲ ماه ربیع الاول سنه ۱۲۰۳ تثلیث قمر و مریخ بیک ساعت و بیست
دقیقه بود خواستیم بدانیم که ابتدای اتصال کی میشود نصف جرم قمر شش درجه و نصف جرم
جرم مریخ چهار درجه مجموع نصف الجرمین ده درجه چون مقدار حرکت شبانه روز این کوکب
باشد هشت دوازده درجه بود بهر درجه از مجموع نصف الجرمین دو ساعت که قریب به بیست ساعت
ترجیع القهقری باز گشتیم منتهی به روز یکشنبه یازدهم شهر مذکور دانستیم ابتدای اتصال
در آن وقت است و چون یک ساعت و بیست دقیقه رسد اتصال تمام شود و کوکبی یک دقیقه
از آن بگذرد منصرف گویند تا نصف الجرمین باقی باشد همان نظر باقی باشد و چون از آن بگذرد
نظر تمام شده باشد اوتاد طالع وتد برج طالع است و چهارم و هفتم و دهم بهترین وتد ها اوتاد
طالع است پس عاشر پس هفتم پس چهارم اگر کوکبی در یکی از این برجها باشد گویند که کوکب
در وتد است و مقدار قوت آن کوکب در وتد دیگر باشد اندر تفق یک زیست دیگر باشد
مایل الوتد ۲ و ۵ و ۱۱ بود و اگر کوکبی در آن برجها باشد گویند در مایل الوتد است و مقدار قوت
او چهار درجه باشد و از هر قوت پنج از بیست است و دوم و پنجم و ثانی ساقط است
از طالع قوت ندارد زایل الوتد برج سیم از طالع و ۶ و ۹ و ۱۲ بود اگر کوکبی در این برجها باشد
گویند در زایل الوتد است و مقدار قوت او دو درجه است و از مهم قوت ساقط است

داشتم
و ششم و دوازدهم ساقط است از طالع قوت ندارد ابعاع طالع از درجه طالع دلیل مشرق است و درجه
عاشر دلیل شمال و درجه سابع دلیل مغرب و درجه رابع دلیل جنوب و ما بین درجه طالع و عاشر
دلیل بود بر ناحیه که ما بین مشرق و شمال است و این ربع مذکر بود و ما بین آن جوان اند و ایشان
دلیل است بر اطفال و صبیان ربع دوم از عاشر است تا سابع یعنی از دهم تا هفتم طالع و
دلیل است بر آن ناحیه که میان مغرب و شمال است و این ربع را مؤنث و ما بین آن جوان اند و از
ایشان بر ایام جوانی ربع سیم از درجه غارب است تا رابع و دلیل است بر آن ناحیه که میان جنوب
مغرب است و این ربع را مذکر و ملایم اند و از ایشان دلیل است بر ایام کهولت ربع
چهارم از درجه رابع تا درجه طالع و دلیل است بر آن ناحیه که میان جنوب است و مشرق و طبع
ربع را مؤنث و ما بین آن اند و از ایشان دلیل است بر ایام و شیب و خونیت دیر ربع هیلی
از درجه وتد الارض است تا درجه مغرب و از درجه عاشر است تا درجه طالع ربع زایل از درجه طالع است
تا وتد الارض و از درجه غارب است تا درجه وسط السماء بروج معوجة الطلوع و قصیرة الطلوع جدی و دلو
حمل و ثور و حوت بروج مستقیم الطلوع و طویل الطلوع سرطان و اسد و سنبله و میزان و عقرب و قوس جوزا
بروج که بصورت آدمی اند جوزا و سنبله و میزان و دلو و نیمه اول قوس بروج بهیمی حمل و ثور و اسد
و نیمه آخر و نیمه اول جدی بروج مایی حمل و سرطان و جدی بروج منقطع عقرب سرطان و ثور
و سنبله و حوت بروج خوش صورت حمل و سنبله و میزان و عقرب و حوت بروج زشت صورت
ثور و جوزا و قوس و جدی دلایل بر جای بدن انسان حمل تعلق بسر و روی دارد ثور بگردن و جوزا
به بازو سرطان بسینه اسد بدل و معده و سنبله بشکم و روده میزان بکمر بند و میان و سرین عقرب
وجع و خصیتان قوس بران ها جدی بزانو دلو بساق ها حوت بپا در بیان نطاقات در کتب حامل نطاق
اول اوج نطاق است و زاید در عدد و معتدل و ناقص در حساب و بزور و عظم و طی ایم است
و ذاهب بسیر اوسط و مستعلی نطاق دوم او حضیض نطاق است بحضیض و زاید در عدد و بزور و ناقص
در معتدل و حساب و منخفض و ذاهب بسیر اکبر نطاق سیم اوج حضیض است و در عدد ناقص و زاید
و در معتدل و حساب و منخفض است و سریع السیر و ذاهب بسیر اکبر او سط نطاق چهارم

اوی صاعد است و ناقص در عدد و معدل و زاید در حاصه و مستوی است و ذاهب کره
او نطاق سیر اصغر در فلک تدویر نطاق اول تدویر هابط است و زایل در عدد
و معدل و حاصه و عدد و ناقص در معدل و منخفض است نطاق دوم تدویر صاعد است و ناقص ۱۲۴
در عدد و حاصه و زاید در معدل و نور و عظم و منخفض است نطاق چهارم تدویر صاعد است
و ناقص در عدد و حاصه و معدل و مستوی است و سریع السیر و استقامت

بسم الله الرحمن الرحیم

در معرفت سیر کواکب و رجعت و استقامت این ... در ... یکسال دوره را تمام کند و رجعت
در سیر روز تخمینا ... دوره ... ربیت ... روز ... در ... باشد از ... روز و کمتر از
... روز ... نکند و گاه بود که ... روز یا کمتر از ... روز ... کند ... رجعت ... کند در ... سال ... در ... کند

